



پیام

درجه‌ای گشوده بر جهان

خرداد ۱۳۷۰ - بها: ۳۵۰ ریال

تاریخ انتشار: اسفند ۱۳۷۰

انسان و بازی

مصحف با
صدرالدین آقاخان



پيام

دریچه‌ای گشوده بر جهان

خرداد ۱۳۷۰ - بها: ۳۵۰ ریال

تاریخ انتشار: اسفند ۱۳۷۰

انسان و بازی



فردا،

صلحی دیگر

نوشته فدریکو مایور

دبیرکل یونسکو

در ۱۹۴۵ بازماندگان جنگی که بتدریج تمامی جهان را درگیر خود ساخته بود، به این باور دست یافتند که تنها هنگامی خرد بر منافع فردی غلبه می‌کند که یک سازمان جمعی مسئولیت امنیت جهانی را، از طریق ایجاد همکاری میان دولتها، پیشرفت جمعی و گفتگوی میان فرهنگها، برعهده گیرد. صلح با پیدایش یک شهروند جهانی علاقه‌مند و مسئول و فارغ از وابستگیهای محلی، منطقه‌ای و ملی به وجود خواهد آمد.

افراد بشر می‌بایست با آموختن مدارا و حرمت گذاشتن به شأن افراد و تفاوت میان آنها به چنین شهروندی بدل شوند. میان سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۹۰، علی‌رغم ادامه جنگها، قحطیها و تجاوزها، تلاش بسیاری به عمل آمد تا علل و تبعات تضادهای آشتی‌ناپذیری که همچنان مردم را علیه مردم دیگر، ملتها را علیه ملتها و دولتها را علیه دولتها برمی‌انگیزند، مورد توجه قرار گیرند.

در نتیجه این مساعی فردی و جمعی و فداکاریهای فراوان، برای نخستین بار با فروریزی دیواری که به یک نماد بدل شده بود، پرتوی از امید تابیدن گرفت که با بیمها و تردیدها، محاسبات و جاه‌طلبیها، احساس بی‌میلی و کناره‌گیری همراه بود. این اندیشه که تمامی مردان و زنان در دنیای واحد، کره‌خاکی واحد و انسانیت واحدی سهم باشند، زمینه یافت و از آن روحیه‌ای شاد و مسرور تراوش کرد که هرچند گاه ساده‌دلانه بود، اما با خود امکانات جدیدی برای صلح به همراه آورد.

با وجود این در عرض چند ماه انواع منافع اقتصادی، مالی، نظامی و ژئوپولیتیک با جاه‌طلبیهای فردی دست به دست هم دادند و بنایی را که هنوز ظریف و شکننده بود فرو ریختند. امیدهای دیروز اکنون مورد هجوم عدم اطمینان و تردید واقع شده‌اند. صلح یک بار دیگر از چنگ ما می‌گریزد. در پی این عقبگرد و پس از صرف آنهمه تلاش عبث، آیا سرانجام غیرت و روشن‌بینی در مقابل رخوت و انفعال سر تسلیم فرو خواهد آورد؟ هرگز. تعهد ما به کار برای صلح، چیزی نیست که بتوان آن را با بی‌تفاوتی کنار گذاشت. این تجاوز نظیر تمامی تجاوزات پیش از آن و این جنگ نظیر تمامی جنگهایی که پیش از آن در دیگر نقاط جهان به وقوع پیوستند، نخواهد توانست ما را وادار سازد از تلاشهایمان دست برداریم. ما باید باز هم کوششهایمان را از سر گیریم و آنچه را که ویران شده دوباره بسازیم. باید باز هم تلاشهایمان را برای صلح به کار اندازیم، برای یک صلح دیگر. زیرا اگر عقیده داریم که از طریق احترام گذاشتن به قوانین و مقررات و مصوبات بین‌المللی است که جامعه بین‌المللی امکان می‌یابد به طور مشروع ابراز وجود کند، پس آن جامعه بین‌المللی باید از صمیم قلب خود را به مبارزه علیه جهل، فقر، تبعیض، سرکوب و تمامی اشکال خشونت و تحقیر که آزادی را خدشه‌دار ساخته و شأن انسانی را به مخاطره می‌اندازند، متعهد سازد.

نظم نوین بین‌المللی که چند ماه پیش منظره‌ای از آن در پیش چشم جهانیان شکل می‌گرفت و بر دستاوردهای انکارناپذیری مبتنی بود — ظهور دمکراسیهای جدید، ناپدید شدن میراث یک گذشته زجرآور، شتاب گرفتن

در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۱ و به هنگام جنگ خلیج فارس، مقاله‌ای در پاریس در روزنامه لوموند چاپ شد که در آن دبیرکل یونسکو ایده‌های خود را درباره راههای دستیابی به صلح جهانی مطرح ساخته بود. در اینجا ما آن مقاله را مجدداً به طور کامل چاپ می‌کنیم. ایده‌های مقاله هیچیک قدرت و مناسبت خود را از دست نداده‌اند:

روند خلع سلاح، حل و فصل مسالمت‌آمیز و از طریق مذاکره مناقشات محلی. این دستاوردها باید با چشم‌اندازهای جدیدی برای توسعه انسانی غناپذیرند. صلحی که آرزویش را داریم برای آنکه عادلانه و پایدار باشد، باید جهانی شود و — از طریق گفتگو، تفاهم و شناخت هویت و ویژگی دیگران — باید آنها را که تاریخ لگدمالشان ساخته است، آنها را که برکنار از پیشرفت، با عجز و ناتوانی شاهد ساخته شدن و رونق دنیای دیگرانند — دنیایی که هیچگاه کاملاً بدان تعلق نداشته‌اند — به حساب آورد.

آن صلح دائمی که آرزوی ساختنش را داشتیم، در مقابل منطق جنگ تاب نیاورد، زیرا در این صلح شرایط جهانی در نظر گرفته نشده بود. برای دستیابی به چنین صلحی باید در کوتاه مدت با شکیبایی، بحث و گفتگو، عقل سلیم، بصیرت، حساسیت و تحمل را در جای درستشان قرار دهیم. این فضایل و ارزشها باید معرف آینده پس از جنگ باشند. همچنین به نظر من ضروری است که همه ما بذل توجه بیشتر به روانشناسی مردم را که ریشه‌هایشان سخت در اعماق تاریخ گسترده است و از انعطاف‌ناپذیریهای سیاسی تبعیت نمی‌کنند، بیاموزیم.

در درازمدت باید بر تغییر جهت در شیوه‌های تفکر و عمل مسئولان صلح جهانی پافشاری کنیم. استاندارد شدن شیوه زندگی، ارزشها، طرز فکر و الگوهای رفتاری به میزان وسیعی به محک تجدد و جامعه نو تبدیل شده است. این استاندارد شدن با به حداقل رساندن اهمیت ویژگیهای فرهنگی، ملی، قومی و مذهبی، علائم ویژه ما را پاک کرده است. کشف مجدد هویت خویش باید مؤثرترین انگیزه برای تحمل دیگران را فراهم سازد.

گسترش دانش علمی و پیشرفت تکنولوژیک به توزیع عادلانه‌تر اما هنوز ناکافی منافع توسعه کمک کرده است. اما رشد کمی باید تحت هدایت احترام نوظهور به محیط زیست، منابع طبیعی محدود و توسعه متعادل جمعیت شناختی، انجام گیرد.

باید در تمامی جوامع اندیشه‌های اخلاقی، فلسفی و مذهبی آزاد باشند. به همان میزان که به بعد مادی توسعه توجه می‌شود باید به بعد معنوی آن نیز توجه شود.

اگر ما بار دیگر به این ملاحظات اولویت دهیم، شاید روزی جنگ به کلی از مغز و اندیشه انسان ریشه کن شود. این آرزوی بنیانگذاران یونسکو بوده است، آرزوی مردان و زنانی که شاهد و بازمانده جنگی بودند که آنقدر به آنها نزدیک بود که جراحاتشان هنوز التیام نیافته بود.

جنگ و صلح پدیده‌هایی انسانی‌اند. کاملاً انسانی. برای آنکه حرمت یکی را نزد مردم افزون کرده و دیگری را از صحنه خارج کنیم، باید نخست با قوت و تعهد این موضوع را روشن سازیم که کدامیک برای انسانیت بهترند، کدامیک به خاطر منبع زندگی، کار و خلاقیتی که در آن نهفته است، ما را به انسان بدل می‌سازد.

ترجمه محمد تقی زاده مطلق



۴۱

کوتاه و خواندنی

۴۲

فعالیت‌های یونسکو

میراث جهانی

دوگون‌ها،

ساکنان پرتگاه‌های مالی

نوشته کارولین هارت

۴۶

فعالیت‌های یونسکو

جاده‌های ابریشم

سرزمین افسانه‌ای کاتای

نوشته فرانسوا-برنار هویگ

۴۹

نامه‌ها

انسان و بازی

شوق زیستن

نوشته مارتین موریرا-بوسکه ۱۳

میان نظم و هرج و مرج

نوشته گراسیلا شینز ۱۹

این طبیعت است که بازی می‌کند

نوشته شالوا آمونا شویلی ۲۲

لبخند، لبخند، لبخند

نوشته مارسسی پاریاترا ۲۶

رشد کودک از طریق بازی

نوشته ریموندو دینللو ۲۹

بازی و مقدسات در آفریقا

نوشته بارتلمی کومونه-کرو ۳۰

بازیهای جدی و بی‌تفریح

نوشته ژان دورمسون ۳۴

ورزش و بازی

نوشته جرج مکین ۳۹

روی جلد: مینیاتور هندی
متعلق به قرن هجدهم.
پشت جلد: جشنواره فصل بهار
در توکیو (ژاپن).

مشاور مخصوص این شماره
مارتین موریرا-بوسکه

پیام یونسکو

ماهانه، به ۳۵ زبان،

و خط بریل منتشر می‌شود

«دولتهایی که از جانب ملل خود این اساسنامه

را امضا می‌کنند اعلام می‌دارند که چون

جنگها نخست در ذهن انسانها شکل

می‌گیرند، دفاع از صلح نیز باید در ذهن

انسانها شکل گیرد...

«صلحی که تنها بر قراردادهای سیاسی و

اقتصادی دولتها استوار باشد نمی‌تواند از

حمایت پایدار و صمیمانه و همگانی ملت‌های

جهان برخوردار گردد. پس صلح پایدار باید

بر مبنای همبستگی فکری و اخلاقی کل بشر

بنا شود.

«به این دلایل، کشورهای امضاکننده... موافق

و مصمم‌اند که وسایل ارتباط میان ملت‌ها را

ایجاد و تقویت کنند و آن وسایل را در جهت

تفاهم متقابل و شناخت بهتر و کاملتر از

یکدیگر به کار بندند...»

برگرفته از دیباچه اساسنامه سازمان یونسکو، لندن،

۱۶ نوامبر ۱۹۴۵



صدرالدین آقاخان

شاهزاده صدرالدین آقاخان، پسر آقاخان سوم (محمد شاه) است که پیشوای فرقه اسماعیلیان نزاری، یکی از نهضت‌های اصلاح طلب اسلامی بود. این فرقه در هند و پاکستان و آسیای مرکزی و ایران و سوریه و افریقای شرقی پیروان بسیار دارد. صدرالدین در ۱۹۵۸ در یونسکو مشغول فعالیت شد و چنان از عهده وظایف بین‌المللی خود برآمد که در سال ۱۹۶۵ به سمت کمیسر عالی سازمان ملل برای رسیدگی به امور پناهندگان منصوب شد و تا ۱۹۷۷ در این سمت ماند. او که در راه اهداف بشردوستانه مبارزه می‌کند در ژنو (سوئیس) بنیاد بل ریو را تأسیس کرده است. این بنیاد در جهت توسعه و حفاظت از محیط زیست به ویژه در افریقا فعالیت می‌کند. صدرالدین همچنین نایب‌رئیس صندوق بین‌المللی حفاظت از طبیعت است.

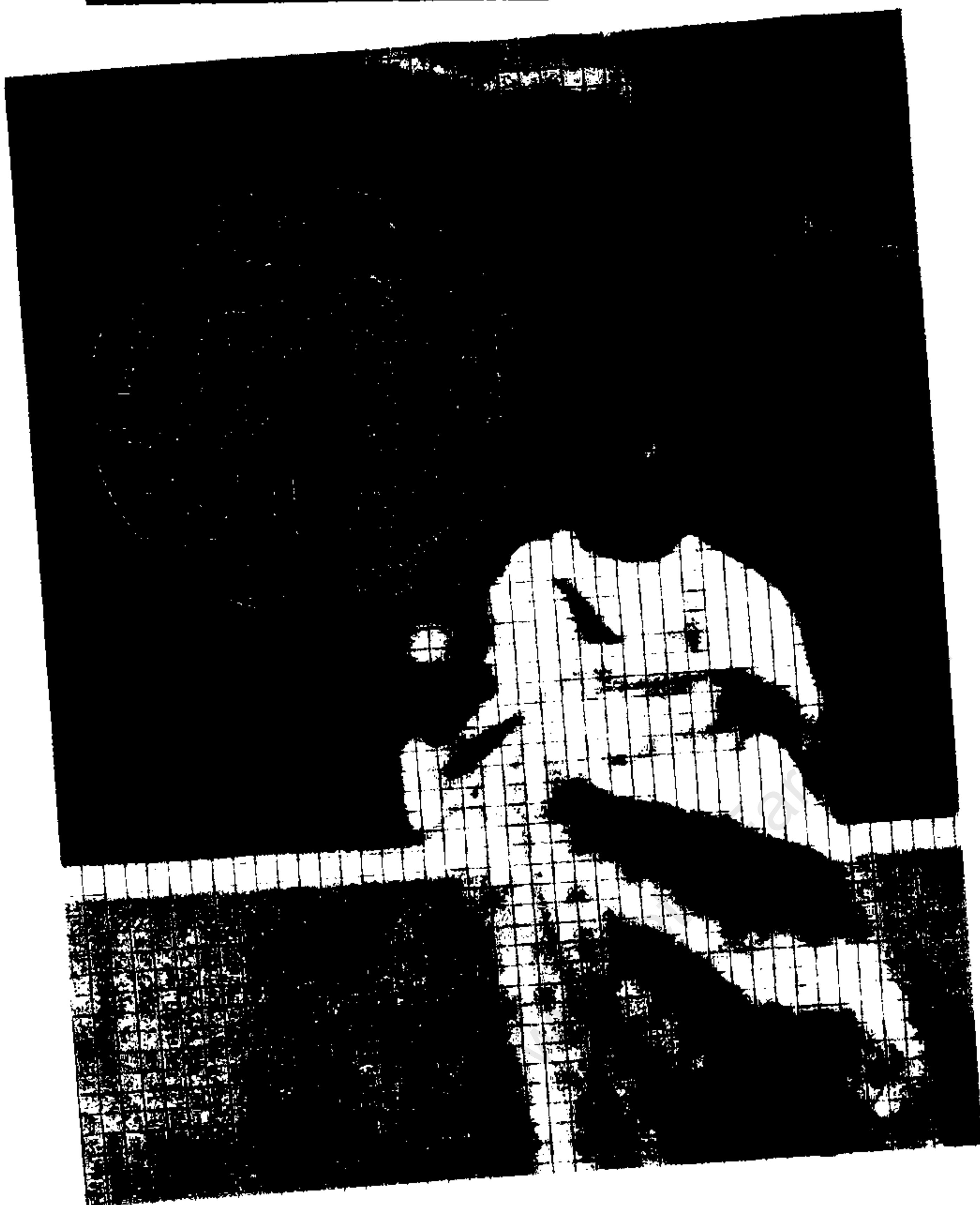
■ شما مدت مدیدی است که با سازمان ملل همکاری می‌کنید، اتفاق شما را به این کار کشاند یا علاقه؟

— به عقیده من آدمی بیش از هر چیز تحت تأثیر محیط خانوادگی خود قرار دارد. اصل و نسب باعث شده که هم به شرق و هم به غرب تعلق داشته باشم. ایران مهد خانواده ماست، ولی ما هرگز در این سرزمین زندگی نکرده ایم. خود من در پاریس به دنیا آمدم. مادرم فرانسوی بود. پدرم که در تربیت بسیار تأثیر نهاد مرا با اسلام آشنا کرد. ما به سرزمینهای اسلامی بسیار سفر کردیم و مدتی در مصر اقامت گزیدیم. به علاوه پدرم

در تشکیل سازمانهای بین‌المللی پیشتاز بود و برای تأسیس جامعه ملل زحمت کشید و در سال ۱۹۳۷ در رأس آن قرار گرفت. او کاخ ملل را در ژنو افتتاح کرد. دفتر فعلی ام در دو قدمی دفتری است که روزگاری پدرم در آن کار می‌کرد. پس ملاحظه می‌کنید که تداومی بین فعالیت حرفه‌ای من و پدرم وجود دارد.

■ شما یک مأمور عالی‌رتبه بین‌المللی هستید، ولی مقامتان مانع نشده که شما مردی صاحب فکر و آشنا به مسائل بنیادی باشید.

— من همیشه سعی کرده‌ام، از سکون و رخوتی که



آفیش کمیساریای عالی
سازمان ملل برای رسیدگی
به وضع پناهندگان (HCR).

درگیری در امور دیوانی به بار می آورد پرهیزم. در دالانهای پریچ و خم دیپلماسی سرانجام واقعیهایی بیرونی از یاد می رود، چون، بی آنکه بخواهیم، اهمیت مفرطی برای چیزهای کم اهمیت قائل می شویم. مثلاً در پیش نویس یک قطعنامه یک جمله یا یک ویرگول ناگهان اهمیتی عظیم می یابد؛ شب و روز مذاکره می کنند تا بر سر چیزی که معمولاً نازلترین مخرج مشترک است به توافق برسند. این احساس را دارند که به پیروزی بزرگی دست یافته اند، در حالی که اصلاً کسی مستی را که به این زحمت نگاشته شده نمی خواند....

حال و هوای زمانه در آن بسیار تأثیر می نهد. وانگهی آرای آن در ارگانها و نهادهای سازمان ملل که با مشکلات فعلی دنیا دست و پنجه نرم می کنند چندان تأثیری ندارد.

■ برگردیم به فعالیت حرفه ای خود شما که همیشه شما را به سوی واقعیت ترین نوع مبارزه در عرصه بین المللی کشانده است. تصور می کنم که پس از آنکه به مسئله معابد ابوسمبل علاقه مند شدید کار خود را در یونسکو آغاز کردید؟

— بله، من نخستین فعالیت بین المللی خود را در یونسکو آغاز کردم. یونسکو در آن دوران درگیر مبارزه شدیدی برای نجات یادمانهای نوبه بود. من هنوز هم معتقدم که نجات یادمانهای نوبه یکی از کارهای مهم

زمان دیگر بیشتر شده است و مسائل هر روز خصوصیت جامعتری به خود می گیرند. این شاید از بدیهیات باشد، اما وقتی دولتها متوجه شوند که حل بعضی از مسائل به طور انفرادی از توانایشان خارج است، آنوقت سازمان ملل نقشی می یابد که هیچ سازمان دیگر قادر به ایفایش نیست.

به موازات تغییر جهان، سازمان ملل نیز باید تغییر یابد. باید آن را به سازمانی تبدیل کرد که نیازهای جامعه بین المللی سال ۲۰۰۰ را برآورد، چون جهان در سال ۲۰۰۰ با جهان سال ۱۹۴۵ به کلی متفاوت است! ما از این هدف بسیار فاصله داریم. نباید خودمان را گول بزنیم: توفیق ما در دادن نقشی به شورای امنیت باعث تغییر سازمان ملل نمی شود. شورای امنیت یک کلوپ انحصاری اجرایی با اعضای اندک است که

■ با این همه من تصور نمی کنم که شما این کارها را بیهوده بدانید؟

— تاریخ دآوری خواهد کرد. شاید وقتی پنجاهمین سالگرد تأسیس سازمان ملل را جشن گرفتیم دیدگاه واقعبینانه تری از آن داشته باشیم. به هر حال بهتر است همیشه از پشت ذره بین سازمان ملل به جهان نگاه نکنیم. برای همین برای استقلال اینهمه ارزش قائلم...

■ حال تا تاریخ دآوری کنید، فکر نمی کنید که سازمان ملل جنبه های مثبت نیز داشته است؟

— البته. حالا دیگر همه به درستی و در سطح وسیعی پذیرفته اند که وابستگی متقابل افراد در جهان از هر

یونسکو است. توفیق بزرگی بود، چون در بحبوحه جنگ سرد، باستان‌شناسان اروپای شرقی به کمک امریکاییان و سایر غربیان آمدند تا گنجینه‌های مصر باستان را نجات دهند. توجه داشته باشید که از ۱۹۵۶ به بعد بود که در کشورهای غربی ناصر محبوبترین شخصیت عرب به شمار آمد.

■ آیا این احساس مشترک که باید ابوسمبل را نجات داد در لحظه معینی تبلور یافت؟

— فقط ابوسمبل که نبود. یادمانهای دیگری به همان اهمیت وجود داشت، نظیر بیلک و کالابشا و کلیساهای مسیحی نوبه. آثار تمدنهای بزرگ فراعنه در مصر علیاً به اسوان ختم نمی‌شود، تا نوبه و حتی تا خارطوم در سودان گسترش می‌یابد. تمام این مناطق برای رشد، نیاز به منابع مالی داشتند و درآمدهای حاصل از جهانگردی می‌توانست بخشی از آن را تأمین کند.

از دیدگاهی کاملاً متفاوت در برابر خطر غرق محوطه‌ها در نتیجه احداث سد اسوان، ملتها، از بسیاری کشورها، به دور از جهتگیری سیاسی خود در این احساس که باید کاری کرد سهم بودند. من در آن هنگام دبیر اجرایی کمیته اقدام یونسکو برای نجات محوطه‌ها و یادمانهای نوبه بودم و به شدت در این احساس سهم بودم.

■ پس نجات یادمانهای نوبه نخستین مأموریت شما بود؟

— من در عین حال در کمیساریای عالی سازمان ملل برای رسیدگی به وضع پناهندگان (HCR) مأموریت داشتم و به شدت درگیر اقدامات مربوط به برگزاری مراسم سال جهانی پناهندگان (۱۹۶۰-۱۹۵۹) بودم. برای این منظور تصمیم گرفته بودیم تعدادی تمبر چاپ کنیم. تمام دولتهای عضو سازمان ملل و اتحادیه پستی جهانی در این اقدام سهم شدند و همین به ما اجازه داد که در عین شاد کردن دل گردآورندگان تمبر ذخایر مالی خوبی به دست آوریم.

■ فقط به نفع پناهندگان اروپایی؟

— خیر، برگزاری این مراسم برای پناهندگان فلسطینی

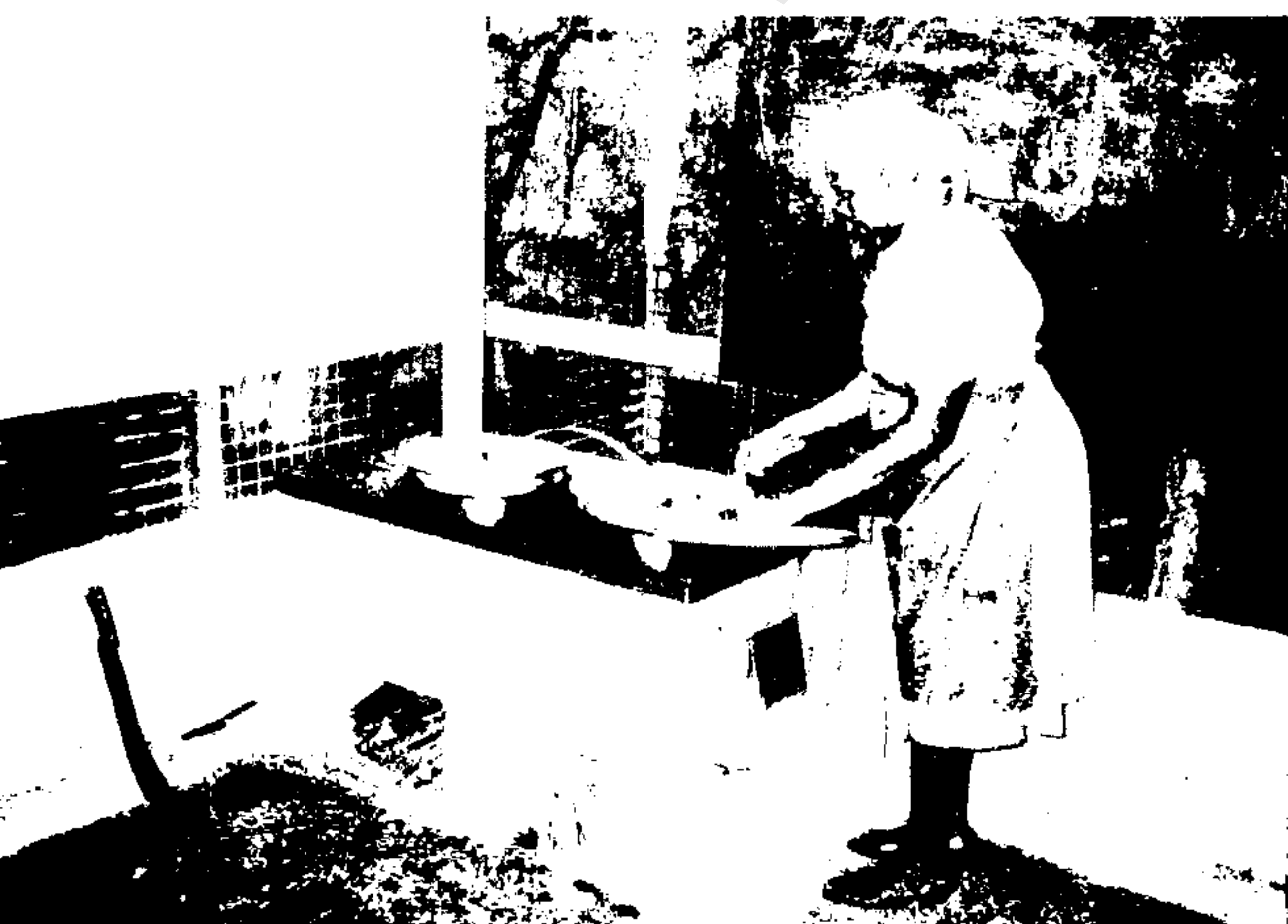
نیز مفید بود. چون UNRWA، همان سازمانی که مأمور کمک به آنان بود از ۱۹۴۹ فعالیت داشت. البته در این دوران کم‌کم پناهندگانی پیدا شدند که از کمک سازمان ملل بهره‌مند نمی‌شدند، مثل پناهندگان ویتنامی که از شمال سرزمین خود بعد از نبرد دین بین فو گریخته بودند. در آفریقا نخستین پناهندگان آنگولا به کنگو کینشاسا و کنگو برازاویل وارد شدند، سیل پناهندگان الجزایری نیز به مراکش و تونس سرازیر شده بود. برای کمیساریای عالی که بدو برای کمک به پناهندگان اروپای شرقی تأسیس شده بود و یک نوع کلپ اروپایی بود وضعیت جدیدی پیش آمده بود. کمی بعد کوششم صرف جلوگیری از تبعیض بین پناهندگان اروپایی و جهان سوم شد، این شاید بهترین کاری باشد که طی فعالیت حرفه‌ای‌ام انجام داده‌ام.

■ اصلاً چرا باید پناهندگان به دسته‌های مختلف تقسیم شوند و بیش از آن چه لحاظ تبعیض وجود داشت؟

— این تبعیضها حاصل الزامات اساساً قانونی بودند. اقدام سازمان ملل پیرو قرارداد ۱۹۵۱ بود که به وضعیت حقوقی پناهندگان مربوط بود. این قرارداد در

بحبوحه جنگ سرد تنظیم شده بود و HCR را همان طور که اکنون همه مردم دنیا می‌دانند یک آلت تبلیغاتی کرده بود علیه کشورهای کمونیستی اروپای شرقی. پناهنده باید ثابت می‌کرد که به دلیل نژاد، مذهب، ملیت و یا عقاید سیاسی خود تحت تعقیب است و از موطنش دور افتاده است و نمی‌تواند از حمایت آن برخوردار شود. پناهندگان، آنطور که در آن زمان تصور می‌شد باید افرادی می‌بودند که از پرده آهنین عبور کرده‌اند و نگهبانان از برج مراقبت به طرفشان شلیک کرده‌اند. ولی تکلیف اقوام آفریقایی چه می‌شد؟ آنها قربانی اوضاع متزلزل عمومی بودند و برای گریز از جنگهای قبیله‌ای در میان مرزهایی که قدرتهای استعمارگر به دلخواه کشیده بودند سرگردان بودند. در مجارستان ۱۹۵۶ و چکسلواکی ۱۹۶۸ همه می‌دانستند که مرز اطیش در کجا قرار دارد. ولی بین آنگولا و کنگو کینشاسا در آن دوران هیچ قرارگاه مرزی نبود!

بایست اختیارات HCR گسترش می‌یافت و این جریان بود طولانی و از لحاظ حقوقی پیچیده. حمایت کمیساریای عالی بالاخره به موجب پروتکل ویژه‌ای که در سال ۱۹۶۷ تصویب شد و من شخصاً از آن پشتیبانی کردم شامل گروههای جدید پناهندگان





بالا، پناهندگان در مرز کامبوج و تایلند. صفحه مقابل، در مرکز بنیاد بلریو در نایروبی (کنیا)، آشپزی روی اجاقهایی انجام می‌شود که سوختشان مقرون به صرفه است و از طرف بنیاد بلریو توزیع می‌شود.

شد. این پناهندگان از مقررات قطعنامه‌های خاصی که به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسیده بود نیز بهره‌مند شدند.

■ می‌گویند که در این دوران پناهندگان جهان سوم مایه وحشت بودند...

— چون می‌دیدند که میلیون‌ها نفر زن و مرد که جامعه توان جذبشان را ندارد به سویشان سرازیر شده‌اند. ملتها از پیامدهای اقتصادی و مالی این هجوم و تأثیرات آن در بازار کار وحشت داشتند. این دیگر مسئله شمال و جنوب بود، پیش از آنکه رسماً تحت این عنوان طرح شود. هر قدر استقرار چکها، مجارها، روسها در استرالیا و زلاند و ایالات متحده و حتی افریقای جنوبی سهل بود، جذب مردم نقل مکان یافته‌ای که اصلیت افریقایی یا آسیایی داشتند در این جوامع دشوار می‌نمود. وانگهی اغلب این پناهندگان

خواستار استقرار قطعی در این جوامع نبودند و برای بازگشت به زادگاه خود لحظه‌شماری می‌کردند.

■ دوازده سالی که شما در رأس HCR بودید در وضع پناهندگان تغییرات مهمی روی داد؟

— بله. مسئله پناهندگان اروپایی عملاً حل شد، البته بجز چند مورد استثنایی، مثل مهاجرت لهستانیها به کشورهای اسکاندیناوی و یا مورد کشورهای حوزه بالتیک که در حال حاضر مطرح است. اما در جهان سوم ما با مهاجرت وسیع جمعیت روبرو شدیم. در دهه ۱۹۵۰ در اروپا باید به داد ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار پناهنده می‌رسیدیم؛ در سال ۱۹۷۱ فقط حدود ده میلیون پناهنده بنگلادشی وجود داشت! اما فقط آنها نبودند! صدها هزار پناهنده سودانی، موزامبیک، آنگولایی، ویتنامی و گینه بیسائویی منتظر بازگشت به زادگاهشان بودند.

در حال حاضر جانشینانم که در رأس HCR قرار دارند باید با مسئله دیگری مقابله کنند: مسئله پناهندگانی که وطنشان را ترک می‌کنند و در مرزهای کامبوج و تایلند یا در هنگ کنگ و آل سالوادور در اردوگاههایی به سر می‌برند که نمی‌توانند از آنها خارج شوند. این پناهندگان نه می‌توانند به موطنشان

برگردند و نه به سرزمین دیگری برسوند. به علل سیاسی، اقتصادی و قومی قابلیت جذبشان در جامعه میزبان نیز وجود ندارد، چون یا خودشان نمی‌خواهند در سرزمین میزبان بمانند و یا سرزمین میزبان از پذیرایشان امتناع می‌کند. این مسئله وحشتناکی است.

گروه پناهندگان جدیدی را که من آنان را پناهندگان «اکولوژیکی» می‌نامم باید به این گروهها افزود. این گروه مناطقی را که دیگر ادامه بقادر آنها ممکن نیست ترک می‌کنند، چون منابع غذایی آن مناطق دیگر نیازهایشان را برآورده نمی‌سازد. بیابان پیوسته پیشروی می‌کند و مردم دیگر حتی چوب برای آشپزی نمی‌یابند. پس ناگزیر باید این مناطق را ترک کنند. مرزها نمی‌توانند جلو حرکتشان را بگیرند و اغلب به دلایل سیاسی امکان بازگشتشان وجود ندارد.

■ برای مقابله با این مشکل بود که شما تصمیم گرفتید دست به اقدامات فردی بزنید؟

— من همیشه ابتکار فردی را ارجح دانسته‌ام. وانگهی شخصاً به مسائل محیط زیست، جانوران، نباتات، خلاصه انواعی که در خطر نابودی قرار دارند علاقه‌مندم به همین علت بنیاد بلریو را ایجاد



کردم. بل ریو نام ناحیه‌ای است در ژنو که من در آن به سر می‌برم. بل ریو یک سازمان غیردولتی است که بودجه تعدادی از مطالعات و فعالیتها را با همکاری مؤسسات بین‌المللی، سازمانهای کمکهای متقابل اسکاندیناوی و بریتانیایی و سایر سازمانهای غیردولتی نظیر صندوق بین‌المللی دفاع از طبیعت تأمین می‌کند.

در آغاز فعالیت برای مبارزه با جنگل‌زدایی با یونیسف بسیار همکاری کردیم. ولی هدف ما این بود که در محل فعالیت داشته باشیم و مبارزه را در خود محل به پیش ببریم. می‌دانید که جماعات روستایی جهان سوم از کمبود چوب بیشتر از بحران نفتی در عذاب‌اند. ما به کمک متخصصان سوییسی تهیه اجاقهایی را پیش‌بینی کردیم که از لحاظ انرژی سوختی بسیار مقرون به صرفه است. چون با انرژیهای تجدید شونده نظیر متان و بیوگاز کار می‌کند. ما جماعات روستایی، نیروهای ارتشی، قرارگاههای نیروهای انتظامی، مدارس و بیمارستانهای صحرایی را به این اجاقها مجهز کردیم. این اجاقها که هزینه ساختش ناچیز است، امروز چنان مورد توجه قرار گرفته‌اند که ما دیگر نمی‌توانیم تقاضا را به ویژه در کنیا برآورده سازیم.

برنامه‌های ما بسیار غیرمتمرکز است، دفاتر ما منطقه‌ای است. دفتر اصلیمان در نایروبی است چون کنیا واقعاً به طرز موحشی گرفتار پیامدهای جنگل‌زدایی است. این سرزمین یکی از بالاترین ارقام رشد جمعیت را دارد. فکرش را بکنید، جمعیت کنیا هر هفده سال دو برابر می‌شود!

ما نگران خطر انرژی هسته‌ای نیز هستیم. گروه ما فعالیتهای بسیار متنوعی دارد و از دانشمندان، روحانیان، استادان دانشگاه، مأموران عالیرتبه بین‌المللی تشکیل شده است. ما کنفرانسهایی ترتیب می‌دهیم و مردم را از آلت‌رنا‌توهای ممکن در این زمینه آگاه می‌کنیم. برای تحکیم معاهده محدود کردن سلاحهای هسته‌ای نیز همکاری داریم.

و بالاخره برای دفاع از بعضی از انواع جانوران که در خطر نابودی‌اند نظیر فیلها که شکار غیرقانونی آنها برای به دست آوردن عاجشان داشت آنان را از بین می‌برد مبارزه می‌کنیم.

■ آیا همکاری مؤسسات سازمان ملل با سازمانهای غیردولتی، که انعطاف‌پذیرتر و نزدیکتر به مردم‌اند، گسترش می‌یابد؟

— بی شک، برای من که مسجّل شده است. وقتی سازمان ملل نتوانست به افغانستان وارد شود و تعدادی از سازمانهای غیردولتی موفق به ورود و انجام عملیاتی شدند این امر برایم به اثبات رسید.

من برای نزدیک کردن سازمانهای غیردولتی به مؤسسات مربوط به سازمان ملل متحد بسیار زحمت کشیدم و خوشحالم از اینکه می بینم تلاشهایم به ثمر رسیده است. البته هنوز بدگمانیهایی وجود دارد. سازمانهای غیردولتی از کند بودن اقدامات اداری و فشارهای سیاسی که سازمانهای بین المللی را تهدید می کند بیم دارند. سازمانهای بین المللی نیز از گرایشهای گاه ضد دولتی سازمانهای غیردولتی می هراسند.

■ آیا اکنون دیگر می توان از نتایج همکاری سازمانهای بین المللی با سازمانهای غیردولتی درس گرفت؟

— وقتی مسائل مربوط به تجهیزات زیربنایی نظیر احداث فرودگاه، سد، شبکه راهها مطرح نیست، روش سازمانهای غیردولتی که در محل، یعنی در تماس با مردم اقدام می کنند مسلماً برای تحقیق طرحهای توسعه مؤثرتر است.

ما باید به جای آنکه راه حلهای حاضر و آماده در اختیار مردم بگذاریم تشویقشان کنیم که از حقوق و قابلیتهای خودشان آگاه شوند. این شرط اساسی موفقیت هر طرح توسعه است. چه کسی بهتر از کشاورز از وضع کشاورزی در منطقه و سرزمین خود آگاه است. همیشه لازم نیست کارشناس سازمان خواربار را به سراغ او بفرستیم تا به او بگوید چه چیز را کشت کند یا چه بذری بپاشد. باید چیزی را که می خواهد به او بدهیم، خودش از عهده بقیه کارها برمی آید. نباید به او بگوییم سیستم آبیاریش را چگونه مرمت کند. باید مصالح و ابزار لازم در اختیارش بگذاریم، او از ما بهتر آن را مرمت خواهد کرد. او می تواند از مواد اولیه محلی استفاده کند. کارشناس بین المللی با لوله های لاستیکی و بتون مسلح از راه می رسد، در حالی که در آنجا بهتر است از خاک رس استفاده کرد. درست مثل این است که کارشناسان یونسکو بخواهند به افغانها قالیبافی را یاد بدهند.

باید در برابر مردمی که قصد کمک به آنان را داریم فروتن باشیم، چون چیز زیادی برای آموختن به آنان نداریم. تصور می کنم که بهتر است لجاجت را کنار بگذاریم و کاری را نکنیم که از ۱۹۴۵ تا به حال

به کمک HCR، هزاران پناهنده نامیبایی به زادگاهشان بازگشتند. فرودگاه لوبانگو (آنگولا)، ژوئن ۱۹۸۹.



نباید سیاست جنون آمیز صنعتی کردن به هر قیمت کشورهایی را عملی کنیم که بدون کمک دیگران نمی توانند صنعتی شوند و به این منظور ارزی را برایشان تدارک ببینیم که به آنها اجازه وارد کردن آب معدنی و پنیر فرانسوی می دهد!

باید مسئولان مملکتی را به تغییر دیدگاههایشان واداریم، یعنی انقلاب کنیم، البته صلح آمیز. من تصور می کنم که دیگر داریم از فاجعه های طبیعی که خود بانی آن بوده ایم درس می گیریم، نظیر جنگل زدایی و خشکسالیهای بزرگ. مسلماً آدمهای بدبین به شما خواهند گفت که کره ارض به هر حال از دست رفته است، ولی آدمهای خوش بینی هم هستند که مدافع این عقیده اند که هنوز می توان در سیر امور تأثیر نهاد.

ترجمه ناهید فروغان

کرده اند، یعنی کارشناسانی را به جهان سوم بفرستیم که گران تمام می شوند. آنان باید به دلار حقوق بگیرند، با خودروهای شیک این ور و آن ور بروند و در خانه هایی که به دستگاههای تهویه مطبوع مجهز است به سر برند تا به جماعات محلی یاد بدهند که چگونه وضع زندگیشان را بهبود بخشند.

■ پس کمک بین المللی به چه درد می خورد؟ — اول به درد خود کارشناسان می خورد! کمک باید چند جانبه دنبال شود، چون نمی توان در برابر فقر شدید دست روی دست نهاد. ولی برای آنکه این کمک مؤثر باشد باید این امکان را فراهم کرد که قربانیان فقر به نوعی خودبستگی، ولو جزئی، نیل شوند. بنابراین بهتر است در مناطق کشاورزی برای تحقق طرحهایی تلاش کنیم که چندان بلندپروازانه نباشد.

سرمقاله

در سرگرمیهای کودکان و تفریحات بزرگترها، توانایی بازی، توانایی دنبال کردن خواستها بدون هر گونه توجه به فایده یا نتیجه فوری، از ویژگیهای مهم انسان است. زیست‌شناسان و رفتارشناسان، نشان داده‌اند که بازی با پیوند و ارتباط نزدیکی که با انگیزه اکتشاف و ارضای کنجکاوی شخصی دارد، میان انسانها و تمامی حیوانات عالی نقش سکوی پرش آموزش و اکتشاف را ایفا می‌کند. بسیاری از فیلسوفان فکر می‌کنند که انسان بیش از حد عمل‌گرا و جدی است و اگر بخواهیم به زندگی طبیعی، آزاد، و ارزنده‌تر، بازگردیم، باید غریزه بازی را مجدداً کشف کنیم.

در حال حاضر استفاده از اسباب بازی برای آموزش صنعت، ریاضیات، حمله و دفاع جنگی و کارهای پژوهشی به منظور درک شرایط پیچیده و کمک به تصمیم‌گیری امر رایجی است. برخی معتقدند که روش ارتباط در دنیای آینده مبتنی بر بازی خواهد بود. اما آیا در مدرسه که چنان نفوذ نیرومندی بر هر جامعه‌ای دارد، به حفظ و تأمین نقش بازی در آموزش و پرورش کودکان توجه کافی مبذول می‌شود؟ میزان اهمیتی که یک فرهنگ برای بازی خودجوش قائل است، مشخصه‌های اساسی آن فرهنگ را تا حد زیادی برای ما روشن می‌کند. برای مثال، در جوامع صنعتی بازی (در قالب ورزشها، کارهای نمایشی یا اسباب بازی) وابسته به انگیزه سود است و در نتیجه شکافی بزرگ بازیکنان حرفه‌ای را، که در ازای دریافت پول بازی می‌کنند - از تماشاچیان انفعالی - که در ازای پرداخت پول به تماشا می‌نشینند - جدا می‌کند. جوامع دیگر در حفاظت از معصومیت بازی موفق‌ترند و توانسته‌اند تعادل عاقلانه‌ای میان بازی و موضوعهای جدیتر برقرار سازند. اما این وضعیت تا کی ادامه خواهد یافت؟ اگر آن گونه که برخی می‌اندیشند نوع بشری که ما می‌شناسیم بدون روحیه بازی نمی‌توانست بدین صورت تکامل یابد، آیا ضروری نیست که آن روحیه را حفظ کرده یا زنده کنیم؟ امروزه برخی از مردم می‌کوشند با احیای بازیها و ورزشهای سنتی این کار را انجام دهند.

تاریخ سرشار از بازیهای است که امروزه در پرده‌ای از راز مستور شده‌اند. آینده ما وابسته به آن است که بتوانیم نه تنها تکنولوژیهای جدید، بلکه جوامع و فرهنگهای جدیدی ایجاد کنیم؛ وابسته به آن است که بتوانیم آزادانه به بازی ادامه دهیم. ■

ترجمه محمد تقی‌زاده مطلق





«همه جانوران بازی
می کنند، اما فقط
انسان و چند نوع دیگر
در بزرگسالی نیز
استعداد بازی خود را
حفظ می کنند.»



شوق زیستن

نوشته مارتین موریرا-بوسکه

«انسان هنگامی به راستی انسان است که به بازی پردازد»

فریدریش فون شیلر

منافع خود است. اما این صفات جدی — و شاید هم خطاهای جدی — برای تضمین پیشرفت کافی نیست. اسطوره‌ها، شعائر اجتماعی و حتی علم نه بر جدیت، بلکه بر بازی، کنجکاوی و کاوش بی‌دلیل و هوسبازانه استوارند — و اینها عوامل محرک خلاقیت و اختراع‌اند.

برخی از بزرگترین دانشمندان — می‌توان نامهایی چون کپلر، امپر، داروین، گاوس، پاستور، ماکسول، پلانک، پوانکاره و اینشتین را نام برد — شرح داده‌اند که در لحظه کشف همان شادی و هیجانی را که کودک در هنگام بازی دارد احساس کرده‌اند. اگر پژوهشی که این اشخاص در آن سهم چشمگیری داشته‌اند شالوده تکنولوژی امروزی باشد، در این صورت باید درستی این عقیده را، که در نگاه اول متناقض به نظر می‌رسد، تأیید کنیم: پیشرفت، مانند فرهنگ، زاده بازی است.

البته، منظور ما بازیهای چون بریج یا فوتبال نیست. در اینجا مشکلی معناشناختی در کار است. در زبان انگلیسی، برای دلالت بر مفهومی که در فرانسه، آلمانی، اسپانیایی و بسیاری از زبانهای دیگر فقط با یک واژه ادامی شود، دو واژه وجود دارد: game و play. همین امر خود باعث سردرگمی بسیار می‌شود. بنابراین پیش از آنکه وارد بحث اصلی شویم باید قبول کنیم که این دو واژه بر دو چیز متفاوت دلالت دارند. game نهادی اجتماعی است که ته‌نشست play یا بازی محسوب می‌شود. خود بازی (play) وضعیتی وجودی است، شیوه‌ای از برخورد با زندگی است که در مورد همه چیز می‌تواند صادق باشد، اما منحصرأ به هیچ چیز خاصی وابسته نیست. بریج، فوتبال، قایم با شک، تاسبازی و رقص game‌اند.

اما ورق بازی یا رقص خودبه‌خود در بردارنده برخورد خاصی به زندگی، یعنی بازی، نیستند و به شادی خاصی که با بازی (play) همراه است نمی‌انجامند. همه می‌دانند که ممکن است شخصی در مسابقه بریج یا در رقص شرکت کند و خسته و

وقتی موش سیری را در مازی قرار می‌دهیم، اگر چیزی مایه نگرانش نباشد، از سر کنجکاوی و میل به بازی شروع به جستجو و کشف اطراف می‌کند. به نظر می‌رسد که با این عمل با شکل و طرح ماز آشنا می‌شود. سپس اگر در همان ماز مقداری غذا بگذاریم، موش غذا را به سرعت پیدا می‌کند — بسیار سریعتر از موش دیگری که قبلاً در آن ماز بازی نکرده و بنابراین با شکل آن آشنا نشده است.

انگیزه بازی — که آن را می‌توان انگیزه کنجکاوی یا کاوشگری نیز نامید و محققان رفتارشناسی جانوری هر سه اصطلاح را قابل قبول می‌دانند — به انواع و افراد در فرایند انتخاب طبیعی امتیاز آشکاری می‌بخشد. فردی که بنا به عادت همواره در محیط اطرافش به کاوش می‌پردازد اطلاعات بیشتری به دست می‌آورد و در نتیجه برای روبرو شدن با وضعیتهای غافلگیرکننده بیشتر آمادگی دارد.

انواعی که بیشتر بازی می‌کنند قابلیت سازگاری بیشتری دارند

همه جانوران تا حدودی به بازی و کاوش می‌پردازند و بدون هیچ هدف آشکاری به این سو و آن سو حرکت می‌کنند. اما فقط انواع معدودی هستند که در بزرگسالی نیز مانند دوران کودکی از ظرفیت بازی برخوردارند. برخی از انواع پرندگان مانند کلاغ، جوندگان، گوشتخواران عالیترو نخستیان و البته انسان جزو این دسته‌اند. انواعی که استعداد بازی بیشتری دارند، به اصطلاح «جهان وطنی» ترند، بدین معنی که قدرت سازگاریشان با آب و هواهای کاملاً گوناگون زیاد است و از این رو شانس بقایشان بیشتر است.

همین نکته زیست‌شناختی در مسورد جوامع بشری و فرهنگها نیز صادق است. برای آنکه جامعه‌ای بتواند در سرزمین خاصی به حیات خود ادامه دهد، نیازمند ظرفیت سختکوشی، سازماندهی قدرت و اراده برای دنبال کردن

مارتین موریرا-بوسکه، روانشناس اجتماعی و عضو بخش آموزشی یونسکو است که در جمهوری دموکراتیک خلق لاتویا، در ساحل عاج و در دانشگاه پاریس تدریس کرده است. در تألیف کتاب کودک و بازی (یونسکو، ۱۹۷۹) همکاری داشته و کتاب نظریه و عمل بازی (پاریس، ۱۹۸۴) را تألیف کرده است. خانم موریرا-بوسکه در زمینه کاربردهای بازی در ارتباطات و آموزش نیز مقالات متعددی نوشته است.

دلزده شود. هیچ بازی (game) نهادهی شده خودبه خود نشاط آور نیست.

برعکس، تعدادی از فعالیتهایی که معمولاً بازی (game) محسوب نمی‌شوند ممکن است تجربه‌های نشاط بخشی باشند. مسافرت، گفتگو، خلق یک اثر هنری یا لذت بردن از آن، آشنا شدن با یکدیگر، گردش کردن و حتی کار را گاه‌گاه می‌توان به عنوان بازی تجربه کرد.

اگر به دوران کودکی خود بیندیشیم، درمی‌یابیم که زنده‌ترین خاطراتمان از شور و هیجان بازی اغلب نه با بازیهای رسمی، بلکه با لحظاتی سروکار داشته که با احساس عمیقی همراه بوده است که به تجربه‌هایی اتفاقی چون کاوش در یک خانه، گردش در محله‌ای غریبه، یا کشف دنیای طبیعت ربط داشته است.

از مارتین هایدگر تا ژرژ باتای، یوهان هویزینگا، روزه کایوآ، کنراد لورنتس، گرگوری باتسون - تعدادی از برجسته‌ترین اندیشمندان زمانه ما - به پدیده بازی به دقت

یک بادبادک باز ژاپنی. بادبادک هوا کردن در آسیا از دیرباز بازی محبوب مردم بوده است و به ویژه در ژاپن به طور سنتی ورزش بزرگسالان محسوب می‌شده است.

توجه نشان داده‌اند. در مورد مقام بازی در تجربه بشر و در چشم‌انداز جهانی به تدریج اندیشه نسبتاً روشنی شکل گرفت. امروز، بیشتر فیلسوفان، مردم‌شناسان و رفتارشناسان در تعریف بازی به عنوان فعالیتی که علت وجودی و هدف آن در خود آن است اتفاق نظر دارند.

بازی هر چقدر نابتر باشد - مثل بازیهایی که کودکان در آنها غرق می‌شوند - احساس‌رهایی بازیکن از انواع امور و حوادث بیشتر خواهد شد. بازی کاملاً بی‌دلیل و از روی هوس است و همچنان که اویگن فینک، فیلسوف آلمانی، یادآور شده «واحه سعادت» است در بیابان زندگی به اصطلاح «جدی».

زندگی آن‌طور که هست

بازی کردن به معنای این است که برای لحظاتی از زندگی چیزی جز آنچه هست نخواهیم و هیچ هدفی غیر از خود آن نداشته باشیم.

بازی میل به آن چیزی است که آدمی با آن بازی می‌کند، نه میل به چیزی که فاقد آن است و حس می‌کند که باید آن را به دست آورد. میل به اکنون و اینجا است، میل به لحظه‌ای که فرا می‌رسد. به عبارت دیگر، بازی اشتیهای محض برای زیستن است، نه برای این یا آن گونه زندگی که مد یا عادت آن را مطلوب کرده است، بلکه برای امور همان‌گونه که هستند، برای زندگی آن‌طور که هست.

نمونه جهانگردی امروز را در نظر بگیرید. بیشتر جهانگردان برای خود هدفهای دقیقی تعیین می‌کنند. آنها می‌خواهند از دیدنیهای چشمگیر و یادمانهایی دیدن کنند که دیگران از زیبایی خاص آنها تعریف کرده‌اند. آنها در جستجوی چیزهای نادرند و در مناظر قابل عکسبرداری و غریبه تغییر حال و هوایی را می‌جویند. آنچه قاعداً باید سفری تفریحی باشد، در عمل تابع یک رشته باید نبایدها می‌شود. در نتیجه، به فعالیتی فوق‌العاده جدی مبدل می‌شود که مزدی بابت آن دریافت نمی‌شود و رفتن به تعطیلات به صورت نوعی انجام‌وظیفه درمی‌آید.

مسافران ماجراجو برای همه چیز برنامه‌ریزی نمی‌کنند و به هر جا که هوس کردند می‌روند. آنها در دیدار از جاهای جدید به فکر جمع کردن یادگاری نیستند - کاری که مجموعه‌داران پروانه انجام می‌دهند - بلکه به دنبال فرصتی برای تجدید حال و نشاط روح می‌گردند.

میل «جدی» میل به چیزی است که آدمی فاقد آن است. درست مثل میل معتاد به مواد مخدر که حتماً به رنج می‌انجامد. میل به چیزی است که در مالکیت او نیست، میل به مصرف کردن است. در تمدن ما این میل اغلب بر کالا (در وسیعترین معنای آن) متمرکز می‌شود و بنابراین به پول وابسته است. در قیاس با آن، میل مربوط به بازی با خود آن ارضا می‌شود و خارج از آن چیزی نمی‌خواهد. این میل به هر چه روی آورد آن را مطلوب می‌کند. می‌توان گفت که خود آن مطلوبیت هدفش را ایجاد می‌کند.^۲





بازی، دشمن مادّیت

ما امروزه در تمدن اساساً ماده‌پرستی زندگی می‌کنیم که میل به آنچه نداریم بر آن حاکم است. این تمدن بر پیشرفت تأکید دارد، که در واقع به معنای اختراع مداوم نیازهای تازه است. بازی دشمن این تمدن است. بازی با معنایی منفی تعبیر می‌شود و هر آن چیزی است که جدی نباشد. بدین ترتیب، بازی در نظر و عمل کم‌اهمیت شده است. با محدود شدن به موارد استثنایی (جشنها) و فعالیتهای معین (بازیهای نهادی شده) هر چه بیشتر خنثی شده است.

بسیاری از نویسندگان با این فکر مارشال دیوید سالینز^۳ موافق‌اند که بازی از عصر نوسنگی تا کنون همواره کم‌اهمیت‌تر و حاشیه‌ای‌تر شده و در جهت هدفهای دیگری منحرف شده است. امروز بازیها (games) ارزش بازاری جدیدی یافته‌اند. انواع بازیها، در کنار سینما، تلویزیون، کتاب، مجلات، صفحات موسیقی، ورزش و جهانگردی، شاید مهمترین صنعت کشورهای پیشرفته صنعتی باشند. اما بازی (play) لزوماً در این بازیهای کالایی حضور ندارد، چرا که بازی-کالا می‌خواهد آن را به صورت چیزی عرضه کند که قابل خرید و فروش است و بدین ترتیب گرایش دارد بازی (play) را از آن خارج کند. هر اندازه تعداد بازیهای کالایی زیاده‌تر می‌شود به همان نسبت از تعداد بازیهای

بیرمردی اسکیمو در حال بازی با نخ برای شنونده نوجوانی که شش‌دانگ حواسش را به او سپرده است قصه‌ای نقل می‌کند.

مشکلی که در تلقی ما از بازی وجود دارد این است که ما به ناچار واقعیات بسیار متفاوتی را زیر یک نام قرار می‌دهیم... این وقت‌گذرانیها، این گلف بازی و بولینگ بازی و این جهانگردیهای دستجمعی، این نوشته‌های شل و وارفته و فلسفه‌های بی‌روح نشانه تسلیم بی‌حد و حصر و بازتاب این بشریت مغموم است که کار را به مرگ ترجیح داده است... پیش از هر چیز، این اصل دنیای جدید باید تأیید گردد که هر آنچه مفید است عالی است و بازی فقط در صورتی تحمل می‌شود که مفید باشد.

ژرژ باتای

از مجله Critique شماره ۵۲-۵۱، اوت-سپتامبر ۱۹۵۱.

راستین که می‌شود.

مد اخیر بازیهای آموزشی و اسباب‌بازیها نمونه مناسب همین امر است. خود مفهوم اسباب‌بازی آموزشی از بسیاری جهات مورد سؤال است. درست است که کودکان، مانند بزرگسالان، می‌توانند بیاموزند، بیافرینند و در بازی، این فعالیت ذهنی دور پرواز، دنیای نوینی را کشف کنند. اما این امر بدین معنی نیست که استفاده از بازی در آموزش بی‌حد و مرز است. هر بازی (game) آموزشی، مانند انواع دیگر، خود به خود به بازی (play) نمی‌انجامد. بلکه همه چیز بستگی دارد به تمایلات شخصی که به بازی کشیده شده است.

آیا بازی را می‌توان آموزش داد؟

ما یا به کودکان آموزش می‌دهیم یا می‌گذاریم آزادانه بازی کنند. اما نمی‌توانیم در یک زمان هم بگذاریم آزادانه بازی کنند و هم مثلاً جدول ضرب، الفبا یا اصول بهداشت به آنها بیاموزیم. هر تلاشی برای تعلیم دادن، تلقین کردن یا آگاه کردن از طریق بازی محکوم به شکست است، زیرا با سرشت بازی ناسازگار است. البته، این امر که با بازی نمی‌توان عقاید یا ارزشها را آموخت، بدین معنی نیست که بازی نمی‌تواند آموزشی باشد. همان طور که در آغاز مقاله گفتیم — و اوگوستین قدیس نیز در صفحات نخست اعترافات یادآورد شده است — بازی از این لحاظ آشکارا آموزشی است که کنجکاوی ما را نسبت به جهان و خود زندگی برمی‌انگیزد و اصل حاکم بر همه کشفها و آفرینشهاست.

روشن است که وقتی پرندگان و پستانداران عالیت‌تر در حال بازی‌اند توالی سریع الگوهای رفتار غریزی‌شان نمی‌تواند از همان منابعی سرچشمه بگیرد که آن الگوها را در وضعیت عادی برمی‌انگیزند... در رفتار کاوشگرانه تازگی در این است که انگیزش با خود فرایند یادگیری پدید می‌آید، نه با نیل به نتیجه نهایی.

کنراد لورنتس

Behind the Mirror: A Search for a Natural History of Human Knowledge.
translated by Ronald Taylor C. Methuen & Co. Ltd., 1973.

با وجود آنکه خطاست اگر ادعا شود که بازی می‌تواند وسیله تعلیم باشد — مونتینی و فروبل این خطا را مرتکب شدند —، در عین حال آدمی فوق‌العاده وسوسه می‌شود که از آموزش برای بازی، یعنی برای ابداع شیوه‌های گسترش یا تجدید ظرفیت بازی در بزرگسالان و کودکان، استفاده کند.

«زنده‌ترین خاطراتمان از شور و هیجان بازی نه به خود بازی بلکه به لحظات حساس آن مربوط می‌شود.»



زایش و تکامل کیهان بازی کودک است که
قطعاتی را گرد تخته‌ای جابه‌جا می‌کند.
سرنوشت در دستهای کودک در حال بازی
است.

هراکلیتوس
قطعه ۵۲

چرا کودکی که هراکلیتوس بازی جهان را
بدو نسبت می‌دهد بازی می‌کند؟ او بازی
می‌کند، زیرا بازی می‌کند. «زیرا» در بازی
ناپدید می‌شود. بازی «چرا» ندارد. وقتی
بازی می‌کند در حال بازی است.

مارتین هایدگر
Der Satz vom Grund, 1957



دو کره‌ای در حال بازی
بادوک، نوعی بازی تخته
که در خاور دور رایج
است.

نظام آموزشی قرار گرفته‌اند، وارد کنیم؟ بازی نمی‌تواند
تاریخ ادبیات، هنر، فلسفه یا نظریات جامعه‌شناسی به ما یاد
دهد. از سوی دیگر، بازی بهترین و شاید حتی تنها راه آشنا
کردن ما به لذت زیباشناسی و ژرف‌اندیشی است و حداقل،
به ما یاد می‌دهد که در افکار و عقاید پذیرفته شده چون و چرا
کنیم.

ورود بازی در لذت زیباشناختی به معنای تلاش برای
شکل دادن ذوق و سلیقه اشخاص، یا القای این امر نیست که
چه را باید یا نباید دوست داشت. بلکه هدف آن بیدار کردن
ظرفیت اشخاص برای لذتجویی از زیبایی و کمک به آگاه
شدن از این لذت است. مهمتر از همه اینکه، به آنان کمک
خواهد کرد که این احساس لذت را به موضوعهای مورد
نظرشان گسترش دهند و هر گونه قضاوت ارزشی را کنار
بگذارند. بدیهی است که هدف این گونه آشناسازی انتقال
مهارت‌های آکادمیک یا اجتماعی نیست، بلکه تشویق
بهره‌وری زیباشناختی از جهان پیرامون ماست — و به طور
قطع بازی همین است.

ترجمه هادی غبرائی

اگر موضوعی وجود داشته باشد که مردم امروزه شدیداً به
یادگیری آن نیاز داشته باشند، یقیناً آن موضوع این است که
زمان فراغت خود را چگونه بگذرانند.

این چه نوع آموزشی می‌تواند باشد؟ به عبارت دقیقتر،
ظاهراً این نوع آموزش متضمن تعلیم نیست. می‌توان در مورد
بازی با دیگران صحبت کرد، اما مشاهده اینکه چگونه
می‌توان حالت بازی را به دیگران القا کرد بسیار دشوار
است، زیرا اساساً فرد باید این حالت را خود بیاموزد.
فعالیت‌های جمعی باید کاملاً داوطلبانه باشد. نباید تنبیه،
امتحان، جواز یا پاداش مالی در میان باشد.

چگونه می‌توان خودانگیختگی و آموزش را با یکدیگر
آشتی داد؟ میکِل دو فرن^۱، فیلسوف فرانسوی، نشان داده که
این سؤال، که هربرت مارکوزه^۲ نیز بدان پرداخته است، در
«انقلاب فرهنگی» نقش اساسی داشته است، انقلابی که در
دهه ۱۹۶۰ دانشجویان جهان را تکان داد و امکان آن هست
که بار دیگر روی دهد. چرا منتظر باشیم شورش دانشجویی
دیگری روی دهد تا پس از آن سعی کنیم بازی را در
رشته‌هایی چون زیباشناسی و فلسفه، که به ناحق زیر سلطه

1. Arthur Koestler, *The Act of Creation*, 1964.
2. J. Lacroix, *Le désir et les désirs*, Paris, 1975.
3. Marshall David Sahlins, *Stone Age Economics*, Aldine Atherton, Chicago, 1972.
4. Mikel Louis Dufrenne, *Art et politique*, Paris, 1974.
5. Herbert Marcuse, *Eros and Civilization, and Counterrevolution and Revolt*, (1972).



میان نظم و هرج و مرج

کراسیلا شینز

جامعه نیز نظیر بازی قانون دارد. اگر بازی کنندگان قلب کنند چه روی می دهد؟

کنند. یک ملکه خونخوار از روی هوس جریان بازی را اداره می کند و یک طرفه تصمیم می گیرد که بازی چه زمانی آغاز شده و کی پایان گیرد و به کوچکترین بهانه دستور قطع سر بازیکنان را صادر می کند. بازیها نیز نسبتاً عجیب و غریب است. بازیکنان با هم می جنگند، به هم توهین می کنند و همگی با هم بدون اینکه منتظر نوبتشان شوند بازی می کنند. وحشت از ملکه آنها را شکاک و قسی ساخته و به قلب میدان داده است. آنها نه از روی میل بلکه چون به آنها دستور داده شده است بازی می کنند. قطعه هزل آمیز کارول به شکل درخشانی پیوند میان بازی، قدرت و جامعه را به نمایش می گذارد. تجربه آلیس در بازی کروکه به شکل برجسته ای اعمال نامعقول و گاه خطرناک زندگی اجتماعی را عریان می سازد. هنگامی که گزارش آلیس را می خوانیم به دشواری می توانیم به بازی دمکراسی نیندیشیم که بر اثر تصمیم های خودسرانه معدودی بازیکن بی انصاف که مانع از بازی حریفان خود شده اند مختل گردیده، زیرا به آنها نه به عنوان همتایانی قابل احترام، بلکه به عنوان دشمن برخورد می کنند. حلقه ها، توپها و چوگانهای ناسازگار صرفاً استفاده ای از نهادهای دیوانسالاری هستند که مانع از اجرای تصمیمها و پروژه ها در جهت منفعت عموم می شوند.

برخلاف بازی کروکه ملکه، هر نوع بازی واقعی مدلی از معاشرت و آمیزش با دیگران است. حتی بازیهای خشن و رقابت آمیز، که برخی از مسئولان تربیتی به شدت با آن مخالفند، نیز چنین اند، زیرا این بازیها نیز عملکردی آموزشی دارند. از روزگار بسیار قدیم، کودکان در هر کشوری در نقش سامورایی، سرباز یا کابوی و سرخپوست به بازی پرداخته و به جای سرنیزه یا تفنگ از چوب استفاده کرده اند. حتی اگر چنین بازیهایی به غرایز تجاوزگرانه میدان دهند، مشوق کودکان به قتل و جنایت و مروج فرهنگ خشونت نیستند. برعکس، بازی جنگ حتی به قیمت خراشها و زخمها و کوفتگیهای گاه به گاه، هدف مفیدی را تعقیب می کند. این بازی با آموزش کودکان در جهت دفاع از باورهایشان بدون تحقیر باورهای دیگران، آنها را برای همزیستی دمکراتیک آماده می سازد. البته همیشه این پیش فرض وجود دارد که بازیگران باید به قواعد بازی احترام بگذارند. این قواعد

«فکر نمی کنم آنها اصلاً به بازی مشغول باشند، آنها چنان وحشتناک به جان هم افتاده اند که کسی نمی تواند حرف دیگری را بشنود... و به نظر نمی رسد که قانون خاصی داشته باشند، و چنانچه قانونی هم در کار باشد هیچ کس بدان توجهی نمی کند...» این سخنان را آلیس می گوید، قهرمان زن کتاب آلیس در سرزمین عجایب لوئیس کارول. او با این کلمات تعجب خود را بیان می کند. تعجب او از این است که متوجه می شود عده ای به بازی کروکه مشغول اند اما به نحوی عجیب و غریب آن را بازی می کنند به طوری که تقریباً هیچیک از قوانین عادی آن را رعایت نمی کنند. زمین بازی کروکه از چمن صاف پوشیده نشده است، بلکه زمین خشکی است با پستیها و بلندیها، حلقه ها، توپها و چوگانها همگی موجودات زنده ای هستند که نمی خواهند بازی

کار یک نهاد تا حدودی شبیه به بازی است، به گونه ای که می توان آن را نیز به عنوان یک بازی در نظر گرفت که می بایست براساس اصول تازه پایه گذاری شده و جای یک بازی قدیمی را بگیرد. این بازی جدید پاسخگوی نیازهای دیگری است، از هنجارها و مقررات دیگری پیروی می کند و فضایل و استعدادهای دیگری را می طلبد. از این دیدگاه می توان انقلاب را تغییری در قوانین یک بازی خواند.

روژه کاپوا

بازیها و انسانها، گالیمار، پاریس، ۱۹۶۷.

راست، بازی کروکه ملکه: «توبهای کروکه خاریشتهای زنده و چوبهای چوگان فلامینگوهای زنده بودند و سربازان می بایست دولا شده و روی دستها و پاها خود خم شوند تا قوسها را بسازند»، نقاشی از گویند م. هادسن برای چاپ ۱۹۳۲ آلیس در سرزمین عجایب.

میزان تهاجم مجاز را محدود کرده و احترام به دیگر رقبا و حریفان را تأمین می‌کند.

اما هنگامی که هر گروه اجتماعی، چه با کنار گذاشتن خود بازی و چه با زیر پا گذاشتن قواعدش، به آن پشت کند، میدان برای هر گونه سوءاستفاده از قدرت باز می‌شود. زمانی که قواعد و مقررات به یکسان برای تمامی شهروندان بدون هیچ گونه تبعیض و تمایزی به کار نرود یا زمانی که رقابت به انحطاط افتد و به جایی رسد که یک گروه فضای خوف و ترس بر سر گروه دیگری حاکم کند، آنگاه کل مفهوم رقابت درست و عادلانه رخت بر بسته و بدترین زیاده‌رونها امکان‌پذیر می‌شود.

هر بازی قواعدی دارد. بازی بدون نظم و قاعده وجود ندارد. بازی کردن موجب نظم است. بازیکنان ممکن است قواعد بازی را خود تعیین کنند یا داوطلبانه و با طیب خاطر به مقررات موجود تسلیم شوند. این قواعد و مقررات نظمی پدید می‌آورند که هم تقویت‌کننده و هم مهارکننده آزادی تمام بازیکنان است.

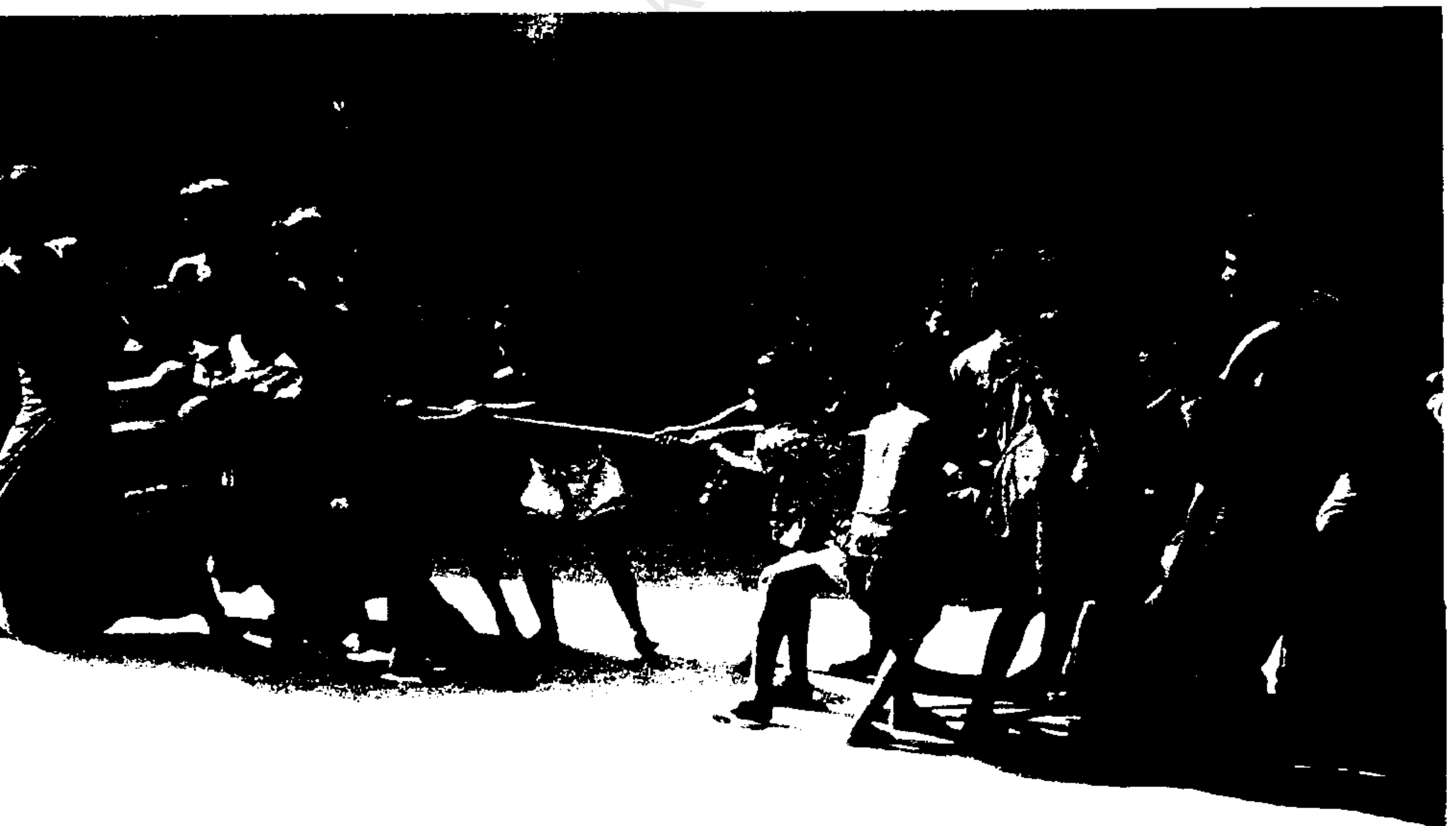
اما برای ایجاد این نظم باید الگوهای زندگی روزمره را موقتاً کنار گذاشت. پیش از آنکه بازی بتواند آغاز شود باید نوعی خلأ ایجاد کرد. به این دلیل است که نمی‌توان گفت ملکه و اتباعش واقعاً دارند کرو که بازی می‌کنند. آنها هنوز اسیر امور جدی زندگی روزمره‌اند و سلسله مراتب، مقررات، مجازاتها و دهشتهای آن را بازسازی می‌کنند. بی‌نظمی زندگی نیز خود را به داخل بازی می‌کشاند و بازیکنان را سردرگم می‌کند. فضای وحشتی که در سرزمین خیالی کارول حکومت می‌کند، جایی برای روحیه بازی باقی نمی‌گذارد، زیرا آزادی در آن وجود ندارد.

بازی طناب‌کشی در بنگلادش.

بازی چیزی نیست جز فعالیتی که انسان به وجودش آورده است، اصولش را ایجاد کرده و نمی‌تواند نتیجه‌ای ناسازگار با آن اصول داشته باشد. هنگامی که انسان احساس می‌کند آزاد است و می‌خواهد از آزادی خود بهره‌جوید،... فعالیتش رنگ بازی می‌گیرد... او خود بر عملش ارزش می‌گذارد و قواعد آن را ابداع می‌کند، و تنها به تبعیت از قواعدی رضایت می‌دهد که خود ایجاد و تعریف کرده است.

ژان پل سارتر

هستی و عدم، NRF، پاریس، ۱۹۴۸



در نتیجه هر بازی واقعی دو مرحله اصلی دارد: یک مرحله گذر به داخل هرج و مرج که خلق یک نظم جدید را در پی دارد. پذیرش هرج و مرج و خلأ ساده نیست. شاید به همین دلیل است که پیران و کودکان برای بازی آماده تر از افراد میانسال هستند که چنان به مسئولیتهای روزمره گره خورده اند که نمی توانند نظم آشنایشان را ترک گویند.

اما برخی مردم هیچ گاه از مرحله نخست فراتر نمی روند. برای آنها خلق بی نظمی و هرج و مرج مرحله ای مقدماتی نیست، بلکه به خودی خود غایت و هدفی است که آنها می کوشند آن را با انهدام نظام دار و بی هدف نظم سابق ابدیت بخشند. بی نظمی می تواند در مسیر بنیان گذاری یک نظم اجتماعی تازه گامی ضروری به شمار آید، اما اگر به درازا کشد و از حد خود تجاوز کند، قانون جنگل بر جامعه تسلط خواهد یافت و افراد تحت استیلای استبداد و بوالهوسی یک حاکم مطلق یا یک گروه حاکم قرار خواهند گرفت.

بازی نیازمند تعادلی میان نظم و هرج و مرج، ویرانی و آفرینش است. اگر تعادل به هم بخورد بازی ممکن نخواهد بود. یک روی سکه نیروهایی هستند که شهروندان را صرفاً به پیچ و مهره یا چرخ دنده یک ماشین بدل می سازند؛ ترس از ناشناخته یا پیوند گسستن از شیوه های جا افتاده، دلبستگی به نظم عادی روزانه که جایی برای آزادی یا تغییر باقی نمی گذارد. روی دیگر سکه، تشدید هرج و مرج و ادامه ویرانگری انسان را به یک حیوان وحشی بدل کرده و راهی جز منتهی شدن به خشونت و حکومت مطلقه ندارد.

در چهل سال گذشته اشتیاق شدیدی به بازی، به ویژه بازیهای بزرگسالان، پیداشده است. ما اکنون شاهد انواع بازیها و مسابقه ها هستیم. بازیهای حرفه ای و تجاری نیز وارد میدان شده اند که به درد مسئولان تصمیم گیرنده و مجریان می خورد. با چنین برخوردی، مادی گرایی دنیای امروز عموماً روحیه واقعی بازی را منحرف و دگرگونه می کند. بازی دیگر یک فعالیت غیرانتفاعی که به خاطر خودش بدان می پرداختند نیست، بلکه یک حرفه سودآور است که یا به شکل شبیه سازی کار متوجه آماده کردن جوانان برای زندگی بزرگسالی است، یا به شکل نقش آفرینیهای بازیهای تجاری متوجه ایجاد شمع تجاری، سیاسی یا دیپلماتیک و روشهای تصمیم گیری است. بازی در این نمونه ها به تدریج از خصیصه اساسی خود محروم می شود، نه به واسطه از میان رفتن تعادل میان نیروهای هرج و مرج و نظم، بلکه به واسطه از بین رفتن تدریجی مرزی که بازی را از زندگی واقعی جدا می سازد. زمانی که تنها دلیل بازی بردن باشد (زمان، تجربه یا پول)، آنگاه بازی دیگر یک فعالیت گذران اوقات فراغت و هنر لذت بردن از وقت اضافی نخواهد بود.

ترجمه محمد تقی زاده مطلق

گراسیلا شینز،

فیلسوف و نویسنده آرژانتینی که به موضوع بازی علاقه ویژه ای دارد. شینز سمینارهای بسیاری درباره بازی و ادبیات سازمان داده و مؤلف چندین کتاب در این زمینه است.

قمار در لاس وگاس
(ایالات متحده آمریکا).



این طبیعت است که بازی می کند نوشته شالوا آموناشوویلی

کودک اسباب بازی طبیعت است

یک نیاز روانی مستقیم و بیواسطه در کودکان وجود دارد که به صورت «من می خواهم...» بیان می شود و بزرگترها همواره نمی توانند کودکان را به فرونشاندن آن یا دست کم شکیبایی برای آن ترغیب کنند. کودکان عین همین نیاز را در مورد بازی دارند: «می خواهم بازی کنم... بگذار بروم بیرون بازی کنم». مخالفت با این خواست به کشمکش منجر خواهد شد. کودکان همچنین هنگامی که بزرگترها می کوشند وادارشان کنند حتی برای چند لحظه از بازی دست بکشند، به آنها اعتراض می کنند. در چنین اوقاتی برای آنها بسیار دشوار است که توجه خود را به چیز دیگری معطوف سازند.

نیاز به بازی هنگامی که کودکان به مدرسه می روند از بین نمی رود، اما بزرگترها می کوشند تا آن را به سوی یادگیری و انجام تکالیف خانه سمت دهند. والدین به خوبی می دانند که هرگز مجبور نخواهند بود کودکانشان را به بازی وادار سازند، بلکه تنها باید آنها را به انجام تکالیف کار هرروزه ترغیب کنند، «نخست تکالیفت را انجام بده، بعد می توانی بروی بازی کنی!» این نوع معامله عملاً در هر خانواده ای انجام می گیرد، اما آیا کار درستی است؟

هیچ پاسخ روشن و قاطعی به این پرسش وجود ندارد. اگر کودکان در مدرسه در معرض فشارهای قدرت طلبانه قرار داشته باشند، آنگاه والدین نیز، که با ظرایف روانشناسی کودک آشنایی ندارند، مجبورند از اقتدار خود برای اعمال نفوذ بر روی کودک در خانه استفاده کنند. اما هنگامی که کودک درس را نه به خاطر کسب دانش و پیشرفت علمی، بلکه برای به دست آوردن حق بازی و پرداختن به کاری که ترجیح می دهد، بخواند، انگیزه آموختن از مسیر درست منحرف شده است.

انگیزه بازی

در کودکان دوره رشد و تکامل بسیار شدید و فشرده است. این خود طبیعت است که از طریق رفتار و حرکات کودکان بیان می شود. در هر لحظه معین این یا آن عملکرد مسلط می شود. کودک را به سمت آن شکل از فعالیت که کاملترین میدان عمل را ارائه می دهد هدایت می کند. مهمترین این فعالیتها همان بازی است.

کودکان در هر کاری که می کنند از خود تمایلی غریزی به آزادی بروز می دهند. این امر به ویژه هنگامی که بازی می کنند آشکارتر است. همه از میزان علاقه کودکان به بازی و استغراق کامل کودکان در آن باخبرند. برای آنها بازی همه چیز است و آنها با تمام وجود خود را به بازی می سپارند. این چیزی است که درکش برای بزرگترها دشوار است.

در معبد آنگکور (کامبوج)
کودکان با مهره های رنگی روی
جدولی که بر یک سنگ صاف
نقش شده است بازی می کنند.





بازی مهارت (افغانستان).

از این رو کودکان دلایل خوبی برای بازی دارند که بیش از آنکه معلول محیط باشند، از محرکهای درونی منشأ می گیرند. این توپ نیست که کودک را به بازی فرامی خواند، بلکه این عملکردهای درونی کودک اند که در جستجوی چیزی هستند که ارضای یک نیاز فوری رشدی را امکان پذیر سازد.

قوانین بازی

کودکان به هنگام بازی، حتی زمانی که قوانین لازم الرعایه ای نیز وجود داشته باشند، آزادند. کودکی که طبق این قوانین عمل نکند، به زودی به وسیله کودکان دیگر کنار گذاشته می شود: «تو بازی نیستی، چون که جر می زنی.» بنابراین کودکان آزادند که بازی کنند یا نه، اما هنگامی که به بازی پیوستند، بلافاصله آزادی عمل خود را از دست می دهند، زیرا مجبورند طبق قوانین بازی و نه آنگونه که ممکن است ترجیح بدهند بازی کنند.

در حقیقت کودکان از اینکه خود را با قواعد یک بازی تطبیق می دهند خوشحال اند و دوست ندارند شاهد نقض آنها باشند. آنها به قوانین نیاز دارند و از سن چهار یا پنج سالگی مشتاقانه از آنها

باید توجه داشت که بازیهای کودکان، بازی نیست. به آنها باید همچون جدیترین اعمال کودکان برخورد کرد.

از مقالات میشل مونتان، ترجمه جرج آیوز، انتشارات هریتج، نیویورک، ۱۹۴۶.

برای کودک مشغول شدن به کاری یا سرگرم شدن به چیزی تفاوتی ندارد. بازیهای او همان کارهای اویند؛ او هیچ گونه تفاوتی میان این دو نمی بیند.

ژان-ژاک روسو

امیل یا گفتار در تعلیم و تربیت (۱۷۶۲)، گارنیه، پاریس، ۱۹۶۱

تبعیت می‌کنند. هنگامی که کودکان به تلاش برای غلبه بر دشواریهای یک بازی برمی‌خیزند، از حداکثر استعداد و توانایی خود بهره می‌گیرند. تنشی که پدید می‌آید به کودک لذت پرهیجان عظیمی می‌بخشد و تماماً بخشی از تفریح او را تشکیل می‌دهد. هنگامی که کارکردهای ابراز شده از طریق بازی، به نقطه اشباع می‌رسند، برای مدتی متوقف می‌شوند. کودکان دست از بازی کشیده، اسباب‌بازیهای خود را کنار می‌گذارند. آنها به همان سهولتی که بازی را شروع کرده بودند به آن پایان می‌دهند. معمولاً تلاش برای ترغیب آنها به ادامه بازی تلف کردن وقت است. یک لحظه پیش آنها کاملاً در بازی فرو رفته بودند، اکنون علاقه‌ای به آن نشان نمی‌دهند. اما ممکن است کودکان تحت تأثیر مجموعه دیگری از کارکردها، مستقیماً به بازی یا یک نوع فعالیت دیگر مشغول شوند.

هنگامی که کودک می‌خواهد بازی کند، انتخاب بازی به هیچ‌وجه کم‌اهمیت نیست. کودک باید بازی یا اسباب بازی را خود برگزیند و تازمانی که میل به این بازی از او رخت برنسته

خطای اصلی در این امر که از کودک بخواهیم کاری را صرفاً بر اساس وظیفه‌شناسی یا رعایت انضباط انجام دهد در این است که او را فرد بالغی می‌انگاریم که ارزشهای همان ارزشهای بزرگترهاست... برای کودک بازی کار، عمل نیک، وظیفه و کمال مطلوب زندگی است...

خواستن از کودک که بر مبنای چیزی بجز بازی کاری انجام دهد، عمل کردن به مانند آن نادانی است که در طلب سیب در بهار درخت سیبی را تکان می‌دهد: او با این کار نه تنها سیبی به دست نمی‌آورد، بلکه با از بین بردن شکوفه‌ها خود را از میوه‌های پاییزی نیز محروم می‌کند.

ادوارد کلاپارده

روانشناس کودک و پرورش تجربی
دولاشو و نیستله، نوشاتل، ۱۹۵۱.

است به بازی ادامه خواهد داد. یک نظریه روانشناسانه قدیمی و سرسخت معتقد است که کودکان طی بازی انرژی اضافی خود را تخلیه می‌کنند. اما آنها این انرژی اضافی را از کجا به دست می‌آورند؟ و چرا این انرژی باید بدون هیچ دلیل واضحی تخلیه و آزاد شود؟ خیر، طبیعت انرژی اضافی به وجود نمی‌آورد، بلکه تنها آن انرژی را که برای رشد و تکامل کارکردها مورد نیاز است خلق می‌کند، این کارکردهای رشد یافته پشتیبان استعدادهای فرد برای کار، تلاش خلاق و تمامی دیگر فعالیت‌های زندگی بزرگسالی اوست.

منع بازی و مخالفت با بروز آزادانه کارکردهای طبیعی کودک و قابلیت‌ها و مهارت‌های او چیزی نیست جز مداخله در فرایند خودشکوفایی کودک و مخالفت با بازی و تجلی خود طبیعت.

والدینی که نگران پیشرفت کودکان در مدرسه هستند یا تلاش می‌کنند یک استعداد ویژه را در او پرورش دهند، چه بسا بتوانند بازی را از زندگی او دور سازند. اما آیا چنین سیاست «دوراندیشانه‌ای» راهگشای شکل‌گیری شخصیت و خودشکوفایی کودک هست؟ معدودی استثنای معروف نظیر موتسارت که پدرش در کودکی او را در اتاقش محبوس می‌کرد و مجبورش می‌ساخت که ساعت‌ها بی‌وقفه موسیقی کار کند، صرفاً بر قانون عمومی صحنه می‌گذارند. هیچ‌گاه معلوم نخواهد شد که چه تعداد از افراد به سبب این شیوه تربیتی غلط یعنی جلوگیری از بروز آزادانه بازی طبیعت در ایام کودکی، متحمل صدمات جبران‌ناپذیر شده‌اند.

یک کار جدی

برای کودکان بازی کردن راهی برای شانه خالی کردن از زیر بار دشواریها یا تسهیل کارها برای خودشان نیست. بزرگترها نباید تصور کنند که کودکان تنها برای سرگرمی یا برای گریز از فعالیت‌های «جدی» بازی می‌کنند. همه شنیده‌ایم که والدین

پایین، فوتبال دستی در
تومبوکتو (مالی).



عصر به اصطلاح متمدن کنونی، طبیعت انسان را تنها به مراقبتهای والدین و معلمان وانگذاشته و شاید هرگز نتواند چنین بکند. افرادی که مسئول پرورش کودکان هستند باید نقش بازی را در پرورش و رشد کودک درک کرده، مصالح و شرایط روحی لازم را برای بروز آزادانه تواناییهای طبیعی کودکان فراهم آورند و به خودشکوفایی آنها کمک کنند.

اگر بزرگترها می‌دانستند چگونه با کودکان بازی کنند، مشکلی وجود نداشت. متأسفانه بازی بچه‌ها ما را ناراحت می‌کند، ما را از انجام کاری که بدان مشغولیم باز می‌دارد و ایفای یک نقش آموزشی فعالتر را از طرف ما ایجاب می‌کند. کودکان از یک کنجکاوی فطری دربارهٔ اشیاء برخوردارند و منتظر نمی‌مانند که کسی بیاید و آنها را به آموختن مجبور کند. آنها می‌خواهند همه چیز را بدانند، اما برای این کار به نیروهای شناختی رشد یافته‌ای نیاز دارند.

من همیشه روش آموزشی را با میزان موفقیت آن در شکل دادن به شخصیت رشد یابندهٔ کودک ارزیابی می‌کنم. بدون تردید من طرفدار یک آموزش انسان‌گرا هستم، پرورشی بر پایهٔ تعاون که در شکل دادن به شخصیت سودمند باشد و به کار آید. و من برای آنکه جنبه‌های قاطع رشد کارکردهای درونی کودک را مشخص سازم به تجزیه و تحلیل روان‌شناسی بازی پرداخته‌ام. این کارکردها آزادی در انتخاب یک فعالیت و هدف برای تمرین اراده است.

خطرات آموزش از طریق بازی

امروزه ادعای اینکه بازی عمده‌ترین وسیلهٔ آموزش کودکان است، ادعای رایجی است. شاید این ادعا واکنشی در برابر روشهای تحکم‌آمیز آموزش باشد. اما ما باید از خطرات ناشی از آموزش از طریق بازی آگاه باشیم، زیرا هر چه کودک دیرتر به مطالعهٔ جدی پردازد، آن را دشوارتر خواهد یافت. هدف اصلی آموزش باید آن باشد که امور جدی را جالب سازد.

بازی به تنهایی رشد کامل کودک را تأمین نمی‌کند. اجازه دادن به کودک برای بازی آزادانه، به این معنی نیست که کودک باید پیوسته به تفریح پرداخته و هر هوشش برآورده شود. باید پذیرفت که بازی به عنوان پایه‌ای برای رشد افراد عمل می‌کند تا برای خود و جامعه مفید باشند، اما درسها باید جدی باشند و در واقع این جدی بودن آنهاست که باید کودکان را به خود جلب کند. این نوع جدیت امیال آنها را عقیم نمی‌گذارد، بلکه مجبور کردن آنها به جدی بودن ممکن است چنین نتیجه‌ای داشته باشد.

کودکان برای آنکه یاد بگیرند، باید احساس کنند آزادی انتخاب و حرمت نفس دارند. در چنین وضعی گول زدن آنها با وعده و وعید بازی یا تفریح ضرورتی ندارد. یک روش جدی و نسبت به شخصیت رشد یابندهٔ کودک احترام‌آمیز، احتمالاً بیش از هر چیز توجه آنها را جلب کرده، به آنها در غلبه بر مشکلات پیچیدهٔ یادگیری و ضوابط اخلاق و رفتار کمک می‌کند.



شکایت می‌کنند، «فکرشان همه‌اش توی بازی است، هرگز لای کتابی را باز نمی‌کنند، نمی‌خواهند چیزی یاد بگیرند!» آموزگاران گاه به والدین شکایت می‌کنند که بچه‌هاشان تمامی اوقات کلاس را به بازی می‌گذرانند، هرگز گوش نمی‌دهند، هرگز کاری را که به آنها گفته می‌شود انجام نمی‌دهند. و تنها کاری که والدین می‌توانند بکنند این است که آنها را توبیخ کنند، پرایشان مقررات بگذارند یا مجازاتشان کنند. به این پرسش که آیا چنین روشهایی از نظر تربیتی و آموزشی دستاوردی داشته یا نه پاسخی داده نشده است.

مسئلهٔ نباید به کودکان اجازه داد که تمامی وقتشان را صرف بازی کنند و والدین نیز در انتظار آنکه آنها کی از بازی دست خواهند کشید به انتظار و تماشا بایستند. آنچه باید پذیرفت این است که کودکان غریزه‌ای طبیعی برای بازی در وجود خود دارند و توجه به این غریزه برای رشد متعادل آنها اساسی است.

طبیعت در وجود کودک نه تنها تواناییها و مهارتها و کارکردها، بلکه همچنین یک «راهنمای» درونی که مسئول هدایت فعالیت و رشد کودک است قرار داده است. واقعیت این است که از یک میلیون سال پیش که بشر کنونی پا به عرصهٔ وجود نهاد تا

بالای صفحه، کودکان شانگهای با شمشیرهای چوبی مسابقهٔ شمشیربازی را تقلید می‌کنند. بالا، کودکان در حال بازی در روسیهٔ شمالی.

شالوا آموناشویلی
روانشناس اهل شوروی. مؤلف یک رشته کتابهای همه‌پسند دربارهٔ رشد کودک، و عضو فعال آکادمی علوم پداگوژیکی اتحاد شوروی و دبیر کل یک جامعهٔ پژوهشی دربارهٔ آموزش است.

لبخند، لبخند، لبخند

نوشته مارسی پاریباترا

در خاور دور مردم همیشه طرف روشن را می‌بینند، حتی در هنگام مصائب.

آرامش یکی از ویژگیهای چشمگیر هنر، مذهب و فلسفه در خاور دور است. این ویژگی مشخصه رفتار مردم در تمام گروههای سنی و اجتماعی در رویارویی با آزمونها و رنجهای زندگی است.

دیدار کنندگان از تایلند اغلب در اطراف خود متوجه چهره‌هایی می‌شوند که لبخند بر لب دارند. مهماندارهای هواپیما، بچه‌های توی خیابان، فروشنده‌های بازار، تاجرهای پولدار — همه لبخند می‌زنند.

این لبخند می‌تواند خشم‌آفرین باشد. بسیاری از مسافران اروپایی هنگامی که با لبخند به آنها گفته شده که ماشینشان خراب یا پروازشان لغو یا هتلشان پر شده است، خشمگین شده‌اند. تصور کرده‌اند که مردم دستشان می‌اندازند، در حالی که تایلندیها در واقع تلاش می‌کنند ضربه خبر ناراحت‌کننده را بگیرند و آنها را به نگرستن به سوی روشن موضوع وادار کنند.

در این لبخند مقدار زیادی ادب متعارف وجود دارد. این لبخند نوعی ماسک است. اما اگر این لبخند بازتاب نگرش واقعی مردم تایلند به زندگی نبود چگونه می‌توانستند آن را بر لب بیاورند؟ مسافری که چند کلمه زبان تایلندی یاد می‌گیرد به ناچار متوجه می‌شود که برخی عبارتها بارها و بارها در مکالمه تکرار می‌شوند، مثل *مای پن آرای...* («مهم نیست»). این عبارت تمام دردهای کوچک زندگی را در بر می‌گیرد. ناراحت و خشمگین شدن بر سر گرفتاریهای کوچک ضرورت ندارد. نباید زندگی را به درام تبدیل کرد. *مای پن آرای*. اگر مردم هنگام اعلام مرگ عزیز خود لبخند می‌زنند به دلیل نداشتن احساس نیست، به این معنی است که آنچه رخ داده چاره‌ناپذیر بوده و نمی‌خواهند دیگران را اندوهگین کنند و لذت آنها را از زندگی از بسین ببرند. جنجال به راه انداختن ضرورتی ندارد. زندگی در اساس فقط یک بازی است.

این نگرش که ویژگی تایلند است (در اوایل قرن بیستم سیام را «سرزمین لبخند» می‌نامیدند) در تمام خاور دور از سریلانکا تا لاوس و از بالی تا ژاپن دیده می‌شود. در آغاز قرن بیستم، لافکادیو هئارن، نویسنده‌ای که فرهنگ ژاپنی را به غرب معرفی کرد، ملیت ژاپنی را پذیرفت و حتی کتاب کوچکی درباره لبخند ژاپنی نوشت.

همه چیز می‌گذرد: جوانی، زیبایی، عشق، زندگی، شادی



«در فرهنگهای خاور دور هنر زیستن، و همچنین خود هنر، بر بی‌دوامی استوارند». بالا، زمان شکوفه گسیلاس در اوکایاما، ژاپن. راست، یک متخصص بونزای ژاپنی در حال ساختن یک ایکبانا، آرایش گل با مفاهیم دقیق نمادی.



زیاد اهمیت داده نشود. توانایی رسیدن به وارسنگی، دور کردن توجه از خویشتن، سرچشمه خرد و سرچشمه نشاط در بازی است.

وارسنگی و بازی

اگر شرق را با غرب مقایسه کنیم، علی رغم تمام مخاطرات ذاتی این گونه تعمیمهای شتابزده، قالب ذهنی انسان شرقی به عنوان کسی که نسبت به انسان غربی کمتر خودنگر است شاید چندان اشتباه نباشد. در خاور دور، به غیر از محافل روشنفکرانه و چندملیتی، به ندرت می شنویم که جوانان بگویند می کوشند «خود را ارضا کنند». انسان بودایی که خویشتن برایش توهم است رویای چنین کاری را ندارد. البته مردم خاور دور، مانند مردم هر جای دیگر، نقشهای اجتماعی گوناگون دارند، اما فراموش نمی کنند که فقط نقش هستند. احتمالاً نقشهای خود را با اعتماد به نفس بیشتری بازی می کنند زیرا می دانند که نقشها تصنعی است. هر چه به واقعیت نقشهایی که بازی می کنیم کمتر اهمیت دهیم برای پذیرفتن ماسکهایی که آداب و رسوم پوشیدنش را بر حسب جنسیت، سن یا مقام اجتماعی برایمان تجویز می کند آماده تریم.

مردم خاور دور که نسبت به مردم اروپایی کمتر خود را

و اندوه. بی دوامی ویژگی هستی بشر و بازی بزرگ عالم است.

در فرهنگهای خاور دور، هنر زیستن، و همچنین خود هنر، بر بی دوامی استوار است. از لحظه های شادی و زیبایی باید به دقت لذت برد زیرا گذرایند، اما مردم نباید زیاد به آنها وابسته شوند. یک شعر هایکوی ژاپنی می گوید: «موج می آید و می رود / آرزوی لمس کردن آب را دارم / آستین من (از اشک) نمناک است». شاعر با این بیان می گوید آنها که با عشق بازی می کنند ممکن است آزرده شوند. تمام لایمات کوچک و بزرگ بخشی از این بازی است.

شاید تمام حسهای زیبایی شناختی بر اساس بی دوامی چیزهاست و به «شادی پر رنجی» می انجامد که مثلاً ویژگی موسیقی موتسارت است. اما این حس بی دوامی در هیچ جا مانند زیبایی شناسی بودیسم ذن آشکار و نظام یافته نیست. تأثیر زیبایی شناسی بودیسم ذن در قرن هفتم شروع به نفوذ در هنر ژاپنی کرد.

مکتب تأثیرهای گذرا ریشه عمیقی در بین عامه مردم، در بارها و متفکران داشت. حتی امروز، در زمان شکوفه گیلاس هزارها ژاپنی جوان شب را برای تماشای باز شدن نخستین شکوفه ها در پارکهای توکیو و کیوتو می مانند.

بازی راستین تنها هنگامی امکانپذیر است که به بازی



محور می‌انگارند، خط تمایز مشخصی بین انسان و بقیه جهان نمی‌کشند، به ویژه بین انسان و جانوران. ما شرقیها خود را متفاوت از سایر جانوران می‌دانیم اما نه تا درجه جدایی از آنان. لزوماً از اروپاییها نسبت به جانوران مهربانتر نیستیم، در واقع گاهی ممکن است ظالمتر هم باشیم. اما با این موجودات صمیمی‌تر، فروتن‌تر و «مؤدب‌تر»یم. برای درک این نکته کافی است به بچه‌ای که در یک پارک ژاپنی به آهویی نان می‌دهد نگاه کنیم که چگونه به آهو کرنش کوچکی می‌کند.

رعایت جدی آیینهای ادب، بازی بزرگ اتاقهای پذیرایی در خاور دور است. گریگوری باتستون، مردم‌شناس برجسته،

بازی اعضای گونه‌های مختلف پستانداران با یکدیگر به ظاهر شبیه یک معجزه است. من این فرایند را در کنش و واکنش بین سگ نژاد کیزهوند و گیبون رام شده مان تماشا کرده‌ام.... گیبون ناگهان از الوارهای سقف ایوان بیرون می‌آمد و حمله کوچکی می‌کرد. سگ تعقیبش می‌کرد. گیبون می‌گریخت و ماجر از ایوان تا اتاق خواب ما، که به جای الواروتیر برهنه دارای سقف بود، ادامه می‌یافت. گیبون فراری که راهش به کف اتاق محدود می‌شد به سوی سگ برمی‌گشت و سگ فرار می‌کرد به ایوان. بعد گیبون بالای بام ایوان می‌رفت و تمام صحنه دوباره تکرار می‌شد و هر دو بازیکن آشکارا از این بازی لذت می‌بردند.

شرح بازی بین گونه‌های مختلف جانوری به عنوان پیدایش موردهانی رفتاری کاری اشتباه است، زیرا هیچ مورد رفتاری جدیدی به وجود نیامده است... سگ هنوز سگ است و گیبون هنوز گیبون است... و با این حال روشن است که چیزی رخ داده. الگوهای کنش و واکنش جدید ایجاد یا کشف شده‌اند.

گریگوری باتستون

ذهن و طبیعت ۱۹۷۹

می‌گوید که بازی بهترین شکل ارتباط بین گونه‌های جانوری مانند سگ و میمون، انسان و دلفین است و همچنین بهترین شکل ارتباط بین مردم نسلها، طبقات اجتماعی و فرهنگهای متفاوت است. هنگامی که کودک و گربه باهم بازی می‌کنند وحدت عالم، که با غرور انسان چند پاره شده است، احیا می‌شود.

تای‌ها به هیچ وجه زاهد نیستند، اما به طور کلی این مفهوم را پذیرفته‌اند که زندگی و مرگ، آزادی و بند، اندوه و شادی، خوشبختی و بدبختی باهم هستند و از هم تفکیک ناپذیر. و بنابراین زندگی را آن‌طور که پیش می‌آید می‌پذیرند و از لحظه‌های گذرا لذت می‌برند. عبارت سانوک دی («خیر است») در زبان تای به اندازه مای پن آرای («مهم نیست») شنیده می‌شود. هنگامی که رویداد دلپذیری رخ می‌دهد تای‌ها می‌گویند سانوک دی («مبارک است»); و در رویداد بد می‌گویند مای پن آرای («آنقدرها هم بد نیست»). آیا اینها اصول بازی زندگی نیستند؟

ترجمه امید اقتداری

ساعت غذا دادن به حیوانات در یک پارک ژاپنی.

مارسی پاریاترا اهل تایلند است و تاریخ هنر اروپا را در دانشگاه چولالونگ کورن در بانکوک و فرهنگ خاور دور را در دانشگاه کامپلوتنس مادرید تدریس کرده است. چند کتاب درباره هنر غربی و شرقی به زبان تای، فرانسه و اسپانیایی چاپ کرده و از ۱۹۶۱ مشغول نقاشی است.

رشد کودک از طریق بازی

ریموندو دینللو

ساختن اسباب بازی از مواد قراضه یا با استفاده از تکنیکهای صنایع بومی، ابداع لباسهای مبدل، بازیهای مهارتی و مسابقه، کشف طبیعت و محیط زیست، و همچنین دوره‌های مقدماتی موسیقی، تئاتر و رقص فقط تعدادی از فعالیتهایی است که این مؤسسه‌ها به کودکان ارائه می‌کنند تا نشان دهند که برای و تخیل ابتکار آنها بیشترین اهمیت را قائلند.

بیشتر لودوتکا‌های آمریکای لاتین با پروژه‌های مبارزه با حاشیه‌نشینی در ارتباط هستند. آنها با مربیان و افرادی که در زمینه اجتماعی-فرهنگی کار می‌کنند همکاری دارند، اما در بیشتر موارد انجمنهای جامعه هستند که در مورد تأسیس و اداره آنها تصمیم می‌گیرند. لودوتکا، صرف نظر از اینکه بخشی از پروژه آموزشی فوق برنامه یک مرکز رشد اجتماعی ناحیه‌ای فقیر و یا متعلق به درمانگاه رایگان کودکان است، روشهای کار خاص خود و هدفهای خود را دارد. اما تمام آنها یک وظیفه اجتماعی و آموزشی دارند و بر این عقیده‌اند که بازی موجب رشد انسانهایی خلاقتر و متکی به نفس‌تر می‌شود که برای شرکت در جامعه آماده‌ترند. نمونه قابل توجه، لودوتکایی است که به عنوان بخشی از یک برنامه فرهنگی سیار در ناحیه معدنکاری برزیل بر فراز تپه‌ها آغاز به کار کرد. استعدادهای خلاق و سازمان‌یافته‌ای که شرکت کنندگان کودک و بزرگسال در این لودوتکا در خود کشف کردند به تأسیس انجمنی انجامید که کارش بهبود شرایط زندگی در آن ناحیه است. ترجمه امید اقتداری

نخستین خانه‌های اسباب بازی که بازی و اسباب بازی امانت می‌دهند در سوئد، ایالات متحده آمریکا و سوئیس ایجاد شدند. همکاران آنها در آمریکای لاتین، مشهور به لودوتکا گاهی کاملاً متفاوت‌اند زیرا کانون توجهشان از بازی و اسباب بازی به بازیکن و فعالیت‌های مربوط به بازی تغییر جهت داده است.

شاید تأسیس مؤسسات بازی در جوامعی که دچار بحرانهای مزمن اقتصادی‌اند تجملی به نظر آید. با این دید غلط، کودکانی که بسیار نیازمند بازی‌اند اغلب از بازی کردن محروم می‌شوند. بازی از طریق تأثیر متقابل ارتباط و بیان خلاق، آزادی و انضباط شخصی، در رشد کودک فوق‌العاده ارزشمند است و به کودک کمک می‌کند که به فرهنگ و جامعه خود تعلق داشته باشد.

کار لودوتکا‌های آمریکای لاتین فقط پر کردن خلأ سیستم آموزشی رسمی نیست. تجربه شبکه لودوتکاها، که از مکریک تا تیرادل فونگو گسترش یافته‌اند، تحت حمایت فدراسیون لودوتکا‌های آمریکای لاتین که در ۱۹۸۶ به ابتکار آرژانتین، برزیل، کلمبیا و اوروگوئه تأسیس شد، آغاز گشت. این تجربه نشان می‌دهد که لودوتکا‌ها می‌توانند به حل بعضی مسائل جدی جهان سوم مانند ترک تحصیل، بی‌سوادی، تخلفات نوجوانی و تبهکاریهای برخاسته از حاشیه‌نشینی نیز کمک کنند.



ریموندو دینللو

استاد اوروگوئه‌ای جامعه‌شناسی آموزش است. متخصص راهنمایی آموزشی و پرورشی و مشاور آموزشی چند دانشگاه اروپا و آمریکای لاتین است و چند اثر در زمینه تخصصی خود نوشته است.

بازی و مقدسات در آفریقا

نوشته بارتلمی کوموئه-کرو

هگل در ۱۸۱۷ نوشت «تنها انسان است که استعداد مذهبی بودن دارد. حیوان همان قدر می تواند مذهبی باشد که قانون یا اخلاق را می فهمد.» اما هگل افزود که در مورد آفریقا «آنچه مذهب، دولت و... نامیده می شود، هیچیک هنوز در ذهن آنها وجود ندارد... در آفریقا تمام انسانها جادوگرند». پیرو این عقیده، ادوارد برنت تیلور و جیمز جورج فریزر قوم شناسهای انگلیسی گفتند که «جادو پیش از مذهب بوده است»^۱، و جان لوبوک طبیعت گرا و متخصص انگلیسی دوران پیش از تاریخ اعلام کرد که «نژادهایی کاملاً بی مذهب» وجود داشته اند.

به روش علمی نشان داده شد که «حتی حشرات بازی می کنند»^۲، و در عین حال گفته شد که مردمان ابتدایی، از جمله آفریقاییها، هیچ نوع بازی نداشتند.^۳ لوبوک «هیچ کودک وحشی را که با جفجفه بازی کرده باشد»^۴ نمی شناخت.

اما در حدود سال ۱۸۷۰ قانون سه وضعیت یا سه مرحله آگوست کنت که در ۱۸۳۹ مطرح شد پذیرش عام یافته بود. کنت عقیده داشت که تکامل تفکر و دانش انسان سه مرحله اصلی را می گذراند: مرحله مذهبی، که طی آن تمام پدیده ها بر مبنای عوامل فوق طبیعی تشریح می شوند؛ مرحله متافیزیکی؛ و مرحله علمی. بعد تیلور، و پس از او لوئیس مورگان، قانون تکاملی مطرح کردند که طبق آن جوامع حرکت اجتناب ناپذیری از توحش به بربریت و از بربریت به تمدن داشتند. که گذر از دوران مذهب و رسیدن به دوران علم را در برمی گرفت.*

بازی و جادو

در نتیجه، ناگهان وحشیها و مردم ابتدایی مذهبی تر از مردم متمدن قلمداد شدند. به بیان دیگر کل هستی آنها رنگ مذهب گرفت. همچنین کشف شد که پس از تمام این حرفها، در این جوامع



* در اینجا منظور از مذهب، مفهوم ابتدایی آن است که بشر ساخته و ماقبل علم است. برای توضیح بیشتر رجوع شود به جزوه های تاریخ ادیان مرحوم دکتر علی شریعتی.



روژه کایوآ، یکی دیگر از پیروان هیرن، در ۱۹۵۸ نوشت که «شماری از بازیها بر اساس باورهای فراموش شده هستند یا فرم (و نه محتوا) آیینهایی را بازنمایی می کنند که دیگر اجرا نمی شوند.»^۶ او نتیجه گرفت که «حس بازی برای یک فرهنگ ضروری است اما در تاریخ، بازیها و اسباب بازیها همیشه باقیمانده های فرهنگ بوده اند، بقایای سوء تعبیر شده روشهای گذشته یا وامهایی از فرهنگهای بیگانه بوده اند که پس از انتقال معنای خود را از دست می دهند و با جامعه ای که حضورشان در آن ثبت شده بی ارتباط به نظر می رسند.»^۷

حتی در قرن نوزدهم مخالفتهایی با نظریات مذکور وجود داشت اما آثار آن محدود بود. تا جایی که من می دانم، فرضیه تیلور/هیرن را فقط چارلز بتارت بین ۱۹۵۰ و ۱۹۷۰ تحت عنوان تصفیه دانش شناختی رد کرد. بتارت می نویسد «وقتی که ما به شکل عروسکهای لباس پوشیده سخن گو، درست مانند آنهایی که در کهنترین دخمه های مقبره ای جهان سراغ داریم، نشان داده می شویم دیگر چه می توان گفت؟... حتی هنگامی که دوشیزگان آتیک در جشنهای ایکاریا عروسک به درختها می بستند، عروسکها عروسک بودند نه مجسمه های مقدس. همان گونه که ما عروسک را با یک قطعه چینی سور (Sevre) یا یک قدیس گچی اشتباه نمی کنیم، دنیای باستان هم عروسک را با مجسمه تانگارا یا یک پیشکش میتراپی اشتباه نمی کرد. در مناطقی که تأثیر مسیحیت بسیار کاهش یافته است و در جایی که بسیاری از مجسمه های کوچک مذهبی در انباری خانه ها فراموش شده اند، هیچ دختر بچه ای حتی خواب بازی با مجسمه به جای عروسک را نمی بیند... دختر بچه دوگون هم به همان اندازه از مجسمه ای که برای محراب نیاکانش تراشیده شده است به عنوان عروسک استفاده نمی کند که دختر بچه پاریسی از مجسمه پلاستیکی مریمی که زمانی زیست اتاق خواب مادر بزرگش بوده است. عروسکها دنیای ویژه خود را دارند. شاید گرایشی به پیوند دادن این دنیا با دنیای مقدسات وجود داشته باشد، اما هیچ توجیه تاریخی برای این کار وجود ندارد».^۸

انگیزه خلاق

در تمام جوامع بشری واژه هایی برای شوخی وجود دارد و واژه هایی برای نیایش و شکرگزاری که بیانگر مقدسات هستند. هیچ کس نمی تواند به طور جدی بگوید که شوخیها از واژه های نیایش گرفته شده اند. اما در مورد بازی این کار انجام شده است و هنوز هم می شود. واژه ها نیز مانند تمام عناصر ماده مورد استفاده یک جامعه، برای هدفهای گوناگون می توانند مورد استفاده قرار گیرند. چوب به عنوان هیزم مصرف می شود یا برای ساختن وسایل بازی، صندلی و خانه. چوب را همچنین برای ساختن مجسمه های نشان دهنده نیاکان یا ارواح به کار می برند. اینها بیانهای متفاوت اندیشه های متفاوت اند.

تقدس هم مانند تمام نظرها و تفکرات در بیانی فیزیکی - جریان پرطنین واژه ها، گیاهی سبز، ماده کانی، موجودات زنده یا مردم - ابراز می شود. این هستیها پیش از اینکه وسیله بیان تقدس شوند و خود در این فرایند به اشیاء مقدس تبدیل شوند، یا

بازی وجود داشته است. و چون این باور ادامه یافت که مردم ابتدایی توانایی اختراع ندارند، این بازیها را برخاسته از آیینهای مذهبی یا جادویی دانستند. لوبوک گفت که مردم ابتدایی جغجغه را «شیئی مقدس و مرموز» می دانستند.

در ۱۹۱۷ پریو هیرن، مردم شناس سوئدی، این نظر را به تمام تجلیهای بازی به وسیله کودکان در تمام جوامع بست داد. در ۱۹۳۸ مارسل گریول، قوم شناس فرانسوی، این نظر را در مطالعه بازیهای مردم دوگون به کار برد. او در این تحقیق نوشت «هنگامی که از بزرگسالها در مورد معنای مجسمه های انسان گونه ای که کاربرد مذهبی یا جادویی دارند پرسش می شود، گاه می گویند که مجسمه ها عروسکهای کودکان هستند. حتی در شهر مقدس یوگو آهنگری می گفت که مجسمه ها را اغلب برای بچه ها می تراشد، که البته این مورد تردید است... اما ادعای او به خودی خود جالب است زیرا فاصله باریکی را آشکار می کند که شی از میان آن از مذهب به بازی می لغزد».^۹

بالا، مجسمه کوچک بامبارا، یکی از نیاکان مؤنث (مالی).
صفحه مقابل، مجسمه کوچک آیینی سفید و چوبی متعلق به اقوام «ایو» در توگو، یاد دو خواهر دوقلوی مرده را زنده نگاه می دارد.

زمین بیفتد و بشکند، گناه از زن است زیرا «آنکه حصیرش را در شاهراه پهن می‌کند گناهکارتر از کسی است که آن را لگدمال می‌کند».

اما اگر روحانی‌ای که نشانهای مقام خود را بر تن دارد پا به زمین بازی بگذارد، بزرگسالان کنار می‌ایستند تا او بگذرد. اگر تنه خورد پدر و مادر فرد مقصر بی‌درنگ برای پوزش‌خواهی می‌روند و پیشکشهای مناسب برای دفع بلا و آسیب به او اهدا می‌کنند.

گاهی نیز دست یک روحانی قلابی رو می‌شود. این آدم حيله‌گر را دروغگو، شیاد، و کافر به حساب می‌آورند و در حضور همگان او را استهزاء می‌کنند. اگر از ساکنان بومی دهکده نباشد، که اغلب چنین است، از دهکده اخراجش می‌کنند. بچه‌ها ادای حرکات، رقصها، آوازاها و گفته‌های او را درمی‌آورند. آیا این همان «فاصله باریکی» است که در آن بخشی از رفتار «از مذهب به بازی می‌لغزد»؟ به هیچ وجه. بچه‌ها به دروغگو می‌خندند، عمل مذهبی را به بازی تبدیل نمی‌کنند. روحانی قلابی مذهبی نیست، آدمی است که در مذهب تقلب کرده است، درست مانند آدمی که در بازی تقلب کند. بچه‌ها هرگز جرأت نمی‌کنند ادای روحانی حقیقی را درآورند. «روح» او آوازه‌یشان را می‌شنود و رقصهایشان را می‌بیند و «بر آنها نازل می‌شود» (آنها را تسخیر می‌کند)، و در معرض بیماری خطرناک و حتی مرگ قرارشان می‌دهد.

بت اسباب بازی نیست

امروز تاریخدانها همه می‌پذیرند که مردم آفریقای سیاه مدتها پیش از آشنایی با مذهبهای یکتاپرست به وجود متعالی قدرتمندی اعتقاد داشتند که جهان را آفریده بود و از لحاظ اخلاقی منزّه و بی‌نهایت نیک بود. متأسفانه باور داشتن به این وجود متعالی نیز مانند مهمان‌نوازی آفریقایی که با آن ارتباط مستقیم دارد، در حال ناپدید شدن است.

آفریقاییها از روی احترام هیچ گاه مستقیماً به وجود متعالی اشاره نمی‌کنند. ارتباط او از طریق ارواح پایین دست او که در عناصر طبیعی چون کوه، جنگل و رود منزل دارند یا از طریق اشیاء مصنوعی متداولی چون بتها برقرار می‌شود. اگر از این بتها انتظار حفاظت می‌رود چه تفاوتی با آب مقدس، مدالها و آثار معجزه‌گری دارند که اروپاییها چنان وابسته آنهایند؟

حقیقت هرچه باشد، برای آفریقاییها هیچ بتی مطلق نیست. بت می‌تواند «خراب شود» و قدرتش را از دست بدهد. هنگامی که روح شیئی را ترک کرد آن شیء دیگر مقدس نیست و دور انداخته می‌شود. آیا این بدان معنی است که کودکان می‌توانند از آن شیء به عنوان اسباب بازی استفاده کنند؟ هرگز! اغلب گفته می‌شود انسانها از آنچه نمی‌فهمند می‌ترسند و آشنایی ترس را مغلوب می‌کند. هنگامی که روحی نیک در شیئی خانه داشته و مردم بتوانند از آن روح انتظار حمایت و حفاظت داشته باشند، با تب احساس آرامش و راحتی می‌کنند. اما اگر روح نیک به هر دلیل از آن خارج شود هیچ تضمینی وجود ندارد که روحی شرور به جای آن خانه نکند.



پیش از مورد استفاده قرار گرفتن در بازی، پیش از تبدیل شدن به اسباب یا مصالح بازی، به حالت خنثی در طبیعت وجود داشته‌اند. اشیاء مقدس و مصالح بازی هر دو فراورده‌های انگیزه خلاق انسان هستند. اینها داده‌های فرهنگی موجود در جامعه‌اند. چه مناسبات احتمالی مشترکی بین بیان اجتماعی سازی و بیان اجتماعی تقدس ممکن است وجود داشته باشد؟

بازی، خارج از قانون و مذهب

اگر در ضمن بازی کودکان یا بزرگسالان پای کسی بشکند مردم به سادگی می‌گویند «فقط بازی می‌کردند» و موضوع به همین جا ختم می‌شود. شکایت و مجازاتی در بین نیست. اگر مشت زنی ضمن مسابقه در اثر صدمه‌ای که به او وارد شده بمیرد، رقیبش نگرانی ندارد گرچه در حقیقت مرتکب جنایستی شده است. اگر پای چیز مقدسی در میان باشد چه رخ می‌دهد؟

در دهکده‌های آفریقا، کودکان و نوجوانان اجازه ندارند در خیابانهای اصلی به بازیهای پرسروصدا و خشن بپردازند. چنین بازیهایی فقط در مناطقی به دور از خانه‌ها که رسماً زمین بازی نامیده می‌شوند مجاز است. اگر زنی کوزه بر سر در بازگشت از سر بچاه از این زمین بگذرد و طوری تنه بخورد که کوزه‌اش به

«عروسکها دنیای ویژه خود را دارند. شاید گرایشی به پیوند دادن این دنیا با دنیای مقدسات وجود داشته باشد، اما هیچ توجیه تاریخی برای این کار وجود ندارد».

بارتلمی کومشو-کرو

از ساحل عاج، سرپرست برنامه مطالعه بازی در دانشگاه ابیجان است. او که سرپرست پیشین میراث فرهنگی در وزارت فرهنگ کشور خود و معاون انستیتوی جامعه‌شناسی قومی ساحل عاج بوده چند پژوهش در زمینه فرهنگ و بازیهای آفریقایی انجام داده و همچنین راهنماهای روش‌شناختی برای دانشجویان دوره‌های عالی نوشته است.



در یک دهکده سنگالی زنان به طنز ادای مسابقه کشتی مردان را درمی آورند.

لودی نیز معنای مشابه دارد. آگون و لودوس منشأ ورزش جدیدند که نظامهای گوناگون آن بازی ورزشی نامیده می شوند.

واژه فرانسه ژو که نه از لودوس از ژوکوس — به معنی شادی، شوخی و کنایه — مشتق شده است به بیشتر واژه های آفریقایی مشخص کننده این پدیده که تجلیهای ارتباطی با تقدس ندارد نزدیکترند.

یک ضرب المثل قدیمی می گوید «هنگامی که ماه بالا می آید تمام آفریقا می رقصد». در گذشته، کودکان، بزرگسالان، پسران و دختران جوان در روزهای استراحت و شبهای مهتابی می رقصیدند. این تمرین فشرده و مداوم بازی بازتابی از یک وضعیت اجتماعی بود. آنها که در رقص شرکت می جستند خوب غذا خورده و سالم و شاد بودند، زیرا این زمان، زمانی بود که حتی مردم حاشیه صحرای آفریقا غذای کافی داشتند. ضرب المثل قدیمی دیگری می گوید «اگر کودکی بر که ای داشته باشد برای او از آن ماهی می گیریم، نه برای خودمان». این اصل ضامن آرامش اجتماعی است که خود پیش شرط آرامش درونی، اعتماد متقابل و لذت بردن از بازی است.

بنابراین می توان نتیجه گرفت که در جامعه آفریقایی، و احتمالاً در تمام جوامع دیگر، بازی از تجلیهای مقدسات مشتق نشده است. درست ترین است که بگوییم درک انسان از خدا تعیین کننده رفتار کلی اوست. و بازی فقط یک عنصر آن است. حتی می شود گفت «بگو خدایت کیست تا بگویم که هستی و چه بازیهای می کنی».

ترجمه امید اقتداری

شیء نامقدس شده هرگز نمی تواند به وضعیت خنثایی که پیش از مقدس شدن داشت بازگردد. این موضوعی بود که بئارت در مورد مجسمه های کوچک مذهبی فراموش شده در انبارهای فرانسه دریافت. کشیشی را در نظر بگیرید که مقام کشیشی را کنار می گذارد، یا راهبه ای را که فرقه خود را ترک می کند. مردم همیشه پشت سرشان پیچ می کنند: «قبلاً کشیش بود، کشیشی است که از کسوت روحانی خارج شده است، او راهبه بوده...» زندگی مذهبی آنها اثری ماندگار بر آنها گذاشته است. این رفتار طبیعی تمام موجودات بشری — ابتدایی یا متمدن — در مقابل مقدسات است، حتی آنها که ادعا می کنند دیگر ایمان ندارند. گرچه بازی و تقدس هر دو از اندیشه الوهیت سرچشمه می گیرند با یکدیگر مانعة الجمعند و هرگز نمی توانند با هم حضور داشته باشند.

بازیهای جنگ و بازیهای صلح

اشاره مداوم به تمدن یونانی-رومی به عنوان مدل تمام تمدنهای دیگر، قوم شناسها را گمراه کرده است. امروز از بازیهای کودکان، بازیهای ورزشی و بازیهای المپیک صحبت می کنیم. اما جهان باستان یونان و لاتین واژه عامی نداشتند که تمام این معانی را دربرگیرد. آگون، که فعل آگونیزوما می به معنی جنگیدن، نبرد یا رقابت از آن مشتق شده است. مشخص کننده بازیهای استادیومی و تمرینهای آمادگی برای جنگ بود که با ستایش خدایان (آپولو در دلفی، زئوس در المپیا) پیوندی نزدیک داشت. واژه لاتین

1. Robert H. Lowie, *History of Classical Ethnology*.
2. Charles Darwin, *The Descent of Man and Selection in Relation to Sex*.
3. Charles Béart, *Jeux et jouets de l'Ouest africain*, Dakar, IFAN 1955.
4. Charles Béart, "Histoire des jeux" in *Jeux et sports*, Encyclopédie de la Pléiade, vol. XXIII, Paris, Gallimard, 1967.
5. Marcel Griaule, *Jeux dogon*, Musée de l'Homme, Paris 1938.
6. Roger Cailliois, *Les jeux et les hommes*, Paris, Gallimard 1958.
7. Roger Cailliois, "Nature et jeux" in *Jeux et sports*, Encyclopédie de la Pléiade, vol. XXIII, Paris, Gallimard, 1967.

بازیهای جدی و بی تفریح زمان دور مسون

نقش تجارت و تکنولوژی در تبدیل ورزش به نوعی صنعت رقابتی بیرحمانه

می کنند. مردم همه فرهنگها، همه مکانها و همه دورانها، با هر اندازه اشتغالات و وظایف جدی، تا هنگام مرگ به بازی ادامه می دهند. در حقیقت، هر قدر شغل و مقامشان بالاتر باشد اهمیت بازی برایشان بیشتر می شود. یک رئیس دولت با تمام خدم و حشم و ابهت خویش چه بسا بیش از یک ولگرد خانه بدوش به بازی پردازد.

جهان بازی بزرگی است با مقررات مبهم

فعالیت های گوناگونی که بازیش می نامیم، و ظاهراً بسیار ساده و در واقع بسیار پیچیده است، توجه فلاسفه، تاریخدانان، روان شناسان، جامعه شناسان و قوم شناسان را به خود جلب کرده است. بر مذهب، جنگ، علم، تکنولوژی، فرهنگ و هنر اثر گذاشته است. جهان به بازی بزرگی مشغول است که مقررات مبهمی دارد و ما همگی در این بازی شرکت داریم. بازی در همه جا و همه چیز حضور دارد؛ و به این یا آن شکل در همه تمدنها جلوه کرده است. گاو سواری، که هنوز یکی از ویژگیهای فرهنگ اسپانیاست، در کرت باستان رواج داشت. توپ بازی آرتکها روی زمینهای مقدسی به نام تلاچی صورت می گرفت و طی آن خون دشمنان شکست خورده با نمادگرایی بسیار پیچیده مذهبی در هم می آمیخت. بازی معروف «بزکشی» افغانها، نوعی چوگان که بالاشه یک بز بازی می شود، الهامبخش چندین رمان به زبانهای مختلف است. پلوتای مردم باسک، فانتازای مراکشها، هنرهای رزمی ژاپنیها، حرکت دسته جمعی قبايقها، مثلاً در کانال بزرگ ونیز، پالیوی مشهور سینا، کارناوال غولها در بلژیک و شمال فرانسه - همه اینها و تعدادی دیگر جلوه های محلی و محبوب بازی جهانی به شمار می روند. یونسکو اخیراً در-

در نظر اول بازی و ورزش بسیار مشابه و غیر قابل تمیز به نظر می رسند. عالیتین جلوه رقابت در ورزش نامی مشهور و چند هزار ساله دارد: بازیهای المپیک. بازی نوعی ورزش است و ورزش نوعی بازی. اما نگاهی دقیقتر توهم یگانگی بازی و ورزش را محو می کند، و معلوم می شود که آنها نه تنها شبیه یکدیگر نیستند، بلکه متضادند. در بازی عنصری خود - جوش و سازمان نیافته وجود دارد، در حالی که ورزش تابع مقررات و قواعد ویژه ای است. از سوی دیگر، می بینیم که مثلاً بازی شطرنج مقررات بسیار دقیقی دارد. و برعکس، ورزشی چون راه پیمایی چندان تابع مقررات نیست. قضیه کمی گیج کننده به نظر می رسد. در بیشتر موارد، نگاه دقیقتر به قضایای ظاهراً ساده و بدیهی (که در واقع عنصری از زبان - شناسی و فلسفه را در خود پنهان کرده است) به گونه ای سردرگمی می انجامد. اما اجازه دهید مسئله را روشنتر کنیم. بازی به قدری کهن است که خاستگاههای آن در آغاز تاریخ بشر نهفته است و حتی از این هم فراتر می رود. میمونها، گربه ها، دلفینها و بیشتر جانوران و بچه هایشان بازی می کنند. ما نمی خواهیم مدعی شویم که جانوران به ورزش می پردازند، اما تردیدی نیست که آنها واقعاً بازی می کنند. در یک فیلم معروف فرانسوی به نام جنگ آتش ما شاهد پیدایش خنده و گفتار در میان پیشینیان دوردست خود هستیم. حتی در آن روزگاران دور افتاده بازی نقش مهمی داشت. تکامل فردی تکامل نوعی را تکرار می کند: یعنی تکامل فرد از همان مراحل تکامل نوع عبور می کند. کودکان از نخستین سالهای حیات خود، به تنهایی یا گروهی، با اشیای یا دستهای خود بازی می کنند، بدون آنکه کمترین چیزی از دیگران یاد گرفته باشند. آنان به شرکت در ورزش، تقویت جسم، رقابت با دیگران یا رکورد شکنی نمی اندیشند، بلکه فقط بازی

بالا، زوبین انداز، نقاشی روی فنجان، مربوط به قرن پنجم ق م، یونان.

صفحه مقابل، پایین، یک ژیمناست چینی در مسابقات بین المللی، برگزار شده در کوربی (فرانسه) در ۱۹۸۹.



صدد برآمده است که این جنبه‌های باارزش و متنوع هویت ملی را حفظ کند و بشناساند. این بازیها نیز مانند بسیاری از یادمانهای یونان، ایتالیا، کامبوج، هندوستان، چین، مکزیک و جاهای دیگر بخشی از میراث فرهنگی بشر محسوب می‌شوند.

تنوع بسیار زیاد بازیها نیز خیره کننده است. برخی از انواع سنتی آن با مذهب سروکار دارند، و بعضی به خاطره جمعی، نارضایتی اجتماعی و اعمال زور مربوط اند. تعدادی هم پیشاهنگان ورزش به شمار می‌روند. همه اینها بازیهای گروهی اند که با تاریخ، مذهب و فرهنگ درآمیخته‌اند. اما علاوه بر آنها بازیهای بیشمار کودکان، ورق بازی، بازیهای شانس، شطرنج، بازی با کلمات و هزاران بازی دیگر نیز وجود دارد. برشمردن همین تعداد نیز آدم را گیج می‌کند. روزه کایوآ، جامعه‌شناس فرانسوی که سالها با یونسکو همکاری داشت، برای آنکه به این آشفتگی اندکی نظم ببخشد نوعی طبقه‌بندی بازیها را پیشنهاد کرد.

... اما با نگاهی دقیقتر معلوم می‌شود که

تقابل بازی و جدی نه فراگیر و نه ثابت

است. ما می‌توانیم بگوییم: بازی جدی

نیست. اما این قضیه، جز همین نکته، از

صفات ایجابی بازی سخنی نمی‌گوید و رد

آن فوق‌العاده آسان است.

... نخست و پیش از هر چیز اینکه، هر بازی

فعالیتی داوطلبانه است. بازی منظم دیگر

بازی نیست.

یوهان هویزینگا

به نقل از کتاب انسان بازیگر، بررسی عامل بازی در فرهنگ، انتشارات
روی، ۱۹۵۰.

از رقابت تا سرگیجه

کایوآ بر مبنای کارهای یوهان هویزینگا، رئیس دانشگاه لیدن در فاصله دو جنگ و مؤلف کتابی اساسی درباره بازیها به نام «انسان بازیگر» (Homo Ludens، چاپ ۱۹۳۸)، بازیها را به چهار دسته اصلی تقسیم کرد: آگون (agon)، واژه‌ای یونانی به معنای رقابت)، آلیا (alea)، واژه‌ای لاتین به معنی شانس)، تقلید و ایلینکس (ilinx، یا سرگیجه). به نظر کایوآ، این چهار دسته کم و بیش یا تحت تأثیر پایدیا (یونانی، به معنی کودکی) است یا تحت تأثیر لودوس (لاتینی به معنی بازی)؛ به عبارت دیگر، یا از نیروی ذاتی بدیهه‌سازی و شادمانی مایه می‌گیرد، یا از ذوق ایجاد مقررات و دشواریهای قراردادی و ساختگی و آنگاه غلبه بر آن.

بدیهی است که ورزش زیر عنوان لودوس (دشواریهای قراردادی) قرار می‌گیرد نه پایدیا (تحریک بی‌قید و بند و آزاد). تقلید در ورزش نقش ناچیزی دارد؛ و به یقین شانس از

آگون (رقابت)	آلیا (شانس)	تقلید	ایلینکس سرگیجه
-----------------	----------------	-------	-------------------

پایدیا

بادبازک	بوکس بازی	شرط بندی	آرایش لباس	جاذبه‌های شهر بازی
هوا کردن	شمشیر بازی	رولت	وجهه	اسکی بازی
مسبوری	فوتبال	بخت آزمایی	بازیگری	کوهنوردی
جدول کلمات	تخته			
مقاطع	شطرنج			

لودوس

حیطه آن خارج است. ورزش با سرگیجه و از آن بیشتر با رقابت سروکار دارد: یونانیان باستان در بازیهای المپیک به ما آموختند که ورزش بیش از هر چیز رقابتی است که تا حد ممکن تابع مقررات شده است.

ورزش، از لحاظ تنوع بی‌نهایتش، زاده بازی است. ورزش میل جسم را برای پیشی جستن از دیگران و از خود ارضا می‌کند. بارون پیر دوکوبرتن، که بازیهای یونان باستان را احیا کرد، آن را سریعتر، بیشتر، و بالاتر رفتن توصیف کرد. میل به فراتر رفتن از دیگران (و از خود) انسانی است، به شرط آنکه در چارچوب قواعد باشد. بنابراین ورزش شکلی از بازی، تقلید صلح‌آمیز جنگ، و مجموعه‌ای از ملاکهای اخلاقی است.

یورش پول بر ورزش

واقعیت این است که امروزه ورزش در زیر نفوذ سه جانبه پول، تکنولوژی و تبلیغات به نحو روزافزونی منحصراً در انقیاد رقابت شدید قرار می‌گیرد. تکنولوژی، در آنچه زمانی رقابت آزاد میان علاقه‌مندان غیر حرفه‌ای (آماورها) بود بیش از پیش اهمیت می‌یابد. سئالهاست که پول در ابعادی غیر قابل تصور در میدان ورزش تاخت و تاز می‌کند. تلویزیون در عین حال که در ترویج و محبوبیت ورزش سهم مهمی دارد، در ایجاد هیجان کاذب و تبدیل بازیها به نمایش نیز نقش دارد.

سمت چپ، بزکشی، بازی سنتی
افغانها.

پایین، تماشاگران یک مسابقه
فوتبال در میلان (ایتالیا).





اغلب با حریف با تمسخر و حتی نفرت برخورد می‌شود. سرمایه‌گذاری کلان در ورزش امروز شادی برادرانه و بی‌نظرانه از بازی را از میان می‌برد.

ورزش در جهان امروز فعالیت‌ی اساسی است که شرکت‌کنندگان و تماشاگران را در طلسم خود اسیر می‌کند. نباید اجازه دهیم که در منجلاپ پول گرفتار شود، خشونت آن را خوار و خفیف کند، یا موجب خصومت میان ملت‌ها، منطقه‌ها، شهرها و باشگاه‌ها شود. باید همچنان نشاط انگیز، پاک، جوان و سربلند باشد. باید دوباره به بازی مبدل شود. یونسکو، به‌خصوص طی برنامه دهه جهانی توسعه فرهنگی (۱۹۹۸-۱۹۸۸)، برای ترویج و حفظ بازیهای سنتی تلاش ورزیده است، و با کمک فعالان کمیته بین‌المللی تربیت بدنی و ورزش و صندوق بین‌المللی توسعه تربیت بدنی و ورزش توجه خود را به مسایلی معطوف کرده است که در رسانه‌های جمعی بازتاب گسترده‌ای دارد و امکان بروز خشونت در آنها زیاد است. به‌عنوان نمونه، یونسکو بر مفهوم بازی منصفانه و بی‌تزویر، روح جوانمردی و بلندنظری و بازی به‌خاطر بازی و نه به‌خاطر برد و باخت تأکید کرده است. این امر بدین معناست که به‌جای خشونت، جاذبه سود مالی به‌هر قیمت و تکنولوژی عاری از انسانیت، باید به‌مفهوم لذت بردن از ورزش بازگشت؛ مفهومی که در دنیای تکنولوژی پیشرفته امروز رفته رفته ارزش خود را از دست می‌دهد، باید دوباره به اصلی رجوع کرد که در آن حریف انسانی است شایسته احترام، نه مانعی که باید از میان

ملیت‌گرایی افراطی که در برخی مسابقات فوتبال و تنیس دیده می‌شود، به‌اضافه جو خشونت‌آمیزی که در برخی مناسبت‌های ورزشی پدید می‌آید، بدین معناست که ورزش دیگر بازی نیست، بلکه صنعتی فوق‌مدرن است - صنعتی که رقابت بیرحمانه‌ای بر آن حاکم است و اغلب با منافع سرمایه‌داران بزرگ سروکار دارد. هنگامی که بارون - دوک برتن بازیهای المپیک را احیا کرد، طبعاً بیش از هر چیز بر رقابت دوستانه تأکید داشت، اما در ضمن اصرار می‌ورزید که در ورزش برد و باخت مهم نیست بلکه شرکت در آن اهمیت دارد. بدین ترتیب می‌خواست بازی بودن آنها را حفظ کند. امروز این جنبه از ورزش، تحت تأثیر پولهای کلان، تبلیغات و استفاده بیرحمانه از تکنولوژی پیشرفته برای شکست دادن حریف، به‌سرعت در حال محو شدن است.

پیر پارلیا، به‌پیروی از تساریخدان و جامعه‌شناس امریکایی، ا. وبر، که در زمینه اشکال سنتی بازیها تحقیقات مفصلی کرده است، اشاره می‌کند که با فرا رسیدن دوره ورزش مدرن بازیهای سنتی تدریجاً ناپدید شده‌اند. به عبارت دیگر، هرچه سرمایه‌گذاری بیشتر می‌شود بسازی اهمیت کمتری می‌یابد. آن جوشش شادببخش و خودانگیخته‌ای که کایوآ نامش را پایدیا گذاشته بود، جای خود را به لودوس، نظامی از قواعد تخطی‌ناپذیر و محدود کننده می‌دهد. رقابت، که عبارت بود از رسیدن به مهارت بیشتر، اکنون چیزی جز رکوردگذاری و شکست رقیب نیست، آن هم به‌صورتی که

صندوق بین‌المللی توسعه تربیت بدنی و ورزش

(FIDEPS)

صندوق بین‌المللی توسعه تربیت بدنی و ورزش در سال ۱۹۷۸ در کنفرانس عمومی یونسکو تأسیس شد و هدف آن کمک به محرومترین کشورهای عضو در عملی کردن مفاد منشور بین‌المللی تربیت بدنی و ورزش است. مواد این منشور تصریح می‌کند که «هر انسان دارای حق اساسی دسترسی به تربیت بدنی و ورزش است که برای تکامل کامل شخصیتش ضروری است (...) تربیت بدنی و ورزش به حفظ و بهبود سلامت انسان کمک می‌کند (و) اشتغال کاملی برای زمان فراغت فراهم می‌کند (...) در سطح جامعه، ورزش به روابط اجتماعی غنا می‌بخشد و مناسبات منصفانه را، که نه تنها برای خود ورزش بلکه همچنین در زندگی اجتماعی اهمیت اساسی دارد، توسعه می‌دهد».

در کشورهای صنعتی در حدود ۸۰ تا ۸۵ درصد کودکان، در مدارس از تربیت بدنی برخوردار می‌شوند، در حالی که در کشورهای در حال توسعه، به دلیل امکانات محدود ورزشی و کمبود کارکنان آموزشی، تقریباً به همین نسبت کودکان از آن محروم‌اند. در اروپا و آمریکای شمالی برای هر ۱۰۰۰ نفر یک زمین ورزش وجود دارد، در حالی که در بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین فقط چند زمین ورزش، و آن هم با تجهیزات ناکافی، وجود دارد.

صندوق بین‌المللی توسعه تربیت بدنی و ورزش، تا جایی که امکاناتش اجازه می‌دهد و به همت کمک‌های دریافتی از مردم و منابع بخش خصوصی، به کشورها و مؤسسات متقاضی مساعدت می‌کند تا به تربیت معلمان، مربیان و کارکنان فنی تربیت بدنی بپردازند و تسهیلات و وسایل اساسی را تأمین کنند، به‌رویدادهای ورزشی و فرهنگی سرو سامان دهند و بازیها و ورزشهای سنتی خود را حفظ کنند.



برداشته شود. ورزش باید آمیزه‌ای از شور و شوق و مقررات، تفریح و تلاش، لذت و ملاکهای اخلاقی باشد. بدیهی است که همه بازیها و ورزش به‌شمار نمی‌روند. بوکر، تئاتر، رولت، جدول کلمات متقاطع و بازی با کلمات در مقوله ورزش جای نمی‌گیرند. اما همه ورزشها باید به صورت بازی حفظ شوند - بازیهایی که مستلزم تلاش، پایداری، شهامت و گاهی قهرمانی است. مهمترین امر در مورد ورزش این است که لذت جسمی به ملاک اخلاقی ارتقا یابد. ورزش شکلی از آزادی است که محدودیت می‌پذیرد، و در آن قواعدی وضع می‌شود تا انسان بتواند به‌بهترین نحو گامی از خود فراتر رود. خشونت، تزویر، نفع‌طلبی و نفرت باید «خطای ورزشی» به‌شمار روند. ورزش عبارت است از تلاش، رقابت دوستانه و پیش رفتن؛ در ورزش پیش از هر چیز باید دوستی، شادی و کنار آمدن با خود و دیگران مطرح باشد - زیرا مقدم بر هر چیز بازی به‌شمار می‌رود. بزرگسالان، مانند کودکان و زمان کودکی خود، باید فقط به‌خاطر نیل به شادی بازی کنند. مردم جز با امثال خود بازی نمی‌کنند. ورزش، همچون بازی، نوعی برادری است.

ترجمه هادی غبرائی

نقش یک پلوتاباز در کتیبه‌ای
بازمانده از قوم باستانی مایا در
شهر چیچن ایتزا (مکزیک).

ژان دورمسون،

نویسنده فرانسوی، دبیرکل شورای بین‌المللی مطالعات فلسفه و علوم انسانی و سردبیر مجله دیورن، مجله بین‌المللی علوم انسانی است. وی از ۱۹۷۳ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شده و چندین مقاله و رمان نوشته که تعدادی از آنها به زبانهای دیگر ترجمه شده است. از جمله: «شکوه امپراتوری» (نیویورک، ۱۹۷۴) و «به لطف خدا» (نیویورک، ۱۹۷۷).



ورزش و بازی

نوشته جورج مگنن

آیا در انتقاد از ورزش نوین زیاده روی نشده است؟

بسیاری از نویسندگانی که فعالیت‌های ورزشی فاقد عنصر بازی را قبول ندارند، ورزش امروزی را مورد انتقاد قرار داده‌اند. به نظر آنها عنصر بازی، چه به دلیل بیش از حد جدی تلقی شدن نابود شده باشد و چه به شکل کاری بچگانه تغییر شکل یافته باشد، چیزی شده که دیگر بازی نیست، بلکه به قول یوهان هویتزینگا مورخ هلندی «ادای بازی» است.

اگر ورزش مسابقه‌ای واقعاً روح بازی را نابود کرده است باید بی‌درنگ خواهان تحریم آن شویم. اما بررسی دقیق نشان می‌دهد که آموزش ورزشی در هر سطحی که باشد شایسته چنین محکومیت شدیدی نیست. حتی ستارگان حرفه‌ای و آماتور در ورزشهای طاقت‌فرسایی مانند فوتبال، دوچرخه‌سواری یا مشت‌زنی لزوماً احساس بازی کردن را از دست نداده‌اند. حتی می‌توان گفت آن ورزشکارانی که برخورد بسیار سخت می‌گیرند و به کار خود باشوق و ذوق یک هنرمند می‌نگرند، فقط در صورتی موفق می‌شوند که احساس آزادی و جسارت بی‌مرزی را داشته باشند که روشن کننده جرعهٔ نسبوغ است — چیزی که در هنرمندان الهام‌ناپذیر می‌شود. و به آنها اجازهٔ فراتر رفتن از خود می‌دهد. و این دقیقاً حالت بزرگسال یا کودکی است که فقط برای تفریح بازی می‌کند. موفقیت‌های استثنایی ورزشی — رکوردها و پیروزیهای مسابقه‌های بین‌المللی یا المپیک — برای ورزشکاران مانند خلق شاهکارهای هنری برای هنرمندان است. گیوم آپولینر شاعر زمانی نوشت «هنرمندان بسالتر از همهٔ انسانهایی هستند که

می‌خواهند غیرانسان باشند». با پذیرش فرمول آپولینر می‌توان گفت که قهرمانها انسانهایی هستند که سعی دارند خود را آبر انسان سازند. قهرمان در تلاش برای دستیابی به چیزی فوق‌عادی — چیزی که هویتزینگا در سخن از شعر «گزاف» نامید — بالاترین کار بازی یعنی پیروزشدن بر طبیعت انسان را نشان می‌دهد.

پس مهم نیست که فرد کم‌دل یا کم‌اطلاع تمرین ورزشی را ظالمانه یا ترس‌آور ببیند. تازمانی که خود ورزشکاران تعیین‌کنندهٔ مقدار کوششی هستند که صرف ورزش می‌کنند، آزادند و می‌توان گفت که بازی می‌کنند...

هر که با خواست و آگاهی خود فصلی را به تمرین یک ورزش مسابقه‌ای بگذراند فرصت درک این نکته را می‌یابد که در تمرین عنصری از بازی وجود دارد. ورزشکاران هرچه هم در بست خود را در اختیار مربیان خویش قرار دهند، هرگز فراموش نمی‌کنند که خودشان آزادانه این کنش‌پذیری را برگزیده‌اند. می‌دانند که اگر بخواهند می‌توانند خود را از این وضعیت بیرون کنند. اما بخت در این است که چنین کاری نکنند. شرمساری کنار کشیدن بسیار بزرگ است و احساس افتخار است که مانع تسلیم شدن آنها به دلسردی یا خشم می‌شود. به این ترتیب ورزشکاران داوطلبانه خود را به نوعی شاگردی می‌سپارند که به حق می‌توان نام کار بر آن نهاد. اما در عین حال می‌توان آن را بازی هم نامید، زیرا به کار هیچ هدف مفیدی نمی‌آید. هنگامی که هویتزینگا به ناپدید شدن روح بازی اشاره می‌کند منظورش جنبهٔ «جدی» تمرین

نیست. خود او پس از همهٔ اینها نوشته است که «بازی کاملاً می‌تواند عنصری جدی داشته باشد». در واقع فقط زمانی که ورزشکاران آزادی خود را از دست می‌دهند عنصر بازی ناپدید می‌شود.

آلن (امیل شارپیه)، فیلسوف فرانسوی، تفاوت بین کار و بازی را چنین تعریف کرد: «اگر مهم نفس عمل باشد، عملی که انجام می‌دهیم بازی است؛ اما اگر مهم هدفی باشد که با عمل به آن می‌رسیم، عمل تبدیل به کار می‌شود.» فعالیت کاملاً غیرتولیدی زنان و مردان ورزشکار بهترین نمود نکتهٔ مورد اشارهٔ آلن است، اما آنتی‌تزی که او مطرح می‌کند چندان متقاعد کننده نیست.

تمرین، هم کاری پربازی و هم بازی است. پرکوشش. مرز مشخصی بین کار و بازی وجود ندارد. برخی ممکن است بگویند که آماتورها بازی می‌کنند و حرفه‌ایها کار، اما این ساده‌انگاری است. چند دقیقه گفتگو با ورزشکاران حرفه‌ای نشان می‌دهد که نگرش آنها لزوماً تفاوتی با نگرش آماتورها ندارد. حرفه‌ایها، اگر اشتیاق خاص مربوط به بازی را از دست ندهند، فقط ویژگیهایی را حفظ می‌کنند که برایشان موفقیت به بار آورده است.

کار تبدیل به بازی می‌شود اگر انجام دهنده آن را فقط به خاطر نفس کار و بدون در نظرگیری نتایج آن انجام دهد. وقتی آلدوس هاکسلی می‌گوید «کار، البته تفریح است»، به کاری می‌اندیشد که مردم از روی میل بالا، فوتبال در ساحل، ۱۲۰ کیلومتری جنوب داکار (سنگال).



لحظه‌ای حساس در بسکتبال
بازیهای المپیک سئول
(جمهوری کره) در ۱۹۸۸.

است که به نحوی اجتناب‌ناپذیر با مسائل اجتماعی ناشی از ورزش روبرو شده است. ظاهراً همه اهمیت عنصری بازی را دست‌کم می‌گیرند. اگر ورزش ارتباطش را با منشأ خود از دست بدهد و در درجه اول یک بازی نباشد، ممکن است به نوعی مخدر تبدیل شود که احساسات شدید را به نحو فزاینده‌ای تحریک کند و از سوی دیگر عمق معنای این احساسات را از بین ببرد.

با این حال، این بیماری چندان خطرناک نیست و مسئله فقط رشد دردهاست و اگر این دردها گاهی مصیبت‌زا به نظر می‌رسند، به این دلیل است که رشد آنها سریع و بی‌نظم بوده است. ورزش نوین پدیده‌ای غول‌پیکر و گاه گیج‌کننده است. اما، در حال حاضر پیکر این غول شکلی کاملاً متناسب دارد.

ترجمه امید اقتداری

هیچ چیز را از دست ندهند و هر چه را در میدان رخ می‌دهد بفهمند. یک کارگر فرانسوی عشق خود به ورزش را چنین بیان می‌کند: «دست‌کم مطمئنید که آنچه می‌بینید حقیقی است. همه چیز جلو چشمتان رخ می‌دهد.»

رویدادهای ورزشی یک سیستم ارزیابی برای تماشاگران به وجود می‌آورند. این امر حال و هوای فوق‌العاده موجود در جایگاههای تماشاگران در استادیومها را توجیه می‌کند. فریاد توفان مانند ۱۰۰/۰۰۰ تماشاگر در واقع همان تخلیه‌ای است که یونانیان باستان آن را از طریق نمایشنامه‌های کلاسیک انجام می‌دادند. توده ورزش دوست در بیان شیفتگی خود بسیار دست‌ودلباز است؛ بدون محافظه‌کاری تشویق می‌کند زیرا به آنچه در میدان روی می‌دهد اعتماد کامل دارد. همان گونه که آن کارگر فرانسوی می‌گوید، تماشاگر حس می‌کند در چیزی واقعی شرکت دارد.

شکایت از تبلیغات بیش از حد برای ستارگان ورزش، تداوم بحث کهن بر سر ورزش حرفه‌ای، تحقیر حرکات بدنی از جانب روشنفکران - همگی مطرح‌کننده یک بیماری و احساس گناه جامعه‌ای

انجام می‌دهند زیرا به بهترین نحو انجامش می‌دهند. سخن او درباره کار نویسنده است، که می‌داند یک هدف است. نویسندگان راستین می‌نویسند، چرا که باید بنویسند، صرف‌نظر از اینکه در مقابل کوشش خود حق تألیفهای افسانه‌ای بگیرند یا هیچ نگیرند. به همین ترتیب، زنان و مردان ورزشکار راستین برای لذت بردن از حس پیروزی مسابقه می‌دهند زیرا بازی پیشه آنهاست.

بنابراین، تفاوت بین آماتور و حرفه‌ای، اگر واقعاً موضوعی انحرافی نباشد، نسبتاً بی‌اهمیت به نظر می‌رسد. ما باید به جای ارزیابی دستمزدهایی که به بازیکنان ستاره داده می‌شود شرایط تمرین ورزش را بررسی کنیم. ورزشکاران هنگامی که در ورزشی که دوست دارند شرکت می‌کنند بدون دریافت هیچ پولی تمام تلاش خود را به خرج می‌دهند. به خاطر بازی، بازی می‌کنند؛ و در این کار آن آزادی و توانایی بالقوه را احساس می‌کنند که می‌تواند مردم را چنان ژرف تغییر دهد که شایسته نام فرهنگ باشند.

ورزش هم مانند هر شکل دیگر از بازی فعالیت فرهنگی است. روزه کایوآ، متفکر فرانسوی، در بازیها و انسانها می‌گوید که چگونه هنگام خواندن کتاب هومرلودنس اثر هویتزینگا اندیشیده است که شاید «همه چیز با بازی آغاز شده است». او گرچه این فرضیه منحصر به فرد را رد می‌کند، باز هم در جای دیگری از کتاب ادعا می‌کند که «فرهنگ و بازی از یک گوهرند».

بین نگرشهای مربوط به بازی و نگرشهای مربوط به فرهنگ شباهتهای آشکاری وجود دارد. هر دو به انسان امکان خودانگیختگی می‌دهند. اهمیتی ندارد که این خودانگیختگی نتیجه معجزه‌ای باشد یا نتیجه تلاش بسیار. شاعرها و دانشمندان از هر دو راه ممکن است به کشفهای خود دست یابند، اما آنچه بازی را مشخص می‌کند این است که لحظه‌های متعالی کشف همیشه با شوق سوزان و حس انجام کار به خاطر خود کار همراه است.

بی‌تردید ورزش یکی از معبرهای اصلی فرهنگ نیست. یکی از آنهاست، و در دسترس تعداد زیادی از مردم است و نه فقط در دسترس اقلیت ممتاز کوچکی که کارهایشان به عنوان شاهکار گرامی داشته می‌شود. شرکت کنندگان در هر سطحی از ورزش، احساسهایی مشترک و لحظه‌هایی مشترک از آزادی پیروزانند دارند.

عشق به دقت عمل و طلب تعادل و کنترل پیش‌شرطهای ضروری هر نوع فعالیت فرهنگی است. آنها که از همان ابتدا خود را منظم نسازند پیشرفت زیادی در این راه نخواهند کرد.

تماشاگران رویدادهای ورزشی می‌خواهند در هنگام تماشای بازیها جزئیات قوانین آنها را بدانند تا

کوتاه و خواندنی ■■■

■■■

جنگ و صلح

مؤسسه بین‌المللی تئاتر مدیترانه در مادرید به منظور آگاه کردن افکار عمومی درباره مسئله جنگ در حال تدارک یک سری نمایش با موضوع کلی خشونت و صلح در منطقه مدیترانه است. ترازوی ایرانیان اثر اشیل، کمدی صلح اثر اریستوفان و اقتباسی از کار رمان نویس فرانسوی مارگريت یورسنار به نام خاطرات هادرین از جمله آثاری است که از اوت تا نوامبر ۱۹۹۱ در فرانسه و یونان و ایتالیا و اسپانیا به نمایش درخواهد آمد.

■■■

مهندسی روی ماهیها

ماهیها موضوع دلپذیری برای مهندسی ژنتیک شده‌اند، زیرا برای این گونه آزمایشها بسیار مناسبتر از پستانداران هستند. هم‌اکنون گونه‌های جدیدی از ماهیها با مقاومتی بالا در برابر سرما و گرما و بیماری و همچنین قدرت تولیدمثل بالا به جمع ماهیان پیوسته و از این طریق به حل مشکل جهانی کمبود غذا کمک شده است. اما این نگرانی وجود دارد که کنترل نشدن تکثیر این گونه‌های جدید تعادل اکوسیستم آبی را به مخاطره اندازد.

■■■

اقمار اورانوس

در تحقیقی که اخیراً دو اخترشناس از دانشگاه لندن در مجله علمی نیچر (طبیعت) منتشر کرده‌اند، گزارش شده است که احتمالاً سیاره اورانوس بیش از ۲۵ قمر دارد که تاکنون مشاهده نشده است. استدلال آنها در این مورد متکی بر تصاویری از حلقه‌های اورانوس است که به وسیله فضاپیما بین سیاره‌ای و نیجر ۲ در ۱۹۸۶ گرفته شده است. نوع ساختار این حلقه‌ها آنان را به وجود این اقمار، که قطر آنها تا ۲۰ کیلومتر می‌رسد و نیروی گرانشی شان گرایش حلقه‌ها را به گریز و پخش شدن خنثی می‌کند، رهنمون شد.

■■■

درختان سالمتر

دانشمندی که در باغ گیاهان دره اوبون واقع در سویس گونه‌های درختان نایاب را

کوتاه و خواندنی ■■■

■■■

موزه علم و تکنولوژی دانمارک

موزه اکسپریمنتاریوم که در اوایل امسال در کپنهاگ گشوده شد موزه‌ای است که بچه‌ها و بزرگسالان به طور یکسان می‌توانند در آن جهان علم و تکنولوژی را بازیابی کنند. این موزه که در نوع خود بزرگترین موزه (۴۰۰۰ متر مربع) در شمال اروپاست نه تنها به برگزاری نمایشگاه، بلکه به تبادلات علمی و سرگرمیهای علمی و فرهنگی نیز می‌پردازد.

■■■

شیرهای الحمره در خطرند!

در نتیجه تحقیق دو ساله‌ای که تکسین‌های دانشگاه سویس با پرتوگاما و امواج فراصوتی در «حیات شیرها» در قصر الحمرای غرناطه (اسپانیا) انجام داده‌اند، متوجه شدند که موقعیت ستونها و ۱۲ شیر مرمری حیاط شیرها خطرناک است. به همین دلیل متخصصان و کارشناسان برای مرمت سریع الحمره که در فهرست میراث جهانی یونسکو قرار دارد فراخوانده شده‌اند.

■■■

آبهای آلوده

اداره و حفاظت ذخایر آب آشامیدنی در اغلب کشورهای آمریکای لاتین به مسئله‌ای زیست محیطی تبدیل شده است. برای مثال، آب رودخانه روچا که از شهر کوچابامبا در بولیوی می‌گذرد قابل نوشیدن نیست و حتی برای آبیاری هم بدون تصفیه اولیه نمی‌توان از آن استفاده کرد. همچنین کنترل نشدن تخلیه فاضلاب و زباله، فرسایش محیط زیست و منابع نادر آب در بوئنوس آیرس، پایتخت آرژانتین، به صورت مسئله‌ای جدی درآمده است؛ و این درحالی است که در سائوپولوی برزیل، در نتیجه ورود زباله و فاضلاب به رودخانه‌ها، منبع اصلی آب مصرفی آلوده شده است.

■■■

موسیقی برای نابینایان

ژانویه گذشته یازده کشور جامعه اروپا در «کنگره کتابخانه‌های موسیقی بریل» که در آمستردام برگزار شد، شرکت کردند. در این کنگره بر روی کاتالوگی بین‌المللی از چند قطعه موسیقی تصمیم‌گیری شد و مقرر

کوتاه و خواندنی ■■■

گردید که هریک از کشورهای عضو آنها را به خط بریل برای نابینایان منتشر کنند.

■■■

کنفرانس آموزش عالی

کنفرانسی بین‌المللی درباره نقشهای جدید آموزش عالی تحت سرپرستی یونسکو از دوم تا سوم مه ۱۹۹۱ در کاراکاس ونزوئلا برگزار شد. کنفرانس با حضور رئیس جمهور برزیل و دبیرکل یونسکو افتتاح شد و در آن جمعی از برندگان جایزه نوبل و نیز ۲۰۰ تن از متخصصان و کارشناسان تعلیم و تربیت از آمریکای لاتین، جزایر کارائیب، ایالات متحده آمریکا، کانادا، ژاپن و اروپا شرکت داشتند.

■■■

زبان هند و اروپایی اولیه؟

خانواده بزرگ زبانهای هند و اروپایی شامل اغلب زبانهای هند و ایرانی و اروپایی است. تا مدتها تصور می‌شد که این زبانهای گوناگون از سرچشمه‌ای واحد - مردمانی که در حدود ۳۰۰۰ ق م در اروپای مرکزی می‌زیستند - نشئت گرفته است. اما طبق نظر دو متخصص شوروی مدارک زبان‌شناختی خاصی وجود دارد که نشان می‌دهد مدتها قبل از این زمان در جنوب ناحیه قفقاز به زبان هند و اروپایی اولیه صحبت می‌شده است. فرضیه ایشان با این حقیقت تأیید و تقویت می‌شود که در همه زبانهای هند و اروپایی واژه‌هایی برای گیاهان (درخت آتش و بلوط) و حیوانات خاصی (میمون، پلنگ و شیر) که در ۳۰۰۰ ق م در شمال اروپا وجود نداشته‌اند ولی در آسیای نزدیک زندگی می‌کرده‌اند موجود است.

■■■

اطلاع رسانی جهانی

بحث و تبادل بین‌المللی درباره «خودکاری، زبان و برنامه‌ریزی» (ICALP)، که هر سال از طرف انجمن اروپایی دانش کامپیوتر نظری از طریق یکی از دانشگاههای اروپایی تشکیل می‌شود، امسال (۸ تا ۱۲ ژوئیه) در دانشگاه کامپلوتنس مادرید برگزار می‌شود. در سال ۱۹۹۲ (۷ تا ۱۱ سپتامبر) نیز قرار است در این دانشگاه دوازدهمین کنگره جهانی کامپیوتر، که هر ۳ سال یک بار از طرف فدراسیون بین‌المللی پردازش اطلاعات ترتیب داده می‌شود، برگزار شود. ترجمه آفرمیدخت جلیل نیا

کوتاه و خواندنی ■■■

کوتاه و خواندنی ■■■

کوتاه و خواندنی ■■■



دوگون‌ها، ساکنان پرتگاههای مالی

نوشته کارولین هارت

بالا، یک دهکده دوگون در پای پرتگاههای باندیگارا.

است. در سال ۱۹۸۹ ناحیه‌ای با مساحت ۳۵۰ تا ۴۰۰ هکتار و حدود ۲۵۰ روستا به علت اهمیت بارز فرهنگی و طبیعی خود در فهرست میراث جهانی یونسکو قرار گرفت. دوگون‌ها که امروزه حدود ۳۰۰،۰۰۰ نفرند از اخلاف اقوام ماندینگو به شمار می‌آیند که در قرن پانزدهم از امپراتوری کیتا گریختند و در پرتگاههای باندیگارا پناه گرفتند. آنان جانشین تلم‌ها، ساکنان پیشین این مناطق شدند. قوم اخیر شواهد بسیار از سنت فرهنگی خود در مقبره‌هایی که در دل صخره‌ها بنا شده بر جا نهاده‌اند. شماری چند از این غارها کشف شده‌اند. معمولاً فقط با صعود از دیواره صخره با استفاده از طناب و یا خزیدن بر آن می‌توان به درون این غارها راه یافت. از این غارها

گنجینه طبیعی دوگون‌ها، یعنی سرزمینشان به تنهایی برای توجیه اقدامات حفاظتی استثنایی کافی است. در شکم پیچ رودخانه نیجریه در مالی بسین شهر موپتی و مرز بورکینافاسو فلات خشکی سر برافراشته است که پرتگاههای مرتفعش بردشت مسلط است. در این پرتگاهها که ارتفاع برخی از آنها به بیش از ۵۰۰ متر می‌رسد مسیله‌ها و دره‌های تنگی پدید آمده است، بارانی که در شکاف صخره‌های خاکستری گرد می‌آید زمینه رشد گیاهان متنوع و متراکمی را فراهم آورده است. در برابر دیواره صخره‌ها و بر روی موادی که از کوه فرو ریخته است، دوگون‌ها دهکده‌هایشان را با معماری شگفت‌انگیزشان بنا کرده‌اند. در این دهکده‌ها فرهنگی اصیل و غریب ادامه حیات می‌دهد که به قول ماسرسل گریول، قوم‌شناس فرانسوی، «بقایای افریقایی گمشده»



میراث جهانی

تمام وجوه زندگی خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی دوگون‌ها به کیهان‌شناسیشان ربط پیدا می‌کند. خود دهکده به شکل کیهان طراحی شده و بازتاب زمینی آن است. دهکده‌ها را بر صخره بنا کرده‌اند تا از میزان اراضی قابل کشت که مقدارشان محدود است کاسته نشود. دهکده به شکل نومو است، یعنی مانند مردی است که به سمت جنوب دراز کشیده باشد. در محل سر آن توگون (در لفظ به معنای مأمن بزرگ) ساخته شده که خانه‌ای است جمعی و به گردهمایی مردان اختصاص دارد. این خانه که نخستین بنایی است که هنگام احداث دهکده ساخته می‌شود بر صفه‌ای واقع شده که چند ردیف ستون از چوب تراشیده بر آن قرار دارد. تعداد ستونها معانی نمادین متعدد دارد. بر این ستونها پوششی از شاخ و برگ گسترده‌اند که حصیر کلفتی که از کاه ارزن بافته شده آن را می‌پوشاند. تصمیمات توگون رسمی است و امکان لغو آن وجود ندارد.

جینا، خانه بزرگی است که به بزرگ یا رئیس قبیله اختصاص دارد و در محل سینه نومو، نیای بزرگ دوگون‌ها قرار گرفته است. جینا یک طبقه است و با پلکانی که آن را در تنه درخت ساخته‌اند می‌توان به آن راه یافت. نمای بی‌پنجره‌اش با ۸۰ درگاهی زینت یافته است که هشت نیای دوگون‌ها و اخلافشان را نمایش می‌دهند. دو

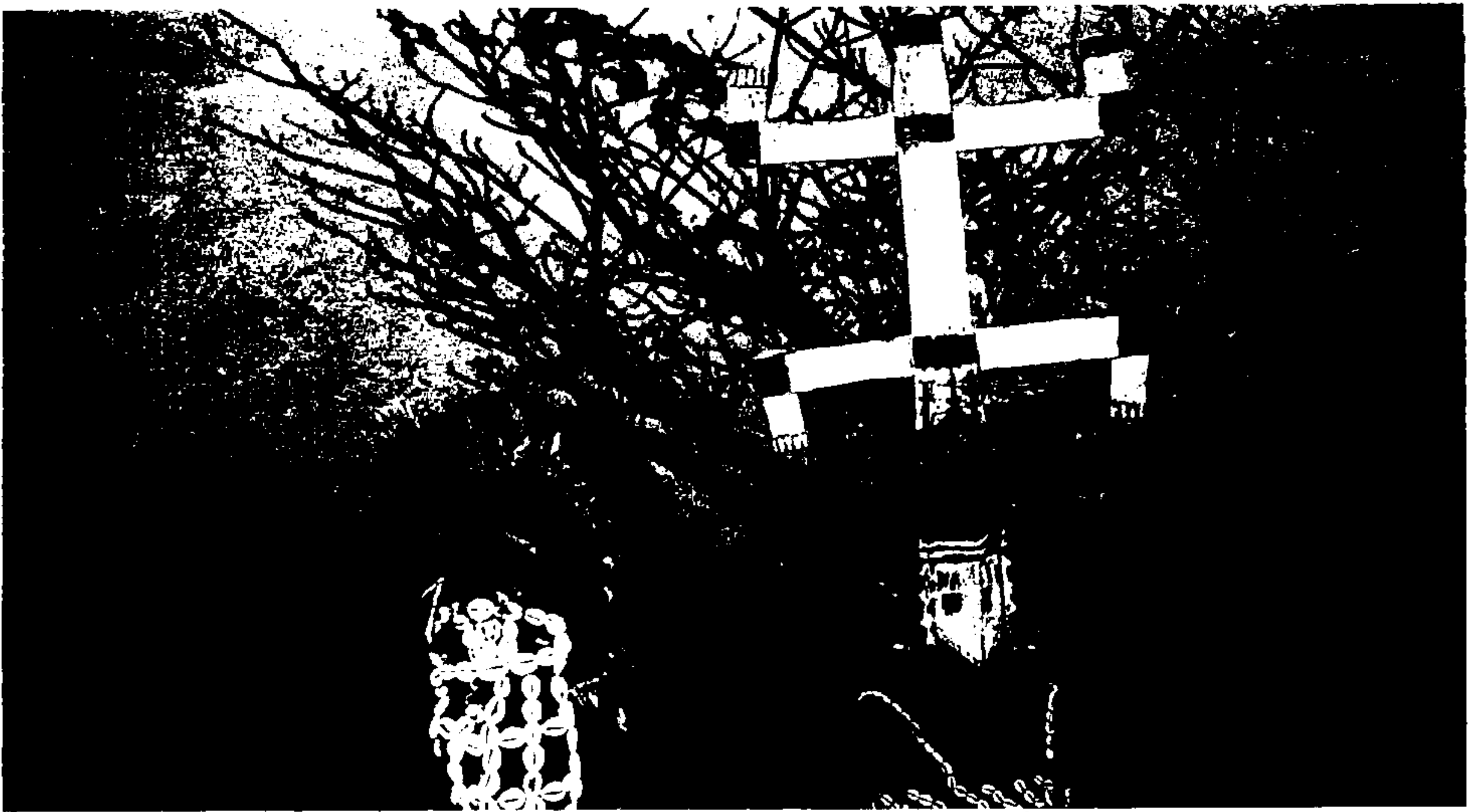
اطلاعات بسیار جالبی درباره تکنیکهای پیچیده تلم‌ها، به ویژه تکنیک ریسندگیشان که مربوط به عصر آهن است به دست آمده است.

بر دیواره پرتگاهها علامتها و نقشهایی حک شده که برجسته‌ترینشان زینت‌بخش «مأمن نقابها» در دهکده سونگو، (پنجاه کیلومتری باندیگارا) است. نام این مکان نیز در فهرست میراث جهانی ثبت شده است. نقشها و علامات بعضی از وجوه کیهان‌شناسی و آیینی دوگون‌ها را در اشکال مرموز می‌نمایانند.

تمدنی سرشار از نماد

بنا بر کیهان‌شناسی این قوم از اتحاد آما (Ama) که وجودی متعالی است با مخلوقش زمین موجودی به نام روباه رنگپریده زاده می‌شود. او موجودی ناقص و یگانه است که در اصل اغتشاش را وارد عالم آفرینش می‌کند. ضعف بشر و هرج و مرجی که در ذات جهان نهفته از او سرچشمه گرفته است. سپس آما موجودی به نام نومو (Nommo) را می‌آفریند که دارای عناصر مردانه و زنانه است. نومو نهاد هماهنگی آسمانی است و باروری و آب از ذات او نشئت می‌گیرد. سرانجام زن و مرد را از خاک خلق می‌کند. هشت نیای دوگون‌ها که نومو بدانان زبان می‌آموزد فرزندان این زن و مرد به شمار می‌آیند.





مساجدی در بعضی از دهکده‌ها ساخته شد. این مساجد چه کوچک باشند چه بزرگ اغلب در کنار توکونا واقع شده که حتی در میان دوگون‌های مسلمان خانه‌مردان و محل شورا است.

گنجینه هنری دوگون‌ها: پیکرها و نقابها

شیوه‌های بیان هنری در میان دوگون‌ها متعدد است، اما بافندگی در چشم آنان از هنرهای دیگر مقدستر است، زیرا اولین هنری بوده که همزمان با سخن گفتن به انسان تفویض شده است. در حقیقت دوگون‌ها این دو مفهوم را با یک کلمه بیان می‌کنند که از نظر آنان ساختاری پرسشی - پاسخی دارد. گریول بافندگی را نماد فرهنگ می‌داند و به عقیده او «تار معرف اراضی کشت نشده و پود فعالیت حیات بخش انسانی است».

نبوغ هنری دوگون‌ها به بهترین وجه در پیکر تراشی که بیش از سایر هنرها جنبه آیینی دارد جلوه گر گشته است. پیکرهایی که با استادی یا خام‌دستی تراشیده شده‌اند نیاکان و یا قهرمانان را به نمایش می‌نهند؛ این آثار عموماً محصول دست صنعتگرانی‌اند که درها و دریچه‌ها را نیز حکاکی می‌کنند و قفل‌هایی را که به آنها اشاره کردیم می‌سازند. همسرانشان نیز به ساختن ظروف سفالی مراسم مذهبی می‌پردازند.

نقابها که با ارواح مردگان پیوند دارد در آیینهای تدفین و یا ختم عزاداری مورد استفاده قرار می‌گیرند. این آیینها با رقص و نمایش و یا مراسم مخفیانه‌ای که فقط پذیرفته‌شدگان حق شرکت در آنها را دارند برگزار می‌شود. نقاب بخشی از جامه‌ای است که از پارچه یا الیاف گیاهی تهیه شده و با زیورآلات و منضمات دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. نقابها از چوب، پوست درخت

در این خانه را غالباً با موتیف‌های پیکر سازی شده تزئین می‌کنند؛ یعنی ردیف پرسوناژهای زنانه و مردانه‌ای که مانند خود درگاهها نماد نسلهای پیشین‌اند.

خانه‌های عادی کوچکتر است و معمولاً از چینه و گرداگرد چینه ساخته شده است. خانه‌ها مربع مستطیل و بامشان زمینی است مشرف به حیات اندرونی. در جوار این خانه‌ها انبارهایی با بام مخروطی قرار دارند که آنها را با حصیر می‌پوشانند و ارزن و بذر و برنج و پیاز خشک در آنها انبار می‌کنند. در بساطیک چوبی انبارها را غالباً حکاکی می‌کنند. قفل این درها جنبه تزئینی نیز دارد. انبارها غالباً مدور و درست مانند خانه‌هایی است که دور از دهکده است و زنان دوران عادت خود را در آن به سر می‌برند. کسوره‌ها و اقامتگاه اعضای کاست‌های مختلف چلنگر و نجار و دباغ و جادوگر هم در بیرون از دهکده است. اشراف این جامعه پدرسالار را کشاورزان تشکیل می‌دهند.

هیچ دهکده‌ای، به ویژه دهکده‌های قدیمی، نیست که فاقد چند مکان مقدس باشد. نمای این مکان را با تصویر توت‌ها و با طرحهای شطرنجی تزئین می‌کنند. در میان این اماکن مسکن هوگون از همه مقدستر است. این مسکن مکان چارگوشی در دل صخره و دارای محراب است. هوگون پیشوای بزرگ مذهبی چند دهکده است و قبل از رسیدن به این مقام باید قاضی بوده و در رأس شورای ریش سفیدان قرار داشته و اداره امور اجتماعی را به عهده داشته باشد. مراسم بزرگ را همیشه هوگون اداره می‌کند و اسطوره‌ها و اعتقادات مذهبی را به دیگران منتقل می‌سازد.

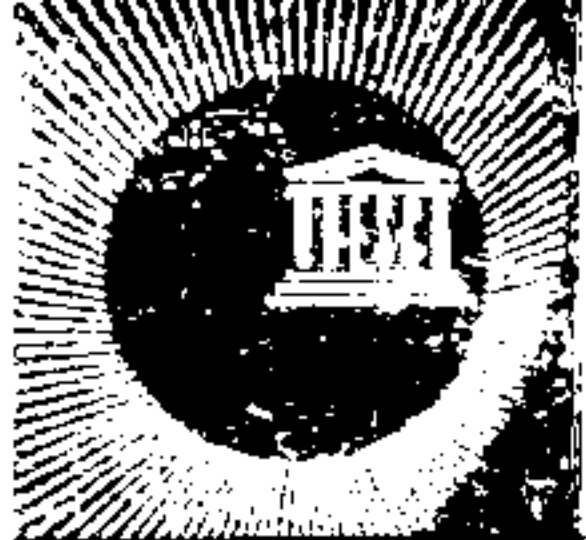
حدود صد و پنجاه سال پیش از طریق تسوکورها و فولانی‌ها (پول‌ها) که اقوام بیابانگرد و دامپرور همسایه‌اند اسلام در میان دوگون‌ها رواج یافت و در پی آن

یا الیاف تنیده ساخته و با صدف و موتیف‌های رنگی تزئین می‌شوند. بر فراز بعضی از نقابها علامت مرتفعی قرار می‌گیرد مانند نقاب کاناگا که قسمت بالایی آن به شکل صلیب لورن است. دو شاخه این صلیب معرف آما، خالق کل است که به سمت آفریدگان خود، زمین و آسمان اشاره دارد.

ترجمه ناهید فروغان

کارولین هارت،

خبرنگار فرانسوی. از ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ یکی از اعضای بخش میراث فرهنگی یونسکو بود و در چارچوب طرح جساده ابریشم یونسکو عهده‌دار ترتیب نمایشگاهی درباره مسابقه اتومبیلرانی کروازیر زرد شده که در سال ۱۹۳۲-۱۹۳۱ از بیروت تا تبت انجام شده است.



فرهنگی در خطر

تمام منطقه پخش گردد، کمپ‌های کوچک دایرو تابلوهایی حاوی اطلاعات فرهنگی در مسیر صخره‌ها نصب شود. این تسهیلات به راحتی می‌تواند سالانه حدود ۱۰/۰۰۰ توریست را پذیرا شود، در حالی که اگر آنها در نزدیکی دهکده‌ها دایر می‌شدند مسائل بسیاری پدید می‌آمد. هدف این برنامه آن است که تا آنجا که ممکن است از فروپاشی فرهنگی جلوگیری کنند و از سوی دیگر دهکده‌های واقع در دشتها را به جهانیان بشناساند.

حفاظت از معماری منطقه

حفاظت از معماری دهکده‌های صخره‌ای، میراث هنری نسلهای گذشته، در درجه اول باید برعهده خود مردم دوگون باشد. و اگر اهالی این دهکده‌ها آنها را ترک گویند این کار نمی‌تواند عملی باشد و تا زمانی که اوضاع زیست در آنجا بهبود نیابد اهالی به ترک دهکده‌ها ادامه خواهند داد. چاههای آب، مدرسه و بیمارستان مقدماتی هستند که بلافاصله باید دایر شوند.

اقدامات حقوقی و قانونی نیز در این زمینه ضرورت دارند. قوانینی که قبلاً در جهت حفظ میراث ملی مالی وضع شده مفید واقع شده‌اند. این کشور با تصویب «معاهده حفاظت از میراث فرهنگی و طبیعی جهان» در ۱۹۷۷ و تصویب «معاهده روشهای ممنوع‌سازی و جلوگیری از واردات، صادرات و انتقال مالکیت داراییهای فرهنگی» ده سال بعد از آن، موقعیت خود را از این لحاظ در سطح بین‌المللی روشن کرده است.

آثاری درباره دوگون‌ها

- م. گریول، گفتگو با اوگوتملی: آشنایی با اندیشه‌های مذهبی دوگون، گالاکسی بوکس، انتشارات دانشگاه آکسفرد، ۱۹۷۶.
- م. گریول و ژ. دیسترلن، روباه رنگپریده، اسطوره کیهان‌شناختی، ج ۱، پاریس، ۱۹۶۵.
- د. رابرتس، دوگون‌های مالی، مجموعه نشنال جئوگرافیک، ج ۱۷۸، شماره ۴، اکتبر ۱۹۹۰.
- تاریخ عمومی آفریقا، ج ۱ و ۲، هاینمان / یونسکو، ۱۹۸۱.

فیلم

تعدادی فیلم نیز درباره دوگون‌ها توسط ژان‌روش و ژرمن دیتزلن ساخته شده است.

تأثیر توریسم

بزرگترین خطری که امروزه میراث دوگون را تهدید می‌کند متروک شدن تدریجی دهکده‌های صخره‌ای است که هوای بسیار خشک منطقه «ساحل» نیز آن را تسریع کرده است. کمبود آب و مشکلات طاقت‌فرسا برای دستیابی به آن دوگون‌ها را واداشته که در دشتها ساکن شوند.

خطر دیگر مربوط به ورود توریست‌هاست که هر ساله حدود ۵۰۰۰ تن برای بازدید از سرزمین دوگون‌ها به آنجا می‌آیند. این امر چنانچه بدرستی با آن مقابله نشود فرهنگ مردم دوگون و ثبات اجتماعی آنها را درهم خواهد ریخت. خریداران آثار هنری و شکارچیان عتیقه به جان اشیاء باستانی منطقه افتاده نردبانها، قفلها و حکاکیهای آن را با قیمتهایی بسیار نازل می‌خرند و این گنجینه هنری را رو به نابودی می‌کشانند. هم اکنون تعداد زیادی ماسک برای فروش در اختیار توریست‌ها قرار می‌گیرد و مقدار زیادی نیز همراه با اشیاء آئینی دیگر به غارت رفته است. غارهایی که از آنها به عنوان مقبره استفاده می‌شد و زمانی احدی را به آنجا راه نبود اکنون ملک طلق مقبره دزدان شده است.

سرزمین دوگون‌ها همه ساله تعداد هر چه بیشتری توریست را به سرزمین بسیار فقیر مالی می‌کشاند. دولت مالی در سال ۱۹۸۸ برنامه‌ای تنظیم کرد که شکنندگی فوق‌العاده این سرزمین دارای زیباییهای شگفت در آن ملحوظ شده بود. کوشش شده که تسهیلات توریستی در



صفحه مقابل، بالا، دو تن از نقادان در مراسم تدفین. سمت راستی، نقاب کاناگا زده که در بالایش صلیب لورن قرار دارد.

همین صفحه، بالا، توگون‌ها «خانه شور»، جایی که در آن بزرگان قوم برای اخذ تصمیمات مهم گرد می‌آیند. صفت و ستونها با تصاویر نمادین زینت یافته است.

وسط، ساکن گلی چهارگوش و انبارهایی که بام مخروطی دارند در یکی از دهکده‌های دوگون.

پائین، بیکرهایی که معرف نیاکان دوگون‌ها در خانه‌ها را زینت می‌بخشند.



فلک السلام، کشتی صلح، پس از توقف در تایلند و اندونزی، به سواحل چین، یکی از مراکز اصلی سفر دور و دراز خود، نزدیک می‌شود.

سرزمین افسانه‌ای کاتای

فرانسوا - برنار هوئیگ

بالا، تجارت ابریشم و زنجبیل، مینیاتوری از نسخه‌ای از کتاب سفرهای مارکوپولو، متعلق به قرن پانزدهم. صفحه مقابل، سمت چپ، مناره مسجد امین (قرن نوزدهم) تورفان، چین غربی. این مرکز دادوستد در جاده ابریشم در سده‌های هشتم و نهم پایتخت اویغورها بود. صفحه مقابل، سمت راست، نقاشی آبرنگ، که بسته بندی ظروف چینی را پیش از حمل به اروپا نشان می‌دهد.

در ۸ فوریه ۱۹۹۱ فلک السلام از مانیل به سوی سواحل چین، بندرهای گوانگژو و چوانژو (کانتون و زایستون سابق) به راه افتاد. از هنگام ترک عمان، ما نیز مانند تیم سورین (Tim Severin) دریانورد، مسیر سفر افسانه‌ای سندباد بحری را دنبال می‌کردیم. سورین ده پال پیش بر عرشه سُحَر، المثنای دهوی کهن که به سفارش سلطان قابوس ساخته شده بود، این راه را طی کرد.

در آن روز هنگام ناهار ناخدا کشتی را چندین مایل از مسیر خود منحرف کرد تا لکه بیحرکت عجیبی را که بر صفحه رادار ظاهر شده بود شناسایی کند. معلوم شد این لکه یک کشتی کوچک چینی است - سفینه‌ای که تنها در نقاشیهای قرن هیجدهم دیده بودیم. روی عرشه‌ای آب گرفته هشت ماهیگیر ایستاده بودند، که بعداً فهمیدیم از اهالی منطقه فوجیان بودند. یکی از محققان چینی که همراه ما بود نقش مترجم را به عهده گرفت و از عرشه

فلک السلام؛ بلندگو به زبان خودشان با ماهیگیران سینوا به گفتگو پرداخت. آنها را سوار کشتی خود کردیم و فهمیدیم که بر اثر توفان حدود ۲۴۵ گره دریایی از مسیر خود منحرف شده و دو هفته تمام بلا تکلیف مانده بودند. موتور کشتی آسیب دیده و رادیو از کار افتاده بود. پنج روز بود که چیزی برای خوردن نداشتند و سه روز تمام تشنه مانده بودند. اگر قدری دیرتر می‌رسیدیم جان خود را از دست می‌دادند. وقتی ما رسیدیم چهار کوسه در اطراف این کشتی کوچک پرسه می‌زدند. ساعتی بعد، ملوانان نجات یافته با شکم سیر، ریش تراشیده و شسته و تمیز به خواب عمیقی فرو رفتند.

روز بعد آنها را در بندر کانتون پیاده کردیم و سپس راهمان را به سوی دهانه رودخانه مروارید و معبد خدای نانه‌ای، در دریای جنوب چین، که از قرن ششم میلادی حافظ و نگهبان دریانوردان از خطرات دریا محسوب

می‌شد، در پیش گرفتیم. در مدخل معبد مجسمه‌ای از یک «بیگانه» قرار داشت، که احتمالاً مجسمه بوده‌ی دارما، معرف آیین مه‌ایانه بودا به چین بود. وقتی در ۱۹ فوریه از گوانژو به راه افتادیم، ما نیز به پیروی از ملوانان بیگانه‌ای که پیش از سوار شدن بر کشتی خود از خدا حمایت می‌طلبیدند، آخرین صبح خود را در چین در معبدی حضور یافتیم. در کاخ امپراتور آسمانی، میزبانان ما از باد پناه طلبیدند و یک قربانی به خدای دریا تقدیم کردند، و این مراسمی بود که از حدود ۶۰۰ سال پیش انجام نشده بود. با این همه چیزهای جالب و رمانتیکی که ما را احاطه کرده بود چگونه می‌توانستیم اسیر جاذبه چین نشویم؟

آنجا که جاده‌های ابریشم آغاز می‌شود

چنین می‌نمود که همه چیز می‌بایست به اینجا ختم شود. در سراسر سفر مدام با آثاری برخورد کرده بودیم که از



سرزمینی افسانه‌ای حکایت می‌کرد که جاده‌های ابریشم از آنجا آغاز می‌شد. در تمام موزه‌ها اشیایی وجود داشت که امپراتوری وسطا، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، از طریق واسطه‌های عرب یا هندی، به مناطق مختلف دنیای آن روزگار صادر کرده بود.

از وقتی عمان را پشت سر گذاشتیم رد پای ژنگ‌ها را کشف کردیم. او دریا سالاری بود که در آغاز قرن پانزدهم هدایت ناوگان عظیمی را به عهده داشت که هدف آن نمایش قدرت و شکوه سلسله مینگ بود. در راهبانی چون فاشیان، شوانز انگ و بی‌جینگ را نیز یافتیم که در فاصله سده‌های چهارم تا هفتم در جستجوی سرچشمه‌های دست نخورده آیین بودا به هندوستان سفر کرده بودند. جهانگردانی که از چین دیدار کرده بودند داستانهای نقل کرده بودند که مردم غرب را برای پذیرش هر چیز شگفت‌انگیزی آماده کرده بود. ابن بطوطه طنجه‌ای، مارکوپولوی ونیزی، و سلیمان، تاجر عربی که خاطراتش الهامبخش کتاب روابط هندوستان و چین (۸۵۱) بود، و دهها تن دیگر از جمله این جهانگردان به شمار می‌روند. فرانچسکو بالدوچو پگولوتی، تاجر فلورانس، که هرگز پا به چین نگذاشته بود، در ۱۳۴۰ کتاب راهنمایی به نام پراتیکا دلا مرکاتور (راهنمای بازرگانان) نوشت که در آن در مورد تجارت با چین توصیه‌های ذیقیمتی کرد.

راهبان فرانسیسکن یوان دپلانوکاریینی و ویلیام روبروکی، به ترتیب در ۱۲۴۵ و ۱۲۵۳ از طرف پاپ اینوسان چهارم و سن لویی مأمور شدند که در مورد تاتارها، که غرب در آن زمان سخت از آنان در وحشت بود، تحقیق کنند. جووانی دی مونت کورونو، برای آنکه مردم کاتای را که در آن زمان تحت سلطه مغولستان بودند، به مسیحیت دعوت کند به این سرزمین سفر کرد. مبلغ

ضرورت داشت و آغاز دوران اوجگیری قدرت آن بود که تا زمان ورود اروپاییان دوام یافت. مانایاکلانا نزد حامیان خویش محترم بود و در نانکین به خاک سپرده شد - مقبره‌اش در این شهر کشف شده است.

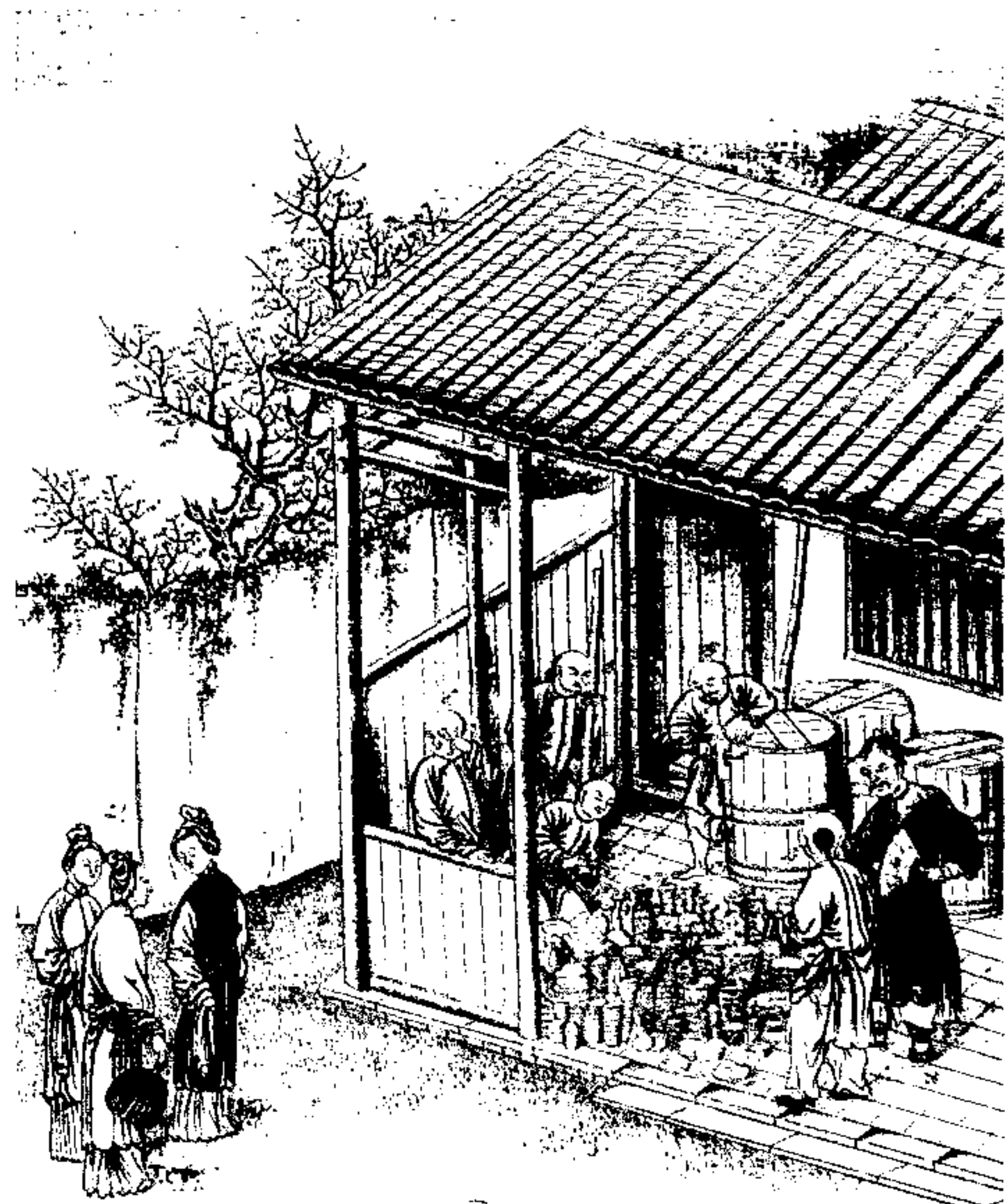
از اوایل قرن نهم، فیلیپین نیز به نظام خراج‌پردازی به چینها و شبکه تجاری جاده‌های ابریشم وارد شد. در دوره سلسله سونگ (قرن دهم - سیزدهم) و به خصوص یوان (۱۲۶۸ - ۱۲۸۰)، این مجمع‌الجزایر موقعیت استراتژیک خود را به کار گرفت و ناوگان تجاری چین را جلب کرد. اما استعمار اروپایی در اینجا نقش دیگری بازی کرد. در ۱۵۷۰، اسپانیاییها راه عبور به سوی دیگر اقیانوس آرام را گشودند و مدت سه قرن و نیم، کشتیهای اسپانیایی بین مانیل و آکاپولکو رفت و آمد می‌کردند و محصولات چینی را می‌بردند و از مکزیک نقره می‌آوردند. این مسیر از طریق آمریکای لاتین به اروپا ادامه می‌یافت و در نتیجه جاده‌های ابریشم کره زمین را دور می‌زد. بدین ترتیب دنیای اسپانیایی که حضور فرهنگی در فیلیپین به شدت احساس می‌شود، از راههای متفاوتی با چین در ارتباط قرار گرفت.

«بزرگترین بندر جهان»

وقتی به سوی کانتون و زایتون، دو بندری که بر سر کسب

همکیش وی، او دور یک پورد نونی در حدود ۱۳۱۶ از چین دیدار کرد و نوشته‌هایش دستمایه اصلی کتاب راهنمایی گردید که به سفرنامه ماندویل مشهور است. در طی سفرمان، حضور چین رفته‌رفته محسوستر می‌شد. پس از پشت سر گذاشتن سریلانکا آثاری از قلمروهای کهن یافتیم که گاه‌گاه در تاریخ به امپراتوری وسطا خراج داده بودند و در نظام پیچیده سیاسی - تجاری که اساس قدرت و ثروت چین را تشکیل می‌داد شرکت داشتند.

برونشی یکی از این قلمروها بود. از تاریخ این سرزمین، تا زمان ورود ماژلان در ۱۵۲۱، جز آنچه در وقایعنامه‌های دودمانی ذکر شده است تقریباً هیچ اطلاع دیگری در دست نیست. حتی نام این سلطان نشین نیز ممکن است منشأ چینی داشته باشد. دست‌کم از قرن دهم به بعد، برونشی به چین خراج می‌پرداخت و با آن روابط تجاری داشت. به مرور زمان، و بر حسب فراز و فرود اوضاع اقتصادی این صادرکننده بزرگ کافور، روابط میان آندو قوت و ضعف می‌گرفت. اما وقتی مانایاکلانا، نخستین فرمانروای سلسله کنونی حاکم بر برونشی، در آغاز قرن پانزدهم به قدرت رسید، به نانکین سفر کرد و با استقبال گرم امپراتور روبه‌رو شد. این سیاست برون‌نگر برای برونشی که تماماً به رفت و آمد دریایی متکی بود،





عنوان پایتخت جاده‌های ابریشم با یکدیگر رقابت داشتند، حرکت می‌کنید محال است این احساس به شما دست ندهد که به کانون اصلی جاده‌های هزاره‌نزدیک شده‌اید. در قرن سیزدهم مارکوپولو نوشت که کانتون بزرگترین شهر جهان است - گفته‌اند که حدود یک میلیون نفر جمعیت داشت. مارکوپولو اضافه کرد که امکان تفریح و بهره‌وری از لذایذ در کانتون به قدری وسیع است که انسان تصور می‌کند که در بهشت زندگی می‌کند. اندکی بعد، ابن بطوطه زایتون را بزرگترین بندر جهان معرفی کرد.

طی قرن‌ها، در سلسله‌هان (۲۰۶ ق م تا ۲۲۰ م)، و به خصوص در سلسله‌های سونگ و یوان، و حتی مینگ (۱۶۴۴-۱۳۶۸) و چینگ (۱۹۱۱-۱۶۴۴) که در مواردی در صدد منع تجارت برآمدند، هزاران کشتی همین مسیر را که امروز فلک‌السلام طی می‌کند می‌پیمودند. آنها محموله از روغن و عطرها، گوناگون، سنگهای گرانبها، ادویه، نقره و عاج (و حتی شاخ کرگدن که تصور می‌شد تقویت کننده قوه‌ی بیهوشی است) بودند. برخی از آنها تا سواحل افریقای شرقی پیش می‌رفتند و بارشان ظروف سفالی، ابریشم و البته ساتن (مشتق از زایتون) بود.

همه‌ی شهرهای بزرگی که در راهمان از آنها گذشتیم گویی که از روی الگوی کانتون و زایتون ساخته شده‌اند، چرا که در این دو شهر، بیش از هر جای دیگر، دادوستد مشوق برخورد فرهنگها و اقامت اقلیت‌های خارجی بود. ایرانیان و عربها، که سلیمان از جوامع آنها در کانتون قرن نهم یاد کرده است، بی‌تردید محسوسترین آثار و نشانه‌ها را از خود به یادگار گذاشته‌اند.

در چن‌دای، در نزدیکی چوانژو، ما را به «دهکده‌ی هوئی» دعوت کردند. ۱۷۰۰۰ ساکن این دهکده، که نام خانوادگی همه‌ی آنها دینگ است، اعتقاد دارند که نیای مشترک آنها یک تاجر عرب قرن سیزدهمی است و بنابراین هویت اسلامی دارند. در چوانژو، مقبره‌ی دو تن از چهار صحابه‌ی پیغمبر اسلام را نشانمان دادند؛ مردم معتقدند که این چهار تن در قرن هفتم میلادی برای تبلیغ اسلام به چین آمده‌اند.

بسیاری از دین‌های دیگر نیز در امپراتوری وسطا شکوفا شدند. آیین هندو توسط بازرگانان تامیل به چین وارد شد. آیین بودا را نیز بازرگانان به چین وارد کردند و زیارتگاه‌هایی چون معبد ۱۵۰۰ ساله‌ی گوانگشی را در کانتون برپا کردند - راهبان این معبد با چای از ما پذیرایی کردند.

از حضور مسیحیت در قرن سیزدهم آثار و شواهد متعددی وجود دارد. جووانی دی مونت کورونو، که در سال ۱۳۰۷ از طرف پاپ کلمان پنجم به مقام اسقف اعظم پکن منتصب شد، با استفاده از روحیه‌ی بردباری و تساهل مغول‌ها توانست هزاران تن از تاتارها را به دین مسیحیت برگرداند. در زایتون، سنگ قبر اسقف آندرا پروجا متوفی در ۱۳۳۲، و تعدادی از مسیحیان دیگر تصور وجود گورستان بزرگ کاتولیکها را پدید می‌آورد که باستان‌شناسان امیدوارند آن را کشف کنند. عجیب است که ما در هیچ جای دیگری بجز چین به

مریم عذرا و کودک، در مراسمی مذهبی در مالالوس، در جزیره‌ی لوزون (فیلیپین).

ظاهر الحادی و مادی‌گرا این همه منبر و محراب ندیدیم. در فانگزو، هیئت جاده‌های ابریشم کتیبه‌های عظیمی را مشاهده کردند که تاریخ آنها از سلسله‌ی سونگ آغاز می‌شد و تا سلسله‌ی چینگ ادامه داشت و همه‌ی آنها در «نیایش باد» بود. بازگشت فصل بادهای موسمی زمان سفر سالانه به اقیانوس هند را تعیین می‌کرد. این بادپرستی به کدام مذهب تعلق دارد؟

در دهکده‌ی دیگری به نام سو-نی ما به آخرین بازمانده‌ی صومعه‌های مانوی قدم گذاشتیم و بر تصویر خدای خورشید، که مردم به غلط تصور می‌کنند تصویری از بوداست، تأمل کردیم. برخی از محققان برآنند که دین مانی ممکن است در این پوشش خود را تا روزگار ما محفوظ نگه داشته باشد.

این آیین که معتقد به ترکیبی از ادیان مختلف است از ایران نشئت گرفت و عناصری از دین زرتشت (که این نیز در چین رخنه کرده است)، آیین بودا و مسیحیت را با هم درآمیخت. این دین در حدود اواخر قرن هفتم و احتمالاً از طریق جاده‌ی زمینی ابریشم به چین رسید. یک فرمان امپراتور به تاریخ ۷۳۲ اعلام می‌دارد که گرچه این دین منحرف است پیروان آن از تعقیب و آزار مصون‌اند. دین مانی مذهب رسمی اویغورهای ترکستان شد، تا اینکه پیروان آن در سال ۸۴۲ به شدت سرکوب شدند و مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند.

دین‌های دیگر از راه‌های دیگری به چین رسیدند؛ یکی از آنها آیین نسطوری است؛ بدعت اسقف نسطور که از طبایع انسانی و الهی مسیح سخن می‌گفت و در سال ۴۳۱ در شورای افسوس محکوم گردید. این نظر مجرد کلامی چگونه مذهبی را پدید آورد که در سال ۶۳۵ به چین رسید و صومعه‌های نسطوری متعددی در آنجا برپا گردید، و سپس بعد از آنکه در ۸۴۵ ممنوع اعلام شد باز دیگر در میان اطرافیان چنگیزخان ظاهر گردید؟

سرنوشت یهودیان چین را چگونه می‌توان توضیح داد؟ این یهودیان دور از بقیه‌ی عبریان جهان در انزوا قرار داشتند و در قرن شانزدهم یسوعیان آنها را دوباره کشف کردند.

یکی از رازهای بزرگ جاده‌های ابریشم این است که آیینها چگونه می‌توانستند در طی سده‌های پیاپی به حیات خود ادامه دهند و هزاران کیلومتر راه را طی کنند بی‌آنکه دستخوش تغییر شوند؟ درحالی که در همین زمان، چین و اروپا کاملاً از وضع یکدیگر بی‌خبر بودند. در روم، مقارن با سلسله‌ی یوان، تصور می‌شد که در آن سوی کاتای سرزمین مسیحی کشیش یوهان قرار دارد که سپاهیاناش قبایل تاتار را از میان برخواهند داشت و اروپا را از وحشت رها خواهند کرد.

ترجمه‌ی هادی غبرانی

فرانسوا - برنار هوئیگ، نویسنده و روزنامه‌نگار فرانسوی، عضو پیشین شعبه‌ی میراث فرهنگی یونسکو.



اطلاعیه

مسابقه عکس کمیسیون ملی یونسکو

نامه‌ها

کتاب برای بلغارستان

من معلم زبانهای انگلیسی و فرانسوی در یکی از مدارس زبانهای خارجی در رکوویتزا هستم و نسخه فرانسوی پیام را که هیأت تحریریه شما مستقیماً برایم می‌فرستد، در دسترس شاگردانم می‌گذارم. آنان این نشریه را بسیار می‌پسندند. اما می‌توانم کتاب به زبان انگلیسی تهیه کنم. غیر از کتابهای آلمانی و روسی هیچ کتابی در بلغارستان یافت نمی‌شود. شاگردان من در رشته زبان انگلیسی با آنکه در هفته ۲۲ ساعت درس زبان دارند حتی لغتنامه در دسترسشان نیست. سپاسگزار خواهیم بود اگر اطلاعیه‌ای در نشریه خود چاپ کنید. بکنی بر اینکه ما خواستار کتابها و نشریات و یا مستعمل انگلیسی زبان هستیم.

ولادیمیر گئورگیف
کلاس آمادگی زبان انگلیسی
مدرسه زبانهای خارجی دکتر ایوان پانوف
۳۵۰۰ رکوویتزا (بلغارستان)

لزوم یک پیمان بین‌المللی برای محافظت از محیط زیست

بر چند که مسئله حفاظت از محیط زیست راها توسط کارشناسان نامدار بین‌المللی در نشریه شما مطرح شده لکن تاکنون هیچ کس به سازمان ملل متحد پیشنهاد نکرده است که منشوری، همچون منشور جهانی دفاع از حقوق بشر، برای بررسی فلسفی، قضایی و اخلاقی محیط زیست تدوین گردد. و حال آنکه در شرایط کنونی، این منشور سندی است که ملت‌های روی زمین از صمیم قلب آرزومند آنند و فقدان آن به شدت محسوس است.

آندره میشل
سن کلر دو رن (فرانسه)

دلایلی برای زیستن

من مادر پنج فرزند و مادر بزرگ سیزده نوه هستم و آرزویم این است که پیام یونسکو کمک کند تا نسل جوان دلیل زیستن را دریابد. هانری برگسون در کتاب ندای هرمان، ندای قدیس به نقش الهام بخش مردان و زنان استثنایی‌ای اشاره می‌کند که شار و همچنین خصلتهای انسانی فوق‌العاده آنها به حرکت لرزان ملت‌ها به سوی برادری جهانی کمک کرده است. چرا گهگاهی، همان گونه که در مورد کاندی و مقاومت منفی عمل کردید، برخی

از شماره‌هایتان را به شخصتهایی همچون پاستور، ماری کوری، نلسون ماندلا یا یانوش کورژاک و بسیاری دیگر از زنان و مردان قاره‌ها و تمدنها اختصاص نمی‌دهید؟ جوانان ما نیاز دارند که علاوه بر سرودهای مربوط به خشونت، ارزش پول و موفقیت مادی چیزهایی دیگر بشنوند و بخوانند. آنان نیاز دارند که شادی و کوشش مداوم، و به قول میشل سر، لزوم نسوعی پیشرفت را در جهت تحقق یک اثر باارزش، یک زندگی پربرکت که سرچشمه خوشبختی واقعی است، بیاموزند.

م. ا. پلوتن

زاغه‌نشینان را هم باسواد کنید!

در صفحه «کوتاه و خواندنی» در شماره بهمن ماه ۱۳۶۹ خواندم که یک جایزه مبارزه با بیسوادی به «انجمن برادران مدارس مسیحی» تعلق گرفته است. اما ماریست‌ها، لازاریست‌ها یا کارتوزین‌های منطقه لیون که ظاهراً بسیار خوب هم آموزش می‌دهند، این آموزش را در اختیار چه کسانی می‌گذارند؟ در اختیار فرزندان بورژواها. و حال آنکه من آرزو می‌کنم آنها بیایند و مردم حومه‌ها، زاغه‌نشینان کم‌درآمدا آموزش دهند.

ما پیش از آنکه محل سکونت خود را به مرکز اولن نزدیک‌تر کنیم به مدت ده سال در یک مزرعه کوچک در کنار برجهای حومه زندگی می‌کردیم. چه نومی، بیسوادی و فقری. و در عین حال چه دلگرمی و شوری. بهترین آموزش فرزندان من دقیقاً در همین محله صورت گرفت.

مارسال شلاندون
اون (فرانسه)

بدبینی

من از آن می‌ترسم که جدایی میان دستاوردهای مثبت انسان - علمی، هنری و غیره - و فقدان احساس اخلاقی به صورت ویژگی ثابت امور جهان درآید. کسانی هستند که فکر می‌کنند ما در حال پیشرفت هستیم و کسانی هستند که همچون من تاریخ را به صورت یک فیلم سریال می‌بینند که در آن فقط زمان، دکور و بازیگران عوض می‌شود نه رفتار انسانها.

ج. نگرن
کلوا - سور - لو - لوآر (فرانسه)

الف: مشخصات عکسها

- ۱ - موضوع عکس: محیط‌زیست
- ۲ - ابعاد عکس: حداکثر ۳۰×۴۰ و حداقل ۲۰×۲۵
- ۳ - فیلم عکس: سیاه و سفید و یا رنگی (از پذیرش اسلاید معذوریم)
- ۴ - تعداد عکس: حداکثر شش عکس برای هر شرکت‌کننده
- ۵ - عکسها باید سالم بوده روی مقوا یا چیز دیگری چسبانده نشده باشند.

ب: مشخصاتی که باید روی برجسب نوشته شده و در پشت هر عکس چسبانیده شود

- ۱ - نام و نام‌خانوادگی
- ۲ - آدرس کامل پستی و تلفن تماس
- ۳ - عنوان عکس
- ۴ - محل عکس

ج: مهلت و نحوه ارسال عکسها

- ۱ - آخرین مهلت ارسال عکس‌ها ۳۱ مرداد ۱۳۷۱ می‌باشد و عکس‌های دریافتی پس از این تاریخ در مسابقه شرکت داده نخواهند شد.
 - ۲ - عکس‌ها بوسیله پست سفارشی ارسال گردند.
- تبصره: این کمیسیون مسئولیت صدمات احتمالی بین راه یا ناشی از ارسال نامناسب عکسها را بهعهده نمی‌گیرد.

د: تاریخ و نحوه اعلام نتیجه مسابقه

- ۱ - نتیجه مسابقه در مهرماه ۱۳۷۱ از طریق رسانه‌های گروهی به اطلاع عموم خواهد رسید.
- ۲ - برندگان مسابقه هم از طریق اطلاعیه‌های عمومی و هم از طریق نامه از نتایج مسابقه مطلع خواهند گردید.
- ۳ - برای عکس‌های برنده نشده نامه ارسال نخواهد شد.
- ۴ - عکس‌های برنده پس فرستاده نخواهد شد.
- ۵ - چنانچه شرکت‌کنندگان مایل باشند عکس‌های غیربرنده خود را دریافت نمایند یک پاکت با آدرس برگشت و تمبر کافی در پاکت ارسال قرار دهند.
- ۶ - برگزارکننده حق چاپ عکس‌ها در نشریات یونسکو را خواهد داشت.
- ۷ - از آثار برگزیده نمایشگاهی برگزار خواهد شد.

هـ - جوایز: به برندگان مسابقه جوایزی به ترتیب ذیل اهدا خواهد گردید

الف: یک جایزه بزرگ

ب: سه جایزه ویژه

ت: دوازده جایزه دیگر

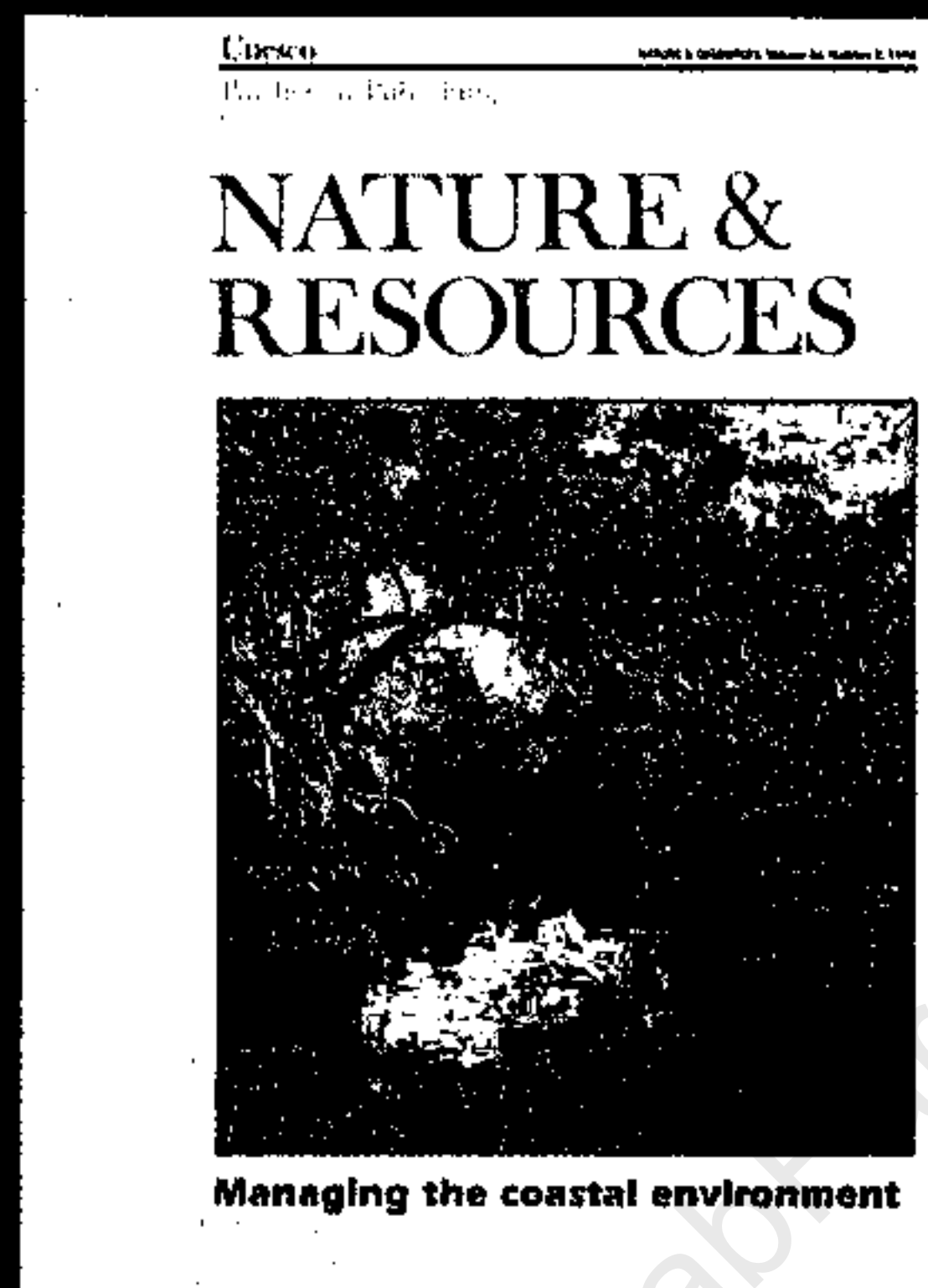
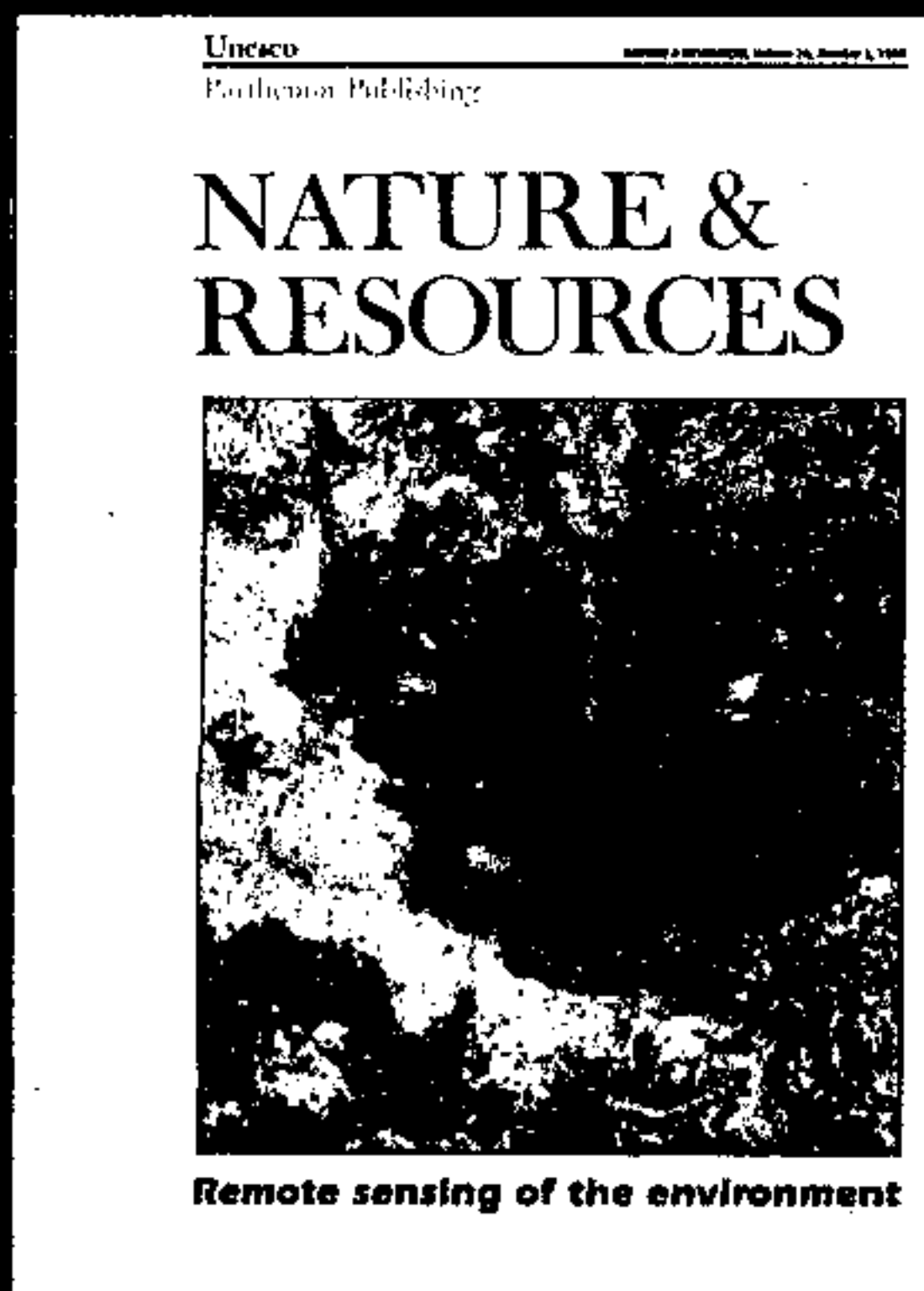
با آرزوی توفیق برای همه عکاسان کشور

داوطلبان برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانند با شماره تلفن ۶۶۲۷۰۸ (روابط عمومی کمیسیون) تماس حاصل فرمایند.

آدرس: تهران - تقاطع خیابان انقلاب و فلسطین ساختمان شهید اسلامیه ۱۱۸۸ کدپستی ۱۳۱۵۸ و یا صندوق پستی ۴۴۹۸ - ۱۱۳۶۵ کمیسیون ملی یونسکو

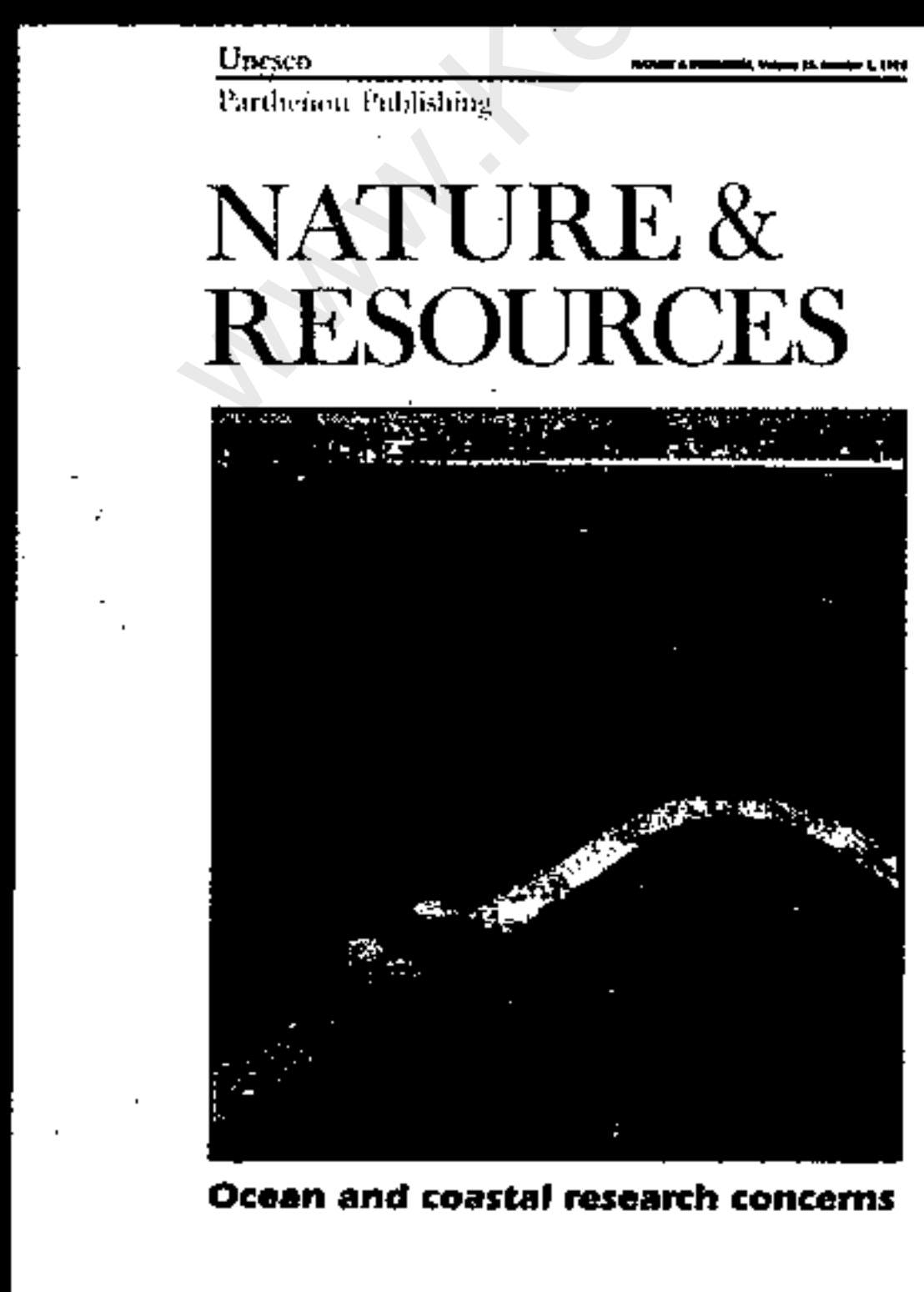
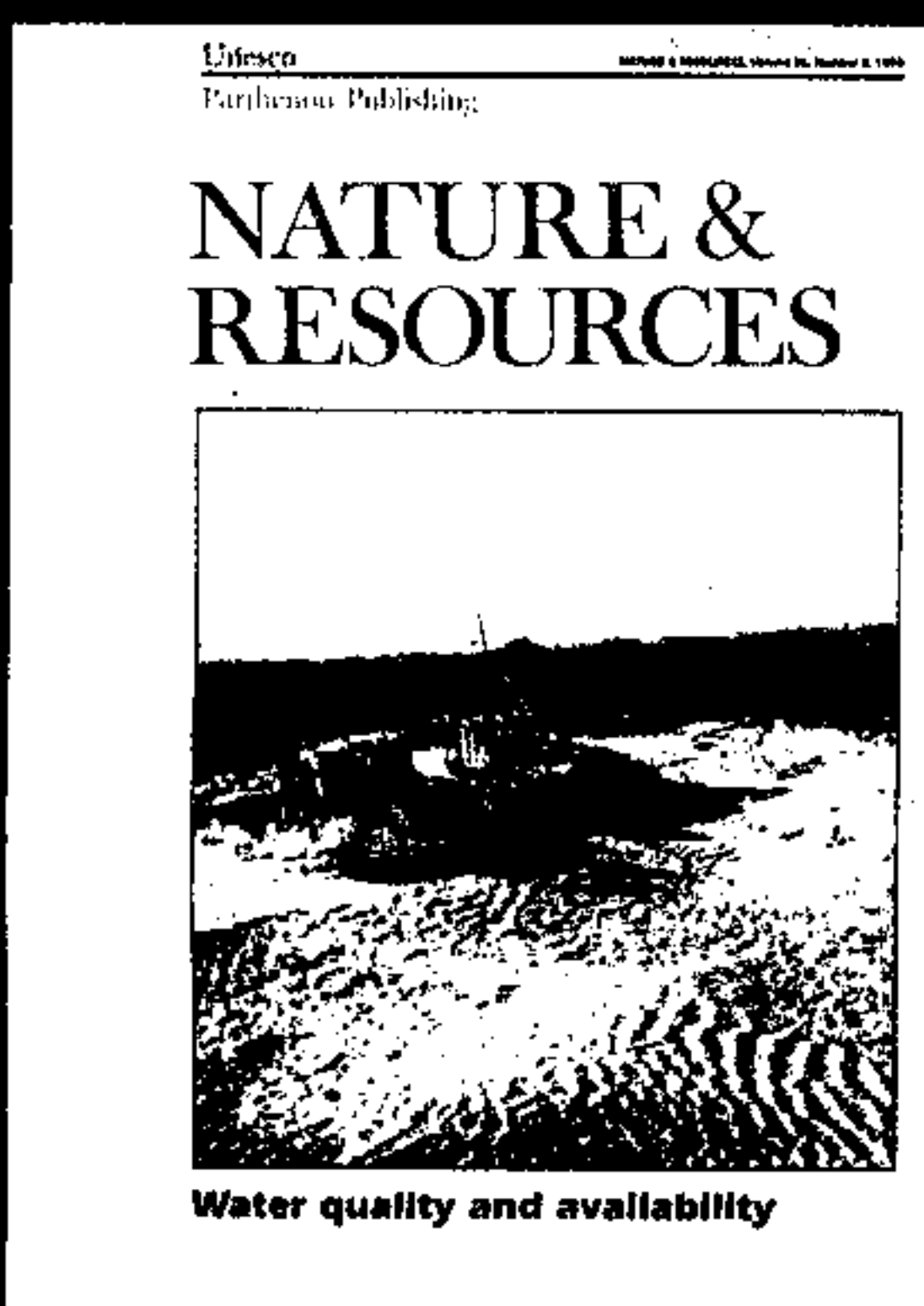
فصلنامه

طبیعت و منابع



○ فصلنامه ای برای کارشناسان محیط زیست، برنامه ریزان، سیاستگذاران و تمام کسانی که به حفظ طبیعت و استفاده عاقلانه از منابع آن علاقه مندند.

○ این فصلنامه با استفاده از امکاناتی که یونسکو برای پژوهشهای بین رشته ای، بین المللی و بین فرهنگی فراهم می آورد تازه ترین اطلاعات و تحلیلها را در مورد مسایل محیط زیست و توسعه در جهان ارائه می دهد.



○ این فصلنامه از مقالات برگزیده کارشناسان و پژوهشگران بین المللی در زمینه طبیعت و منابع و مسائل مبتلا به آن شکل می گیرد.

○ هم اکنون طبیعت و منابع به زبانهای انگلیسی، فرانسه، اسپانیولی، عربی، چینی و روسی با تیراژی متجاوز از ۳۰۰۰۰ نسخه منتشر می شود.

○ اولین نسخه آن به زبان فارسی، که به زودی منتشر می گردد به «آب و مسائل آن» اختصاص دارد.

از انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران



در صورت تمایل می توانید با واریز مبلغ ۲۰۰۰ ریال به حساب جاری ۲۹۲۳۶ بانک ملی شعبه دانشگاه تهران به نام کمیسیون ملی یونسکو در ایران و ارسال آن به آدرس ذیل مشترک اولین سال انتشار آن شوید.
خیابان انقلاب، چهارراه فلسطین، ساختمان شهید اسلامیه، ۱۱۸۸، تهران ۱۳۱۵۸، صندوق پستی ۴۴۹۸ - ۱۱۳۶۵

ماهنامه پیام یونسکو

نشریه‌ای که به ۳۵ زبان و خط بریل
در جهان منتشر می‌شود

بنا بر توافق یونسکو (سازمان تربیتی، علمی و
فرهنگی ملل متحد) با کمیسیون ملی یونسکو
در ایران و به مسئولیت امیر پروین سرپرست
کمیسیون مذکور منتشر می‌گردد.

انتشار مقالات، تفاسیر، آراء و تصاویر این
مجله دال بر تأیید یا صحت کامل مطالب نیست

مدیر: محمد پارسی

ویراستار: علی صلحجو

تنظیم صفحات: علی صادقی

تصحیح: خداخواست طاهری

مینو حسینیان

آدرس دفتر مجله:

تهران، خیابان انقلاب، چهارراه فلسطین، ساختمان شهید

اسلامیه، شماره ۱۱۸۸ منطقه پستی ۱۳۱۵۸

صندوق پستی شماره ۴۴۹۸ - ۱۱۳۶۵ تلفن ۶۶۸۳۶۵

هیئت تحریریه (یونسکو)

مدیر: بهجت النادی، سردبیر: عادل رفعت

انگلیسی: روی ملکین، مایکل فاینبرگ، فرانسوی: الی لوک، ندا الحارثی،
اسپانیایی: بیگلر لایارکا، آلمانی: نورین د اورینا، انتخاب مطالب برای خط بریل
در زبانهای انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و کره‌ای: ماری دومینیک پورژ،
دیر ابرامی: جیلین وینکاس، واحد هنری / تولید: جرج سرورات، تصاویر: آریان بیل،
مطالعه و پژوهش: فرناندو اینسا، مسئول اسناد: ریوت رنگستاین

آدرس دفتر مرکزی (پاریس)

31, rue Francois Bonvin, 75015 Paris, France

نام مسئولین نسخه‌هایی که خارج از پاریس چاپ می‌شود

روسی: الکساندر ملنیکوف، (مسکو): عربی: السجید محمود الشنبلی (قاهره)،
آلمانی: ورنر مرکس (بون)، ایتالیایی: ماریو گیدوتی (روم)،
هلندی: پل مورن (آنتورپ)، تامیل: م. محمد مصطفی (ممبیس)،
هندی: گنگه پراشاد وینال (دهلی)، پرتغالی: پدیکو سیلوا (اریوودزیرا)،
ترکی: مفرا الگازر (استانبول)، اردو: ولی محمد زکی (کراچی)،
کاتالان: خوان کدوراس ای مارتی (بارسلونا)، مالزیایی: عزیزه حمزه (کوالالمپور)،
کره‌ای: یی. تونگ لوک (سئول)، سواحلی: دومینو رونایسیو (دارالسلام)،
کرواتی - صربی، مقدونی، صرب - کرواتی، اسلوانی: بلزو کرشانیچ (بلگراد)،
هوسا: حبیب‌الحسن (سوکوتو)، بلغاری: درگومیر پتروف (صوفیه)،
یونانی: نیکولاس پاپاگوردکیو (آتن)، سینهالی: س. ج. سوماناسکرا (باندرا (کولومبو)،
فلاندی: مارجاتا لوکسان (هلینگی)، سوئدی: مانی کوسلر (استکهلم)،
باسک: گوردز لارایاگا (سن سباستین)، تایی: سارتری سوانسپیت (بانکوک)،
ویتنامی: دائو تونگ (هانوی)، پشتو: زمازی محقق (کابل)، چینی: شن گوفن (پکن)،
بنگالی: عبدالله، م. شرف الدین (داکا)، چک و اسلواک: میلان سروچک.

نقل مقالات و چاپ عکسهایی که استفاده از آنها محفوظ اعلام
نشده باشد آزاد است، مشروط بر اینکه این عبارت همراه با
ذکر تاریخ مجله در ذیل آن بیاید: «نقل از پیام یونسکو». استفاده
کننده باید سه نسخه از اثر را برای سردبیر مجله بفرستد. نقل
مقالات باید همراه با نام نویسنده آن باشد. عکسهایی که
استفاده از آنها محفوظ اعلام نشده باشد، در صورت تقاضا در
اختیار قرار خواهند گرفت. مقالات پذیرفته نشده بازگردانده
نمی‌شوند، مگر اینکه تمر بین المللی پستی برگشت همراه آنها
باشد. مقالات بیان‌کننده اندیشه نویسندگان هستند و الزاماً
منعکس‌کننده نظریات یونسکو و سردبیر مجله نمی‌باشند.
زیرنویس عکسها و عنوان مقالات توسط هیئت تحریریه مجله
تعیین می‌شود. مرزبندی روی نقشه‌های چاپ شده در مجله نظر
رسمی یونسکو و سازمان ملل نیست. پیام یونسکو به صورت
میکروفیلم و میکروفیش نیز منتشر می‌شود. علاقه‌مندان با
آدرس‌های زیر مکاتبه کنند:

(1) Unesco, 7 Place de Fontenoy, 75700 Paris, (2) University
Microfilms (Xerox), Ann Arbor, Michigan 48100, U. S. A.
(3) N. C. R. Microcard Edition, Indian Head, Inc., 111 West
40th Street, New York, U. S. A., (4) Bell and Howell Co.,
Old Mansfield Road, Wooster, Ohio 44691,
U. S. A.

محیط زیست

تهیه و تنظیم: بخش آموزش علمی، فنی و حرفه‌ای یونسکو



ترجمه فیروزه برومند

مطالب این کتاب توسط گروه آموزش محیط زیست مرکز آموزش علوم دانشگاه
فیلیپین تهیه و به گونه‌ای تنظیم شده است که آموزشگران درس علوم در سراسر
جهان بتوانند از آن به صورت الگویی برای آموزش محیط زیست استفاده کنند.
گرایش مطالب کتاب مجموعاً به سوی ارائه راه‌حلهایی است که اجرای آن در
کشورهای در حال توسعه امکان‌پذیر است.

مطالب کتاب بسیاری از جنبه‌های آموزش محیط زیست را که برای تعلیم
ضروری است در برمی‌گیرد. مطالب مورد بحث عبارت‌اند از:

تاریخچه مختصری درباره آموزش محیط زیست، توسعه و پیشرفت آن؛
فلسفه آموزش محیط زیست و اصول راهنما برای آموزش آن؛ دانش پایه درباره
محیط زیست و آگاهی از مشکلاتی که محیط زیست با آن روبه‌رو است؛ روشها و
راهنمادهای آموزشی در آموزش محیط زیست؛ نمونه آزمایشها و فعالیتهایی که
می‌توانند در آموزش محیط زیست مورد استفاده قرار گیرند و ارزشیابی در آموزش
و فراگیری مطالب آموخته شده درباره محیط زیست. در پایان نیز بخشی به
راهنمادهای اجرایی برای تشکیل دوره‌های آموزش ضمن خدمت و برنامه‌های
مربوط به آن اختصاص یافته است. علاوه بر مطالب فوق، برنامه تفصیلی آموزش
محیط زیست برای یک کارگاه آموزش ضمن خدمت؛ بیانیه کنفرانس سازمان ملل
درباره محیط زیست انسان؛ منشور بلگراد؛ چهارچوبی جهانی برای آموزش محیط
زیست؛ بیانیه کنفرانس بین دولتی تفلیس درباره آموزش محیط زیست همراه با
کتابنامه و واژه‌نامه در بخش پیوستهای کتاب ضمیمه شده است.



